مسائل بین المللی

شماره ۳

شهریور ۱۳۴۲

نشریه " مسائل بین المللی " کههرد وماه یکبار انتشارمی یابد بهتشریح مسائل تئوریك وسیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .

مندرجات این نشریه ازبین مقالات مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم" کهمنعکس کننده نظریات واندیشه های احزاب کمونیست وکارگری جهان است ، انتخاب وترجمه میشود .

دراین شماره منتخبی ازمقالات شماره های پنجم وششم سال ۱۹۶۳ مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " بچاپ رسیده است .

تبادل نظردرباره مبحث " کمونیست ها ودموکراسی " مربوط بـه شماره های چهارم وپنجم سال ۱۹۶۳ است . دنباله این تبادل نظر درشماره آینده بچاپ خواهد رسید .

پیرامون
برخی مسائل مبرم بین المللی

سانتیاگو کاریلیو

بحران منطقه دریای کارائیب ازلحاظ اهمیت وعواقب ناشی ازآن بزرگترین حادثه بین المللی سال ۱۹۶۲ بود . امروزبیش ازپیش روشن میشود که تصمیم متخذه رفقای شوروی انقلاب کوبارا ، که ازطرف امپریالیستهای امریکائی درمعرض تهدید قرارگرفته بود ، نجات داد وایـــن تصمیـــم درعین حال صلح جهانی را نیز نجات بخشید .

ولی بااین سخن هیچکس مدعی نیست که خطر ازانقلاب کوبا وازصلح بکلی وبرای همیشه دور شده است . حفظ باید ازصلح بایك اقدام ، هراندازه هم چنین اقدامی مهم باشد ، تامیـــن نمیگردد ، بلکه مستلزم تعقیب سیاست پیگیروانجام یکسلسله اقدامائی است که درهرمورد نقشه های محافل تجاوزکار امپریالیستی راعقیم بگذارد . دفاع ازانقلاب کوبا طی سالیان چندی همچنان وظیفه روزمره مردم کوبا ، اتحاد شوروی وتمام اردوگاه سوسیالیستی وجمیع نیروهای مترقـی جهان باقی خواهد ماند . گواه این امر اظهارات رفیق خروشچف ورفیق فیدل کاستروپس ازبحران اکتبـر است . ولی یك نکته مسلم است وان اینکه دراکتبر سال گذشته رفقای شوروی صلح وانقلاب کوبا و حتی موجودیت خودکوبارا نجات دادند . کندی مجبورشد علنا تعهد کند که به کوبا هجوم نبرد .

البته اجرای این تعهد نیز مثل هرتعهد دیگر امپریالیستها منوط است به روش قاطع مردم کوبا که درشعار " مرگ یامیهن " متجلی است ، منوط است به هشیاری ومبارزه توده مردم ، بـــه همپیوستگی واستحکام اردوگاه سوسیالیستی وجنبش جهانی کمونیستی وکارگری . من میخواهم گفته روسندوکانتو (Rosendo Canto) یکی ازعناصرضد انقلابی کوبارا دراینجانقل کنم ، که در شماره مورخ ۹ ژانویه روزنامه " ABC " درج شده است : " آغاز سال نوهیچ نوید خوشـی به کوبائی هانمیدهد . دوماه قبل به امید های آنان ضربت سنگینی وارد آمد واین هنگامی بود که درخفای مردم کوبا (یعنی مهاجرین ضد انقلابی کوبا ــ س . ك .) مذاکرات عجیبی میان روس هاویانکی ها انجام گرفت .

کوبائی هائی که فعالیت ضد سرخ آنها درخاك امریکا مسلم شده باشد بزندان میافتند . عده دیگر یعنی هموطنان خیالباف ساده دل بینوائی که به جامه سربازامریکائی درآمده اندتابدینسان امکان " آزادی کوبا " را بدست آورند کمی وکاست به کنگو اعزامیدارند تا علیه چوبه بجنگند ... واضح است که مردم کوبا (یعنی مهاجرین واخورده ــ س . ك .) درتلاش خود برای نیل برهائی ازقید روسیه نمیتوانند بامریکا امیدوار باشند " .

ناله های این عنصر حلزون صفت بااظهارات متکبرانه وعالیجنابانه ایکه کمی پیش ازآن درهمیـن

روزنامه انتشاریافته بود ودرآن ادعامیشدکه " مشت محکم " کندی اتحاد شوروی را به " تسلیم " واداراساخت ، تفاوت فاحش دارد . یك نکته جالب هم اینستکه برخی از روزنامه نویسان مرتجع کندی را دعوت میکنندکه سیاست " گرزگران " را درمورد اتحاد شوروی وارد وگاه سوسیالیستی بکاربرد . ملاك آنها این دعوی بی پایه استکه گویا این سیاست " نتایج " خود را بهنگام بحران کارائیب ببارآورد . ولی واقعیت گواه انستکه اگرهم کندی سیاست " گرزگران " را بکاربرده باشد درمورد هم پیمانان خود در بلوك آتلانتیك بکار برده است .

اختلاف نظرهای موجود در محافل امپریالیستی را باید در نظر گرفت

قلم ازتوصیف خرد ودرایتی که رفقای شوروی بکمك آن توانستند این بحران را برطرف سازند ، قاصراست . بهنگام این بحران تقریباسراسر افق ازابرهای سیاه پوشیده شده بود ، مردم بـــا دلهره وهراس جنگ هسته ای را ، کههرساعت وهردقیقه ممکن بود آغاز گردد ، انتظار میکشیدند و برای جلوگیری ازفلاکت موحشی ، که قبل ازهمه ملت قهرمان کوبارا ازصفحه زمین ناپدید میساخت راهی نمیدیدند .

رفقای شوروی برهبری نیکیتاخروشچف باتهایت خونسردی وخرد ودرایت عمل میکردند وایـــن واقعیت را درنظرمیگرفتندکه امپریالیسم امریکاگرچه درمجموع خود خصم انقلابهای توده ای وجنبش های رهائی بخش است ، ولی درداخل آن علاوه برارتجاعی ترین وماجراجوترین محافل ، گـــروه هائی هم وجود دارندکه میفهمند جنگ هسته ای برای امپریالیسم درحکم انتحاراست واین گروهها ترجیح میدهندکه ازاسلوبهای دیگری استفاده نمایند .

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی بااقدامات خود دراین زمینه به تعالیم لنین کبیر وفادار ماندند . ولادیمیر ایلیچ لنین پس ازانعقاد قرارداد برست ضمن تقبیح امپریالیسم درنده آلمان که ازضعف حکومت نوپنیاد شوروی برای تحمیل شرایط غارتگرانه خود باین حکومت استفاده میکـرد ، درداخل امپریالیسم آلمان وجود دوحزب را قائل بود : یکی نماینده گروههای درنده بورژوازی که بیشتر حسابگر بود ومیکوشید درجبهه شرق تنفس موقت بوجود آورد ودیگری حزب میلیتاریستهـا که روحیه تجاوزکاری آنرا کورکرده بود ولذا بدون درنظرگرفتن واقعیت عینی میکوشید جنگ را دراین جبهه ادامه دهد . این تقسیم بندی پایه ای بودکه انقلاب بااستفاده ازآن میتوانست تنفسی راکه برای سازمان دادن به نیروهایش ضروری بود، تامین کند .

روشن است کهمیان محافل امپریالیستی امریکا ــ درکنار ارتجاعی ترین وماجراجوترین گروهها که به سائقه کینه ونفرت به سوسیالیسم آماده اند موجبات تصادم شدیدرژیم را فراهم سازند ، گروههائی نیزوجود دارندکه برای نیل بمقاصد امپریالیستی خود ترجیح میدهند ازطرق دیگری پیروی کنند . والبته باید خاطرنشان ساختکه این وجه تمایزبه ماهیت امپریالیستی سیاست آنهامربوط نیست بلکه فقط به اسلوبهای اجرای این سیاست مربوط میشود . دولت شوروی وشخص رفیق خروشچف بـــا موافقت خود درمورد بیرون بردن موشکهای بالیستیك ازکوبا موجب شدندکه گروههای کمتر متجاوز درایالات متحده امریکا برگروههای متجاوزترفائق آیند . بااین عمل خطر تهاجم امریکا به کوبـا

وخطرجنگ جهانی هسته ای رفع شد .

آیا صحیح بود که این وجوه تمایز میان گروههای امپریالیسم امریکا در نظر گرفته شود و از آن بسود ملت کوبا برای حفظ صلح استفاده بعمل آید ؟ بله صحیح بود وهیچ فرد مارکسیست ـ لنینیست نمیتواند این حقیقت را انکار کند . این بیگانه شیوه معقول اقدام وعمل بود .

ولی آیا اینبدان معناست که کندی دیگر امپریالیست نیست وازهدف خود برای استقرار سلطه جهانی امریکا دست برداشته ویه " هواد ارصلح " تبدیل شده است ؟ البته نه . کندی ـ امپریالیست بود وهست ولی او دارد میفهمد که جنگ جهانی هسته ای بصرفه امپریالیسم نیست وبدینجهت میکوشد طرق دیگری پیدا کند . آرزوی کندی اینست که اتحاد شوروی را مجزا ومنفرد کند وآنرا ضعیف نماید ، اردوگاه سوسیالیستی را شقه کند ، رشته های پیوند بین کشورهای سوسیالیستی وکشورهای باصطلاح " جهان سوم " را ازهم بگسلد وبدینسان برای عملی ساختن مقاصد خود واستقرار سلطه جهانی ایالات متحده امریکا شرایط مساعد بوجود آورد .

ولی صرفنظر ازاین نقشههای کندی ، حصول موافقت بهنگام بحران کارائیب وجلوگیری ازتهاجم وپیشگیری جنگ بامصالح کوبا وبامصالح تمام جامعه بشری مطابقت داشت . حل بحران کارائیب نشان دهنده تمام بغرنجی های مبارزه در راه صلح ، دموکراسی وسوسیالیسم ، نشان دهنده ـ بغرنجی های مبارزه علیه امپریالیسم است . ما در این مبارزه فقط باتعقیب سیاست خلاق مبتنی براصول مارکسیسم ـ لنینیسم ، باتعقیب سیاستی که جمیع عوامل گوناگون ومتضاد موثر درجهان امروزرا درنظرگیرد ، میتوانیم به پیروزی نائل آئیم .

برخی افراد ساده بمناسبت پیش آمد بحران کارائیب میپرسند : " آیالزومی داشت که موشکهای بالیستیك به کوبا فرستاده شود تاسپس ضرورت بازگرداندن آنها پیش آید ؟ " .

گاه میکوشند این واکنش سطحی افراد شریف ولی کم اطلاع را کـه ازتمام جزئیات امر خبرند ارند ، به یك نظریه تبدیل کنند وبراین اساس ادعا میکنند که اتحاد شوروی دربدو امر با ارسال موشکهای خود به کوبا مرتکب " ماجراجوئی " شد وسپس با بازگرداندن آنها ازآنجا " به تسلیم تن در داد " .

چنین نظریه ای را باید به تفصیل پاسخ گفت .

آیا اتحاد شوروی نیازی داشت باینکه بمنظور دفاع از خاك خود پایگاههای موشکهای بالیستیك درخاك کوبا احداث کند ؟ البته نه . همه میدانند که اتحاد شوروی موشکهای استراتژیکی دارد که میتوان آنهارا به هرنقطه ای درسراسر کره ارض پرتاب کرد . این موشکها برموشکهای امریکائـی برتری بسیار دارند . اتحاد شوروی همچنین موشکهای کره پیماد ارد که میتوانند بهرآماجی دست یابند وآنهم ازجهاتی که بهیچوجه قابل پیش بینی نخواهد بود . علاوه براین زیردریائیهای اتمی شوروی میتوانند موشکهائی را پرتاب کنند که بهر هدفی درهرنقطه ای ازکره زمین اصابت میکنـد وباهیچ وسیله ای نمیتوان جلوی آنهارا گرفت . اتحاد شوروی درکشورهای دیگر پایگاههای نظامی ندارد وبرای بدست آوردن آنهم کوششی بعمل نیاورد . چند سال پیش این کشور بابتکارخود ـ پایگاههای نظامی خویش را درخاك فنلاند ودرخاك چین منحل ساخت .

هیچ تردید نیست که اتحاد شوروی استقرار موشك درخاك کوبارا بخاطر دفاع ازخاك خود لازم نداشت . واگرعلیرغم این امر موشکهای شوروی درآنجا مستقر گردیدند علت آنرا باید در این ـ واقعیت جستجوکرد که دفاع نظامی ازانقلاب کوبا وظیفه بغرنجی است وطی سالهای گذشته موارد بسیاری پیش آمد که نشان میداد امریکائیها برای تهاجم به کوبا تدارك می بینند .

ملت کوبا، ملت قهرمانی است که آماده است تا آخرین قطره خون خود را در نبرد برای دفاع از استقلال و از نظام اجتماعی خود نثار کند و بسبب همین آمادگی خود را شایسته تحسین و تمجید جهانیان نشان داده است. ولی این کشور رو بهمرفته فقط ۷ میلیون نفر جمعیت دارد، کشاورزی آن یك شاخه (مونوکولتور) است و صنایع رشد یافته آن اندك است. کارخانه های برق کوبا با نفت کار میکنند و محاصره اقتصادی و امتناع امریکا از ارسال نفت به کوبا، اگر شرایط تاریخی جز این بود که امروز هست، موجب فلج کوبا میشد. موقعیت جغرافیائی کوبا چنان است که امریکائیها بآسانی میتوانند نیروهای مسلح بسیار پرقدرتی را برای ایراد ضربت درهم شکن بآن متمرکز سازند. در چنین شرایطی وحدت و قهرمانی مردم کوبا با آنکه عامل درجه اول بشمار میاید ولی بهتنهائی برای تضمین استقلال کشور کافی نیست. بدینجهت پشتیبانی ملل، پشتیبانی اردوگاه سوسیالیستی و در درجه اول پشتیبانی اتحاد شوروی عامل قاطع تامین دفاع از انقلاب کوبا است.

اتحاد شوروی در پاسخ محاصره امریکا بکمك نفتکش های خود "پل" مخصوصی بین دو کشور احداث کرد و بدینسان کوبا را از قحطی سوخت نجات بخشید. اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی هر آنچه را که مردم کوبا برای زندگی خود لازم داشتند در اختیار آنان گذاشتند و کمك و پشتیبانی خود را با این کشور برای شالوده ریزی کشاورزی همه جانبه و صنایع مدرن ادامه میدهند.

اتحاد شوروی اسلحه و مهمات لازم را نیز برای تجهیز ارتش در اختیار کوبا گذاشت. ولی واضح است که ارتش توده ای کوبا هرانداز ه نیرومند و قهرمان و تسلیحات آنهرانداز ه مدرن باشد باز کوبا نمیتواند با ایالات متحده امریکا برابری کند. بنابراین عامل قاطعی که راه را برای ایالات متحده امریکا سد کرد این واقعیت است که بهمراه ارتش توده ای کوبا از تمام اقتدار اتحاد شوروی نیز برای دفاع از کوبا استفاده میشود. بعبارت صریحتر آن نیروی اساسی که امپریالیستهای امریکا را از اقدام به تجاوز نظامی مصمم بر هرچیز اقتدار اتمی شوروی است. البته فشار سیاسی تمام کشورهای صلحدوست نیز که در بین آنها کشورهای سوسیالیستی و کشورهای آزاد شده از قید امپریالیسم نقش عظیمی را دارند، عامل معنوی و سیاسی بسیار مهمی را تشکیل میدهند. ولی آنچه که اساسا امپریالیستهای امریکا را از اقدام به تجاوز بازمیدارد بویژه عزم راسخی است که اتحاد شوروی با سلاح موشکی و اتمی خود برای تضمین استقلال کوبا ابراز میدارد.

پاسخ این سئوال را که چرا موشکهای شوروی به کوبا ارسال گردید، باید در همین مطلب جستجو کرد. در لحظه ایکه امپریالیسم امریکا برای تهاجم به کوبا تدارك میدید و، همانطورکه غالبا در جراید مشاهده میشد از وجود چنین تصوری استفاده میکرد که گویا وقتی کار به پرتگاه بکشد اتحاد شوروی انقلاب کوبا را بدست سرنوشت خواهد سپرد. ارسال موشك به کوبا حجت مادی و محسوسی بود برای اثبات این امر که اتحاد شوروی تجاوز را تحمل نخواهد کرد و تهاجم به کوبا معنای آغاز جنگ را خواهد داشت. بدینطریق ارسال موشك اخطار پرصولتی بود بماجراجویانی که حساب میکردند "میتوانند" کوبا را بلعند "بدون آنکه هیچگونه عواقب سوئی برایشان در پی داشته باشد. در لحظه ایکه موشکها ارسال شد معلما وسیله دیگری وجود نداشت که بتواند امریکائی ها را متقاعد سازد (و ضمنا جای هیچگونه تردیدی هم برایشان باقی نگذارد) که اگر به کوبا حمله شود از آن دفاع خواهد شد.

بیائید این فرض را بررسی کنیم که اگر اتحاد شوروی موشکهای خود را برای دفاع از انقلاب کوبا نمیفرستاد چه وضعی پیش میامد. در نظر اول، بخصوص اگر ادعای کاذبانه امپریالیستهای امریکا ملاك قرار گیرد، ممکنست تصور شود که خطر تهاجم را همان وجود موشکهای شوروی بوجود آورد.

ولی این فقط در نظر اول است و حال آنکه در واقعیت امر برای تهاجم پیش از آن تدارک دیده شده بود و اقدام به آن میبایست قبل از انتخابات امریکا انجام گیرد • و اگر اتحاد شوروی موشکهای خود را با موافقت دولت کوبا در خاک آن کشور مستقر نساخته بود و این حجت مادی را در اثبات عزم راسخ خود برای پاسخ به تجاوز ارائه نمیداد ، آنگاه امپریالیستهای امریکا ، که فریب ساختمانهای ذهنی خود را خورده بودند ، ممکن بود تصور کنند که اتحاد شوروی واقعا انقلاب کوبا را بدست سرنوشت خواهد سپرد • در چنین صورتی آنها تهاجم را آغاز میکردند • یگانه پاسخ این تهاجم هم جنگ جهانی هسته ای میشد که نتیجه اش محو کوبا و هلاکت موحش برای تمام جامعه بشری میبود •

بهمین جهت ارسال موشك به کوبا ــ این اقدام جسورانه و شجاعانه در رشته سیاست بین المللی در لحظه معین خود ابتکار لازمی برای دفاع از انقلاب کوبا بود •

بازگرداندن این موشکها ، که اتحاد شوروی هنگام حوادث بحرانی ماه اکتبر سال گذشته بآن تن در داد ، گذشت لازمی بود که بعناصر کمتر متجاوز و کمتر ماجراجوی امپریالیسم امریکا امکان داد بر عناصر دیوانه سروزارت جنك امریکا فائق آیند و از عملی شدن نقشه تهاجم به کوبا ، که موجب بروز جنگ جهانی هسته ای میگردید ، جلوگیری کنند •

بعبارت دیگر اگر در مرحله اول ــ استقرار موشکها حجتی بود در اثبات عزم راسخ شوروی برای دفاع از کوبا ، که امپریالیستهای امریکا را از اقدام به تجاوز و بیرافروختن نائره جنگ جهانی باز داشت ــ در مرحله دوم ــ خروج موشکها حصول همین مقصود را تامین نمود • روشن است که بدون چنین گذشتی حصول این مقصود کاری دشوار بود •

«صدور ضد انقلاب» را نباید اجازه داد

چگونگی خروج از بحران کارائیب نشان میدهد که ایستادگی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری برای جلوگیری از "صدور ضد انقلاب" وظیفه بسیار شواریست که بسیج و مبارزه توده های انقلابی را در سراسر جهان و در عین حال ابتکار خردمندانه و جسورانه کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی یعنی کشوری را ایجاب میکند ، که بحکم قدرت اقتصادی و نظامی و اعتبار و منزلت خود بارها توده را بدور خود جمع کرده و در حساب آخر مسئولیت اساسی نیز بعهده آنست • بهنگام بحران کارائیب بار دیگر انترناسیونالیسم عمیق و پیگیر دولت شوروی و خرد و درایت رهبران آن به ثبوت رسید •

با آنکه اردوگاه سوسیالیستی ــ کشورهای پهناور و پرجمعیتی دارد ، ولی اگر اتحاد شوروی که در پرتو قدرت اقتصادی و نظامی خود قادر است راه را بر امپریالیسم امریکای شمالی سد کند وجود نمیداشت ، آیا نجات کوبا از تهاجم متجاوزان امریکائی ، نجات نظام انقلابی آن از سقوط و نجات خلق انقلابی قهرمان کوبا از نابودی و اسارت امکان پذیر بود ؟ روشن است که این کار از عهده هیچکدام دیگری ساخته نبود •

ما مارکسیست ــ لنینیست ها باید واقعیت را بدانسان که هست در نظر بگیریم • البته مبارزه مسلحانه میان کوبای کوچك انقلابی و غول امپریالیست امریکا ممکنست بسیار جذاب و مسحور کننده به نظر آید و نبرد داود با جالوت را بیاد آورد • این موضوع ممکن است برای نگارش داستانهای زیبا الهام بخش باشد ولی در زندگی واقعی این قبیل نبردها معمولا به پیروزی غول می انجامد •

واگر کوبای کوچك انقلابی میتواند در برابر فشار وتهدیدات غول امپریالیستی امریکا کامیابانه مقاومت ورزد این قبل ازهرچیز بدانجهت است که کشورنیرومند اتحاد شوروی بهمراه آن تمام اردوگاه سوسیالیستی ، جنبش جهانی کارگری وکمونیستی وجمیع نیروهای ترقیخواه وصلحدوست جهان ، دوشبدوش کوبا ایستاده وازآن پشتیبانی میکنند .

طبیعی است که این مطلب بهیچوجه اهمیت عظیم قهرمانی وایستادگی تزلزل ناپذیر مردم کوبا و هبران آنهاراکه پیشوای اصیلی چون فیدل کاسترو رراس آنها قرارداردکاهش نمیدهد . اگرمردم کوبا انقلاب نمیکردند و " میهن یامرگ " را شعارخود قرارنمیدادند ، اگر این مردم ـ آماده نبودند تا آخرین قطره خون خود را برای دفاع ازانقلاب خویش نثارکنند آنوقت هیچ کمکی کافی نبود برای آنکه مردم کوبارا ازبوغ امپریالیسم نجات بخشند .

دراینجاباید بیاد آوریم که درهنگام جنگ ملی انقلابی مردم اسپانیا وضع برچمنوال بود . اسپانیائیهانیز مردمی قهرمان وانقلابی هستند ودرشجاعت ودلاوری ازخود اعجازنشان داده اند . آنان تقریباطی سه سال ازگاروجب بوجب ازخاك خود درقبال دشمنی که بمدرن ترین سلاح آنزمان مجهزبود دفاع میکردند . ولی باوجود شجاعت وقهرمانی ـ مردم ما درقبال تفوق قدرت نظامی ومادی دشمن مغلوب شدند . اتحاد شوروی درآنهنگام کمکی راکه درشرایط آنروزامکان پذیربود بما مبذول داشت . ولی این کشورنمیتوانست این کمك را بشکل قاطعی که امروزمیتواند به کوبا انجام دهد، مبذول دارد . زیرا قدرت اقتصادی ونظامی آنزمان باقدرت امروزی قابل قیاس نیست . اگر جنگ ما بجای سالهای ۱۹۳۹ ـ ۱۹۳۶ امروز انجا میگرفت آنوقت مردم اسپانیا با پشتیبانی اتحاد شوروی وتمام اردوگاه سوسیالیستی میتوانستند ظرف چند هفته شورشفاشیستی رافرونشانند . اینها فقط مؤید اهمیت عظیم وقاطعی است که امروز استحکام اتحاد شوروی وتمام اردوگاه سوسیالیستی دارا میباشد .

البته امروز نیزکه سلاح هسته ای ، موشکهای حامل این سلاح وتکنیك نظامی مدرن وجود دارد، دفاع اردوگاه سوسیالیستی ومبارز راه آزادی برارادهوشجاعت این ملل وآمادگی آنهابرای جان بازی استواراست . ولی تعدادمیلیونهای جمعیت این کشورها هرقدرزیاد باشد باز درشرایط کنونی این عامل بخودی خود جنبه قاطع ندارد . اردوگاه سوسیالیستی بدون اقتدار اقتصادی ونظامی اتحاد شوروی بدون توانائی وآمادگی این کشور برای ایراد ضربت جوابیه درهم شکن برهرمتجاوز امپریالیستی ـ درصورت تجاوزموقعیتشریدتر ازموقعیت امپریالیسم میشد .

خصلت جنگ جهانی تغییر کرده است

مردمها را برای مبارزه نباید درنقطه مقابل سلاح هسته ای قرارداد وگفت که : " توده ها جلال همه چیز هستند " نه سلاح هسته ای . طرح مسئله بدینسان یعنی نادیده گرفتن تکامل مادی جامعه ونگریستن بمنفرتوده ها ازنظرگاه ایدآلیستی ـ نه ازنظرگاه مارکسیستی . دراین سخن چنین ادعائی نهفته است که کمونیست ها هم اکنون درتمام کشورهاتوده هارابسوی سوسیالیسم جلب کرده اند . من فکرمیکنم که حاجتی باثبات این مطلب نیست که ما هنوزراه زیادی درپیش داریم تاتوده هارا درایالات متحده ودریکسلسله ازکشورهای دیگر سرمایه داری بسوی سوسیالیسم جلب

کنیم ومعتقدم که برای حصول این مقصود هنوزباید کار بسیارزیادی انجام داد •

عمل توده ها درصحنه اجتماعی ازنقطه نظر ماتریالیسم تاریخی یا بعبارت دیگر ازنقطه نظر مارکسیسم ـ لنینیسم جنبه تجریدی ندارد وعوامل تاریخی اعمال آنانرا بهتکامل شیوه تولید مقید ومشروط میسازد •

درعهد بردگی،توده ها اندیشه گذار به سوسیالیسم وبطریق اولی گذار به کمونیسم را درسر نداشتند ونمیتوانستند داشته باشند ، زیراسطح تکامل تولید اجازه آنرا نمیداد • درقرن ۱۶ گروههای بزرگی ازعناصرحادثه جوی اسپانیائی توانستند یکسلسله ازاقوام امریکائی را،که بمیلیونها نفر بالغ میشدند،تحت استیلای خود درآورند واینکاررا ازآنجهت توانستند انجام دهند که برخلاف این اقوام بسلاح ناریه ، به زره وجوشن فولادی مجهزبودند واسب دراختیار داشتند •

بجاست بیاد آوریم که فردریش انگلس درکتاب " آنتی دورینگ " چه نوشته است : " پس طپانچه برشمشیرفائق میآید وبدینسان برساده لوح ترین دلبستگان به احکام مسلمه (آکسیوم ها) نیز باید روشن باشد که اِعمال قهریك اقدام صرفاارادی نیست ، بلکه تحقق آن مقدمات کاملا واقعی (ره آل) یعنی وجود افزارهای معینی را ایجاب میکند که ازمیان آنها افزارهای دارای تکامل بیشتربرافزارهای دارای تکامل کمترفائق میآیند ، علاوه براین افزارهای مذکور باید تولید شوند وبهمین علت مولد افزارهای دارای تکامل بیشتریا بعبارت ساده ـ مولد سلاح های دارای تکامل بیشتر برمولد افزارهای دارای تکامل کمتر فائق میآیند • بیك سخن : پیروزی اِعمال قهربرتولید اسلحه استواراست وتولید اسلحه بنوبه خود برتولید بطوراعم وبالنتیجه بر " قدرت اقتصادی " ، بر " وضع اقتصادی " ، بروسائل مادی ، که دراختیار عاملین قهرقرارد ارد ، استواراست " •

درقرن بیستم ، قرن تکامل خروشان انقلاب فنی ، انسان وسائل جدیدی برای پیشرفت عظیم تولید وازجمله انرژی اتمی کشف کرده است • این کشفیات تضاد های موجود درداخل جامعه سرمایه داری را تشدید کرده ونشان داده است که شرایط مادی اکنون تاچه حد برای انقلاب ـ سوسیالیستی آماده شده است • ولی چون استفاده ازانرژی اتمی هنوزبرای اکثریت قریب بتمام کشورهامیسر نیست ـ کشورهائی که این انرژی را دراختیار دارند برتری عظیمی بدست آورده اند • کشوریکه بر اسرار انرژی هسته ای مخصوص مقاصد نظامی واقف است امکان دارد اراده خود را برکشور هائی که جمعیت عظیم ومساحت پهناوردارند ولی این اسرار دراختیارشان نیست ، تحمیل کند • ایالات متحده امریکا نیز هنگامیکه انحصارسلاح اتمی را داشت برای نیل بهمین منظورمیکوشید • خوشبختانه این انحصارمدت مدیدی بطول نیانجامید •

البته حکم مارکسیسم ـ لنینیسم درباره اینکه توده مردم نیروی قاطع تکامل تاریخ اند ، امروز نیزبقوت واعتبار خود باقی است • ولی گفتن اینکه توده ها حلال هر مشکلی هستند ، بدون اینکه تکامل تکنیك وسطح تکامل تولید درنظرگرفته شود ، ادعای اینکه درمبارزه علیه دشمن مجهزبه مدرن ترین سلاح ها ودارنده تکنیك نیرومند تر،کافیست توده ها دربرابر آن قرارداده شوند تا پیروزی بردشمن تامین گردد،بمعنای دچارشدن به ایده آلیسم دردرك نقش قاطع توده ها ، درحکم فراموش کردن ماتریالیسم تاریخی وبدوراندا ختن ماهیت مارکسیسم ـ لنینیسم است •

خنثی کردن عملیات امپریالیسم مجهزبه سلاح هسته ای فقط ازعهده سوسیالیسمی ساخته است که خود نیز بسلاح هسته ای مجهزباشد • دردوران کنونی همین جریان هم میگذرد • علت اینکه طی سالهای اخیر ملل بسیاری توانستند ازقید بردگی استعماررهائی یابند چیست ؟ آیا

فقط در پرتو اراده توده مردم ؟ در زمانهای دیگر هم برخی از این ملل برای رهائی خویش قهرمانانه مبارزه کردند وچه بسا قهرمانی بیشتری هم از خود نشان دادند • ولی با این وصف در آنزمان نتوانستند بکامیابی نائل آیند • واین بعلت قصور آنان نبود بلکه بدانجهت بود که در آنزمان اردوگاه سوسیالیستی نیرومندی که قادر باشد از لحاظ سیاسی ونظامی از آنها پشتیبانی کند وجود نداشت ، اتحاد شوروی نیرومندی امروز را نداشت ، جنبش نیرومند دموکراتیک وآزادیبخش ملی وجود نداشت •

برای لحظه ای فکر کنیم که اتحاد شوروی نمیتوانست سلاح هسته ای وموشکهای پرقدرت استراتژیک وتاکتیکی بسازد واردوگاه سوسیالیستی حتی با مقیاس پهناور کنونی آن ، ولی بدون داشتن این سلاح بمسابقه با امپریالیسم دست میزد • آیا در چنین صورتی اراده مبارزه از طرف توده مردم کشورهای اردوگاه سوسیالیستی کافی بود برای آنکه ضعف نظامی وفنی اردوگاه را جبران کند وامنیت آنرا در قبال امپریالیسم تجاوزکار تامین نماید ؟

امروز سوسیالیسم در اتحاد شوروی آنچنان بنیاد فنی بوجود آورده است که میتواند با بنیاد فنی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری زور آزمائی کند وضمنا آهنگ پیشرفت فنی آن سریعتر از کشورهای سرمایه داریست • از این مزایا ملل کشورهای سوسیالیستی وتوده های انقلابی تمام جهان استفاده میکنند • اعتلای سریع اقتصاد ، علم وتکنیک در اتحاد شوروی ودر تمام کشورهای سوسیالیستی عامل تعیین کننده پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه داری در مقیاس جهانی است •

پیدایش انرژی هسته ای وموشکهای بالیستیک مسائل جدید بسیاری را در برابر جنبش کارگری و کمونیستی ودر برابر تمام جامعه بشری مطرح ساخته است • این کشفیات ممکنست یا بعنوان انگیزه ای برای وقوع یک فاجعه موحش مورد استفاده قرار گیرند ویا برای تسریع حرکت انقلابی تاریخ •

مردم قرن ما دو جنگ جهانی را متحمل شده اند •کشورهائی که این جنگ ها را آغاز کردند برای احراز سلطه جهانی میکوشیدند • جنگ معامله بسیار پرسودی بود برای سرمایه داری وحتی طرف مغلوب نیز، همانطورکه دوبار در مورد امپریالیسم آلمان مشاهده شد ، از جنگ سود های کلان بدست آورد • کسانیکه از این جنگها واقعا آسیب دیدند توده های خلق بودند ،که امپریالیستها آنها را جلوی توپ میفرستادند ومورد استثمار بیرحمانه قرار میدادند •

ولی در نتیجه بحران انقلابی ناشی از جنگ جهانی اول ، در سرزمین پهناور روسیه تزاری سابق نخستین دولت کارگری و دهقانی جهان پدید آمد • پس از دومین جنگ جهانی یکسلسله کشورهای دیگر نیز از سیستم امپریالیستی منتزع شدند وباتفاق اتحاد شوروی سیستم جهانی سوسیالیسم را تشکیل دادند •

نتیجه مستقیمی که پس از دومین جنگ جهانی از تکامل وتحکیم اردوگاه سوسیالیستی عاید شد اعتلای سریع جنبش آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره ووابسته بود • مستعمرات سابق امپریالیسم بکشورهای مستقلی بدل شده اند که اکنون در راه تامین استقلال ملی کامل خویش مبارزه میکنند •

به امپریالیسم ضربت قاطع وارد آمده واکنون دیگر در سیاست جهانی نیروی تعیین کننده نیست• ولی ماهیت تجاوزکارانه امپریالیسم وخصلت آن بعنوان ستمگر واستثمارگر توده های خلق باقیمانده است • امپریالیسم برای تهاجم به اتحاد شوروی وکشورهای اردوگاه سوسیالیستی تدارک نظامی انجام داده است تا با تارومار این کشور ها چرخ تاریخ را بعقب بازگرداند •

ولی امروز قدرت مجموعه نیروهای صلح بمیزانی رسیده است که در سایه آن برای جلوگیری از بروز جنگ جدید امکان عمل واقعی بوجود آمده است •

علاوه برعامل رشد نیروهای صلح وسوسیالیسم عامل دیگری هم وجود دارد که بطورعینی بجلوگیری ازجنگ جهانی کمک میکند • این عامل عبارتست ازنیروی مخرب بیسابقه سلاح هسته ای ونیز این واقعیت که اتحاد شوروی دراین رشته باایالات متحده امریکاهم سطح است وحتی برآنکشوربرتری دارد •

اگردرآن زمانی که سلاح هسته ای هنوز وجود نداشت ، جنگ طبق اصطلاح کلوزه ویتس (Clausewitz) ، ادامه سیاست بکمک وسائل دیگر بود — آیاچنین تعریفی رااکنون نیز میتوان بی چون‌وچرامعتبر دانست ؟ البته منظورمن جنگ جهانی است •

تردید نیست مادامکه امپریالیسم وجود دارد خطر جنگ جهانی جدید نیز وجود دارد • متجاوزترین جناح محافل امپریالیستی ، که نفرت به سوسیالیسم قدرت بینشرا ازآنها سلب کرده است — هنوزهم خیال ندارند ازجنگ بعنوان وسیله ای برای احرازسلطه جهانی خود دست بکشند • ولی در عین حال برخی ازرهبران‌هشیارتر اردوگاه امپریالیسم این مطلب را درک‌میکنندکه درشرایط کنونی باتوسل به جنگ جهانی نمیتوانند تسلط خود رامستقر سازند وچنین جنگی فقط بفنای آنها خواهد انجامید • کندی برخی ازرهبران دیگر دول امپریالیستی خود شان نیز امروزمعترفند که جنگ برای آنها درحکم انتحار است ودراین جنگ فاتح وجود نخواهد داشت •

واما درمورد اردوگاه سوسیالیستی باید گفت که جنگ برای آن هیچگاه وسیله اعمال سیاست — نبوده است • کشورهای سوسیالیستی برای تسلط برکشورهای دیگر تلاش نمیورزند ودرجستجوی هیچگونه سودی برای خویش‌نیستند • انقلاب کالای صادراتی نیست که بتوان آنرا بزورسرنیزه ازجائی بجائی برد • انقلاب را باید مردم خود کشور، هنگامیکه شرایط برای آن مهیامیگردد ، انجام دهند •

اردوگاه سوسیالیستی معتقدست به جنگ مجبور شود واین درصورتی است که متجاوزان امپریالیست جنگ را بآن تحمیل کنند • ولی خود این اردوگاه ، بنا برطبیعت خود ، هرگزپیشقدم نخواهد شدکه اختلافات خود را باکشورهای دیگر بکمک جنگ حل وفصل کند • سیاست همزیستی مسالمت آمیز ازطبیعت نظام سوسیالیستی ناشی میگردد • باینجهت مارکسیست — لنینیست ها نمیتوانند صحت سیاست همزیستی مسالمت‌آمیزرا درمعرض‌تردید قرار دهند •

سلاح هسته ای درصورت بروزجنگ ، ولو این جنگ درحکم تاروپار امپریالیسم باشد ، بکشورهای اردوگاه سوسیالیستی نیز خرابیهای عظیم وارد خواهد ساخت ومرای تکامل بعدی آنهاعواقب وخیم دربرخواهد داشت • جنگ هسته ای بطورکلی برای تمام جامعه بشری خرابیهای موحش‌ببارخواهد آورد وفنای صدها میلیون انسان وانهدام وسائل تولید ومحو دستاوردهای علم وتکنیك را درپی خواهد داشت • جنگ برای تاریخ بشری درحکم فاجعه عظیمی خواهد بود • باینجهت‌نسبت به دورنمای چنین جنگی سبك مغزی نشان دادن فقط ازعهده ماجراجوترین ، ارتجاعی ترین و تجاوزکار ترین محافل امپریالیستی ویا ازعهده کسانی ساخته است که نمیدانند سلاح جدیدکشتار عام نفوس یعنی چه وتصور آنها درباره جنگ همان تصورات قدیمی درباره تصادم مستقیم توده های عظیم افراد است که درآن نقش‌قاطع‌را بیشتر تعدادبازی میکند تا تکنیك •

البته امروزنیز درشرایط معین ، دراین یا آن کشور — ولی نه درمقیاس‌سراسر جهان — تفنگ همراه باانواع دیگر سلاحها ، درلحظه معین ممکنست مهمترین وسیله تحصیل آزادی ازکار درآید • ولی درصورت بروزجنگ جهانی ازتفنگ دیگر کاری ساخته نخواهد بود وموشکهای دارای بارهسته ای نقش‌عامل قاطع‌را بازی خواهندکرد و این‌مطلبی استکه‌ما نباید آنرا فراموش‌کنیم • پس‌مسئله چگونگی

جلوگیری ازجنگ امروز بکلی بشیوه دیگری مطرح است • بنابراین هدف عمده احزاب کمونیست وکارگری اکنون‌انستکه ازجنگ جهانی جدید جلوگیری کنند وصلح جهانی را نجات دهند •

ولی ما تاکید میکنیم کهمبارزه درراه صلح وهمزیستی مسالمت امیزکشورهای پیروزیم های اجتماعی مختلف هرگز بمعنای دست کشیدن ازمبارزمسلحانه تود هها درکشورهائی که شرایط عینی برای‌چنین مبارزه ای مساعدباشد ، نیست • انتخاب راه مسالمت آمیز یا راهمبارزمسلحانه وابسته بشرایط مشخص هرکشور ، وابسته به نفوذ اردوگاه سوسیالیستی وجنبش‌آزادیبخش‌است • ولی دردوران ـ کنونی، ماکمونیست ها باید باتمام قوا بکوشیم تا قبل ازآنکه مجبور شویم بشیوه‌های مبارزه مسلحانه توسل جوئیم ، هرجا برای راهمسالمت آمیز امکاناتی وجود داشته باشد ، تمام این امکانات را مورد استفاده قرارد هیم •

بهمین جهت حزب ما بطور استوار ازسیاست صلح وهمزیستی مسالمت آمیزکه اتحاد شوروی تعقیب مینماید ، پشتیبانی میکند ووفاداری خود را به اسناد جلسات‌مشاوره سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکوتائید میکند وبرآنستکه دفاع ازصلح جهانی وتعقیب سیاست همزیستی مسالمت آمیز درشرایط امروزوظیفه شماره یک جنبش‌جهانی کمونیستی وکارگری است •

این اواخرتزی تحت عنوان " کشورهای سوسیالیستی ثروتمند " و " کشورهای سوسیالیستی فقیر " تاحدودی اشاعه یافته است • طبیعی است‌که برخی ازکشورهای‌سوسیالیستی،رشد یافته‌تر وبرخی کمتر رشد یافته اند • زحمتکشان اتحاد شوروی که اکنون ۴۵ سال است‌حکومت را بدست دارند درپرتومساعی فراوان وفداکاریهای عظیم بایجاد اقتصاد رشد یافته ومدرنی نائل آمده اندکه برنامه ساختمان کمونیسم برپایه آن تنظیم شده است •ولی برخی ازکشورهای دیگرکه دیرترراه سوسیالیسم گامنهاده اند وعقب ماندگی آنها بیش از عقب ماندگی روسیه قدیم بوده است طبیعتاهنوزدرسطح پائین تری ازتکامل اقتصادی قرارد ارند • اختلاف سطح تکامل کشورهای سوسیالیستی درپرتو همکاری وکمک متقابل باید درفاصله زمانی نسبتا کوتاهی ازبین برود ، ولی این اختلاف رانمیشود یکشبه با معجزه ازبین برد •

ولی اگرکسی مدعی شود که نظام این‌کشورها " انقلابی " تراست‌زیرا آنها " فقیر" ترند ونظام اتحاد شوروی " محافظه کار" تراست برای‌آنکه اتحاد شوروی ثروتمندتراست ، ـ اشتباه فاحشی مرتکب شده است • این نظرکه " تئوری " روستو ایدئولوگ امپریالیسم امریکارا درباره " جامعه وفور نعمت " و " جامعه فقروفاقه " بشکل خاصی تکرارمیکند ـ مطلقاضد علمی است • بموجب این " تئوری " عامل قاطع‌نظام اجتماعی نیست بلکه تکامل صنعتی است و انقلابی گویا فقط ملل فقیر هستند • واضعین این " تئوری " بدینسان میخواهند بنظام سرمایه داری درکشورهای‌پیشرفته حق موجودیت ابدی بدهند • بموجب همین " تئوری " ملل انقلابی بموازات پیشرفت اقتصادی کشورهای خویش‌انقلابی بودن خود را ازدست میدهند وراه قهقرا درپیش‌میگیرند وسرمایه داری بساز میگردند •

بنابراین هرقدراتحاد شوروی ، وازپی آن دیگرکشورهای‌سوسیالیستی ، درراه ساختمان‌کمونیسم یعنی وفور نعمت ، که درآن هرکس‌برحسب استعداد تولید وبرحسب نیازدریافت خواهدکرد ، بیشتر به پیش‌روند بیشتر " محافظه‌کار " خواهند شد • کاشف بعمل میاید که‌هرقدر انقلاب بیشتر به پیش میرود ومردم ، که هم‌آنهاباید ازتمام ثمرات انقلاب بهره ورگردند ، ثروتمندتروسعادتمندترمیشوند بااین عمل سیر قهقرائی انجام میگیرد وآنها بیش‌از پیش" محافظه‌کار " میشوند •

این " تئوری " واین شیوه تفکر باروح مارکسیسم ـ لنینیسم مغایرت دارد • درمسابقه ایکه اکنون بین سوسیالیسم وسرمایه داری انجام میگیرد عامل اساسی پیروزی ما عبارتست از تثبیت برتری سیستم سوسیالیستی برسیستم سرمایه داری • این برتری درمقیاس نسبی به ثبوت رسیده واکنون باید آنرا درمقیاس مطلق نیز عملی کرد وبعبارت دیگر باید کوشید تاکشورهای سوسیالیستی بیش از کشورهای سرمایه داری نعمهادی ومعنوی تولید کنند وسطح زندگی ملل خویش را بمدارجی برتر از سطح زندگی درپیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری ارتقا دهند •

این انقلابی ترین وظیفه امروزاست • وقتی همه جهانیان برای العین مشاهد میکنند که کشور های سوسیالیستی،که درآغاز راه خود کشورهای عقب مانده ای بودند ، درشئون حیاتی بسیار پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری سبقت جسته وعالیترین سطح زندگی را برای ملل خویش تامین نموده اند ، آنگاه هواداران سرمایه داری ، حتی درکشورهائی که سرمایه داری درنظر اول استوار تر ازجاهای دیگرنظر رسد ، بطور قطعی باشکست مواجه خواهند شد •

زحمتکشان کشورهای سرمایه داری باتوجه باین حقایق هرگامی راکه دراتحاد شوروی وسایرکشور های سوسیالیستی درراه پیشرفت علم وتکنیك وترفیع سطح زندگی توده مردم بجلو برداشته میشود چون پیروزی وکامیابی خود تلقی میکنند • این موثرترین پشتیبانی است کهاکمونیست هاکه درکشور های سرمایه داری مبارزمیکنیم ، میتوانیم ازکشورهائی که طبقهکارگر اکنون درآنها پیروزشده ، دریافت داریم • بهمین جهت برنامه ساختمان کمونیسم مصوبه کنگره بیستوسوم حزب کمونیست اتحاد شوروی ازطرف کمونیستها وترقیخواهان جهان باشادی فراوان تلقی گردید وبه پرچم مبارزه آنان تبدیل شد •

ازطرف دیگر هریك ازما کمونیست ها ، که ازتاریخ انقلاب روس وحکومت شوروی مطلع است ازمشاهد اینکه زندگی مردم شوروی سال بسال بهتر میشود وسطح زندگی اینمردم بزودی برتر ازسطح زندگی ثروتمند ترین کشورهای سرمایه داری خواهد شد ، شادی عظیم وعمیقی درقلب خود احساس میکنند • ماهمچنین میدانیم کهمردم اتحاد شوروی بقیمت فداکاری های عظیموسیاعی فراوان ، بدون دریافت کمك اقتصادی ازهیچ جاصنایع واقتصاد سوسیالیستی خودرا بوجود آوردند • ماميدانیم که این مردم باابرازچه قهرمانی هائی ازپیروزیهای خود درقبال متجاوزین امپریالیست دفاع کردند ، میدانیم که آنها باچه سختی آخرین لقمه نان را باملل برادرتقسیمیکردند وهرباركه پای پشتیبانی ازیك ـ ملت مبارزراه آزادی بمیان آمده ومیآید مردم شوروی چه روح عالی انترناسیونالیستی ازخود نشان داده ونشان میدهند • ما ازروح قهرمانی انقلابی عظیم وبی همتای مردم شوروی وحزب کمونیست آنها باخبریم • همه ملل استحقاق نیکبختی دارند وماکمونیست ها برای همینمنظور هم مبارزمیکنیم ، ولی اینمنیکبختی را بیش ازهمهمردم شوروی استحقاق دارند ، که تاریخ وظیفه پرافتخاردرعین حال پر مشقت وپرمحرومیتی را برایهموار ساختن راه پیروزی تمام ملل روی زمین ، بآنان محول نموده است •

آنتی کمونیسم و داستویفسکی

یوری کارپاکین

" پس کی این نفاق از میان برمیخیزد و آیا زمانی
میرسد که وفاق انسان ها تحقق پذیرد ؟ " .

ف . م . داستویفسکی

کمونیسم ـ " حل معمای تاریخ است و خود میداند
که گره گشای این معماست "

ک . مارکس

جریحث تندی میان ایدئولوگ های کشورهای مختلف ، میان نمایندگان جهان بینی های متضاد جریان دارد : برسرهدف ها و شیوه های مبارزه . برسرکیش شخص پرستی . برسراینکه آینده چسان خواهد بود و آیا اصولا آینده ای خواهد بود ؟ برسر بحران مسیحیت ... و ما در این میان چه بسا چنین سئوالی بگوش میرسد : " یادتان هست داستویفسکی چه میگفت ؟ . "

در بسیاری موارد عکس این جریان هم مشاهده میشود بدینمعنی که جریحث از داستویفسکی آغاز میگردد و باین مسائل عمومی کشیده میشود .

از میان تمام نویسندگان گذشته این هنرمند سرا پا ملی و " تا مغز استخوان " روس ، امروز تقریبا جهانشمول ترین و دیرپاینده ترین نویسنده بنظر آمده است . افراد بکلی مختلف المسلکی نظیر اینشتین و برد یایف (Berdiaïew) ، توماس مان و اورتگا ـ ای ـ گاست (Ortega-y-Gasset) ، بول (Böll) ، لئونف (Léonov) ، فلینی (Fellini) ، آراگون ، سارتر و اشتینبك (Steinbeck) هریك به

نحوی تاثیرونفوذ داستویفسکی را در وجود خویش احساس کرده اند . کارشناسان کتابداری میدانند که تهیه آمار ازتیراژ جهانی کتب داستویفسکی وتعداد آثاری که درباره اونوشته شده چقدر دشوار است . ولی این امر شاید برای ایدئولوگ ها وسیاستمداران بیشتر جالب باشد ، زیرانشان میدهد که داستویفسکی بنحوی ازانحاء درتکوین جهان بینی بسیاری ازمعاصرین ما شرکت دارد .

ضدکمونیست هابکنوع انحصار بردستویفسکی برقرارکرده اند (۱) . ادعا میکنندکه انسان دوستی او (وبطورکلی انساندوستی) باآرمانهای کمونیستی مطلقا همساز نیست . میکوشند آن عده ازافرادی را ، که توجه وعلاقه به داستویفسکی برایشان یکی ازاشکال حقیقت جوئی اجتماعی است وهم اکنون شروع به گسست پیوند با نظریات بورژوائی نموده اند ولی هنوزازنظریات کمونیستی میترسند (ودرماهیت امر اطلاعی هم ازاین نظریات ندارند) ، ــ ازراه منحرف سازند . این افرادکه هنوزتاثیرد رناك کیش شخص پرستی را در وجود خود احساس میکنند ــ معتقدندکه کیش شخص پرستی درطبیعت کمونیسم ریشه دارد . اینها درگمراهی عمیق ووخیم قرارد ارند . اما بسیاری ازآنان میتوانند متحد وهوادارما باشند وخواهند بود . ولی این مقصود فقط درپایان یك مباحثه حاصل خواهد شد .

معارضین ما دوست دارند بآن اظهارنظرهای نویسنده درباره انقلابیون ، که بعقیده آنها جواب ندارد ، استناد ورزند وسپس پیروزمندانه بانگ برآورندکه : " مگر این مطلب تائید نشد ؟" ولی بنظر ما بحث را باید ازجای دیگر شروع کرد .

۱. «منش بورژوائی» ــ «شیطان» اصلی است

داستویفسکی زمانی هوادار " سوسیالیسم " (سوسیالیسم تخیلی) بوده ولی مدافع بورژوازی هرگزنبوده است . اینرا ها اعتراف کرده است که جوانان (که خود نیز درجوانی جزو آنان بوده است) " بااینارواز خودگذشتگی " ، " باعشق خالی ازتصنع بجامعه بشری " و " بخاطر شرف ، حقیقت وفیض حقیقی " بآرمانهای سوسیالیسم رومیآورند ومعتقدات آنان برپایه " شوروشوق بکار نیك " و " صفای باطن " استواراست . دراینصورت چرا قهرمانان جوان داستویفسکی چنین ازخودگذشتگی وایثار ، چنین شوروشوق بی غشی را درقبال آرمانهای بورژوائی ازخود نشان نمیدهند ؟ هراندازه نظریات داستویفسکی دستخوش تغییر شده باشد وهراندازه او برسوسیالیسم ، که ماهیتش برای وی درك نشده میماند ، تاخته باشد ، بازیك نکته مسلم استوآن اینکه اوهیچگاه رژیم بورژوائی را بعنوان راه ثانوی (آلترناتیو) برنگزید . اودرتمام عمرخود حتی یك بارهم بافتخار ــ بورژواها زنده باد نگفت وبرعکس ازلعن آنهاخستگی نداشت ونقاب ازچهره آنان میدرید :

" liberté یعنی چه ؟ یعنی آزادی . ــ کدام آزادی ؟ آزادی یکسان برای همه در اقدام بهرعمل دلخواه ، درچارچوب قانون . چه وقت میتوان بهرعمل دلخواه اقدام کرد ؟ وقتی

---

(۱) ــ درباره این " انحصار " باید متذکر شویم که آثار داستویفسکی دراتحاد شوروی باتیراژ قریب ۱۱ میلیون نسخه انتشار یافته است .

نحوی تاثیرونفوذ داستویفسکی را در وجود خویش احساس کرده اند . کارشناسان کتابداری میدانند که تهیه آمار ازتیراژ جهانی کتب داستویفسکی وتعداد آثاری که درباره اونوشته شده چقدر دشوار است . ولی این امر شاید برای ایدئولوگ ها وسیاستمداران بیشتر جالب باشد ، زیرانشان میدهد که داستویفسکی بنحوی ازانحاء درتکوین جهان بینی بسیاری ازمعاصرین ما شرکت دارد .

ضدکمونیست هایکنوع انحصار بردستویفسکی برقرارکرده اند (۱) . ادعا میکنندکه انسان دوستی او (بطورکلی انساندوستی) باآرمانهای کمونیستی مطلقا همساز نیست . میکوشند آنعده ازافرادی را ، که توجه وعلاقه به داستویفسکی برایشان یکی ازاشکال حقیقت جوئی اجتماعی است وهم اکنون شروع به گسست پیوند با نظریات بورژوائی نموده اند ولی هنوزازنظریات کمونیستی میترسند (ودرماهیت امر اطلاعی هم ازاین نظریات ندارند) ، ــ ازراه منحرف سازند . این افرادکه هنوزتاثیرد ناك کیش شخص پرستی را در وجود خود احساس میکنند ــ معتقدند که کیش شخص پرستی درطبیعت کمونیسم ریشه دارد . اینها درگمراهی عمیق ووخیم قراردارند . اما بسیاری ازآنان میتوانند متحد وهوادارما باشند وخواهند بود . ولی این مقصود فقط درپایان یك مباحثه حاصل خواهد شد .

معارضین ما دوست دارند بآن اظهارنظرهای نویسنده درباره انقلابیون ، که بعقیده آنها جواب ندارد ، استناد ورزند وسپس پیروزمندانه بانگ برآورندکه : " مگر این مطلب تائید نشد ؟" ولی بنظر ما بحث را باید ازجای دیگر شروع کرد .

۱ . «منش بورژوائی» ــ «شیطان» اصلی است

داستویفسکی زمانی هوادار " سوسیالیسم " (سوسیالیسم تخیلی) بوده ولی مدافع بورژوازی هرگزنبوده است . اینرا اعتراف کرده است که جوانان (که خود نیز درجوانی جزو آنان بوده است) " باایثاروازخودگذشتگی " ، " باعشق خالی ازتصنع بجامعه بشری " و " بخاطر شرف ، حقیقت وفیض حقیقی " بآرمانهای سوسیالیسم رومیآورند ومعتقدات آنان برپایه " شوروشوق بکار نیك " و " صفای باطن " استواراست . دراینصورت چرا قهرمانان جوان داستویفسکی چنین ازخودگذشتگی وایثار ، چنین شوروشوق بی غشی را درقبال آرمانهای بورژوائی ازخود نشان نمیدهند ؟

هراندازه نظریات داستویفسکی دستخوش تغییر شده باشد وهراندازه اوبرسوسیالیسم ، که ماهیتش برای وی درك نشده میماند ، تاخته باشد ، بازیك نکته مسلم استوار اینکه اوهیچگاه رژیم بورژوائی را بعنوان راه ثانوی (آلترناتیو) برنگزید . اودرتمام عمرخود حتی یك بارهم بافتخار ــ بورژواها زنده باد نگفت وبرعکس ازلعن آنهاخستگی نداشت ونقاب ازچهره آنان میدرید :

" liberté یعنی چه ؟ یعنی آزادی . ــ کدام آزادی ؟ آزادی یکسان برای همه در اقدام بهرعمل دلخواه ، درچارچوب قانون . چه وقت میتوان بهرعمل دلخواه اقدام کرد ؟ وقتی

---

(۱) ــ درباره این " انحصار " باید متذکر شویم که آثار داستویفسکی دراتحاد شوروی باتیراژ قریب ۱۱ میلیون نسخه انتشار یافته است .

میلیون در اختیار باشد . آیا آزادی بهرکس یك میلیون میدهد ؟ نه . واما انسان بی میلیون کیست ؟ انسان بی میلیون آنکسی نیست که بهرعمل دلخواه اقدام میکند ، بلکه کسی است که آماج هرعمل دلخواه قرارمیگیرد " .

داستویفسکی تومار بلند تبهکاریهای بورژوآزی را بوی عرضه میدارد . بزرگترین تبهکاری در تومار این تبهکاریها عبارتست ازکوشش برای تذلیل وتحقیرانسان وتبدیل انسان به " جُلقابه " ، به " ساس " ، به " کرم خاك " ، بقربانی ویا بقصاب جلاد . داستویفسکی خود پسندی فرد عامی کوته نظررا درهم میکوبد ، زیروروی روح اورا میکاود وبه مخفی ترین پستوی نیات واندیشه های او ، که وجود شرا بهیچکس وحتی بشخص خود نیز اعتراف نمیکند ، دست مییابد .

شکسپیررا نیز اندیشههای اضطراب انگیزی درباره انسان رنج میداد : " من برای انسان ، برای انسان دراضطرابم " . داستویفسکی بمراتب بیش ازشکسپیربا افکاردرد آلود دست بگریبان بود . عالمی که او درآن رسوخ میکند عالم افرادیست " باسیمای کهنه پرست " ، عالم " انسان زیر زمینی " (۱) ، انسانی که " درحق خود دنائت میکند " وزندگی دیگران را نیزبدنائت میکشاند ، عالم افرادیست " بااشتهای گرگ " . داستویفسکی میکوشد برخی ازاشکال افراطی پدیده ایراکه غالبا " غرابت نفس " نامیده میشود (ومارکس منشا " آنرا برپایه علمی وماتریالیستی توضیح داده است)-درقالب مضامین هنری وادبی پژوهش کند .

یکی ازقهرمانان داستویفسکی بانگ میزند : بگذارتمام دنیاکن فیکون شود ، ولی من میخواهم چای خود را بخورم . دیگری که هنوزنوجوان است باین فکر میافتد که " درخفاتدارك به بیند ویکروز ناگهان همه جارا منفجر کند ، همه را نابود کند ، همه را ، باگناه وبی گناه " . سومی میگوید وقتی من ثروتمند شوم بزرگترین تفریح من این خواهد بود که به سگ هاجلوی چشم کودکان فقیرزاده ایکه ازگرسنگی درحالتمرگ هستند ، نان وگوشت بدهم . ازاین رك گوئی ها درآثارداستویفسکی صدها میتوان یافت .

بدینسان ما آخرین حد " غرابت نفس " انسان را دربرابرخود می بینیم که درآن تمام خصائل انسانی به ضدخود بدل میشود وعلیه خود او متوجه میگردد ، انسان ، که درطبیعت خویش موجود اجتماعی است به حال انفراد وتنهائی کامل روحی دچارمیشود ، " جائی ندارد که بآن روآورد " ، یك انسان آرزو دارد انسان دیگروحتی تمام جامعه انسانی را پست وبیمقدارکند ونابود سازد . بنا بگفته یکی از پزشکان بزرگ بیماریهای روانی آثار داستویفسکی علم روانشناسی وبویژه علم بیماریهای روانی (پسیکوپاتولوژی) را بارها ازکشفیاتی برخوردار ساخته که ازحدود انتظاریکه ازیك هنرمند میتوان داشت ، بمراتب فراتر میرود . نکته اساسی عبارت ازاینستکه تمام آدمکشان وتمام بیماران روحی ، که درآثار داستویفسکی بحد وفور وجود دارند ، ازطرف این نویسنده (چه بسا برخلاف نظریات خود او) بعنوان نمونه های اجتماعی معینی تصویرمیشوند که بیماری آنان با جهان بینی آنها پیوستگی ناگسستنی دارد .

رك گوئیهای دردآلود یعنی چه ؟ این " ضجه رذیلانه " (گورکی) یعنی چه ؟ آیا اینها حاصل پنداراست ؟ یاهذیانی که برزبان دیوانگان جاری میشود ودرخورد توصیف هنری

---

(۱) ــ اصطلاح " زیر زمینی " درنزد داستویفسکی مظهر زندگی محدود ودربروبسته اندیوید وآلیست عاصی وموجود ضد بشراست ، مظهر " خود سری ویکه تازی موش موذی وشریر " است .

نیست ؟ خیلی ازاشخاص دیرزمانی چنین میپنداشتند • درصد سال پیش کمتر کسی میتوانست تصور کندکه " مردم خواران " نه تنها درقفس نگاهداری نخواهند شد ، بلکه میکوشند تمام جهان رابه تیمارستان وشکنجه گاه تبدیل کنند •

مگر کتاب " نبرد من " (ماین کامپف) نمونه یادداشتهای " انسان زیرزمینی " نیست ؟ مگر اردوگاه مرگ (Auschwitz) اوشویتس تحقق آرمانهای این موجود نیست ؟ ومگر همین امروز نقشه های جدیدی درسرها پرورده نمیشودکه " ناگهان همه جارا منفجرکنند " ؟ شباهت (ولی نه یکسانی) " مردم خواران " داستویفسکی باموجودات ضدبشردوران مابعلت توارث اجتماعی وروانی وخویشاوندی تاریخی آنانست • میکروب مرگ آور کههنرمند درتنگنـــای لوله های آزمایشی انرا بررسی میکرد ، اکنون ازتنگنابرون جسته ومهلك ترین بیماریهای واگیر حسد وبغض وغیظ ، دنائت وقساوت را شیوع میدهد •ولی داستویفسکی تنها افرادرا ازخطرموحش برحذرنمیداشت ، بلکه این خطررا مستقیما به " منش بورژوائی " نیز مربوط میساخت (البتـــه بادرك بکلی خاص خود) •

مگر تاریخ این مطلب را تائید نکرده است ؟

اعتقاد راسخ بخصلت ضد انسانی جامعه ایکه " صدراعظم آن روتشیلد " وپول " آزادی مسکوت" آنست ــ کلید درك برخورد فوق العاده بغرنج وپیچیده این هنرمندبه سوسیالیسم ، انقـــلاب واته ئیسم است •

۲. داستویفسکی سوسیالیست ها را نیز بخاطر ... «منش بورژوائی» آنها انتقاد میکند

چرا امر براو مشتبه شده

وقتی ازدوستداران استنادبه اقوال ضد سوسیالیستی داستویفسکی سئوال میشودکه چرا اوسوسیالیسم را انتقاد میکند ؟ معمولا چنین جواب میدهند : " بخاطر نفی آزادی ، بخاطرهمترازساختن ویکنواخت کردن شخصیت ها " وغیره • ولی اصل مطلب دراینستکه داستویفسکی اصطلاحی داردکه تمام عمق درك (وعدم درك) اورا ازمسئله بطورضد ونقیض بیان میکند • ایـــن اصطلاح بازهم همان " منش بورژوائی " است •

مبارزه داستویفسکی باسوسیالیسم بخاطر دفاع از " منش بورژوائی " نیست بلکه برای نبرد علیه این منش است • این حقیقت درمطبوعات بورژوائی درپرده گذاشته میشود • کسانیکه بسه گردآوری مجموعه اقوال ضد انقلابی نویسنده مشغولند ، این اقوال را درخاطر ضبط میکنند واز خواندن آنها ساده لوحانه متاثر میشوند ••• بدون آنکه مفهوم آنهارا درك کنند ــ ایـــن حقیقت را نادیده انگاشته اند • داستویفسکی سوسیالیست هارا براساس همان تهماری متهم میکندکه علیه بورژواها عرضه میدارد • سوسیالیسم برای اوقطب مقابل " منش بورژوائی " نیست

بلکه یکی ازشقوق آنست • امر براومشتبه است • به بینید درتوصیف سرمایه داری چه مینویسد : " یکدهم افراد باید بتوانند به پیشرفت عالی برسند وبقیه نه دهم باید فقط مصالح ووسائل اینکار باشند " • حالا بمنظره ایکه از" سوسیالیسم " تصویر میشود توجه کنید : " یکدهم جمعیت آزادی فردی واختیاراتنامحدود درحق نه دهم بقیه بدست میآورد " •

دواستد لال دیگررا نیز باهمقایسه کنیم • اول : " ••• بوجود هوشمندان عالیقدرنیازی نیست آنهارا یا طرد میکنند ویا به چوبه اعدام میسپارند • اگر سیسرون باشد زبانش را می برند ، اگر کپرنیك باشد چشمش را درمیآورند ، اگر شکسپیرباشد سنگباران میشود ••• " • حالا باستد لال دوم توجه کنید : " برای من بینهایت دلپذیر بود موجود عامی همی استعدادی را درنظرخود مجسم کنم که دربرابرجهانیان ایستاده وتبسم کنان میگوید : شما گالیله ها وکپرنیك ها ، شارلمانی های کبیرونا پلئون ها ، پوشکین ها وشکسپیرها ، سپهسالاران وسالاران بزم درباری هستید ، ولی من بی استعدادی نام ونشانم ومع الوصف ازشما برترم ••• " • تطابق اندیشه ها عیانست • ولی درمورد اول ازاندیشه های یك " سوسیالیست " (دراثر " شیاطین ") ودرمورد دوم از اندیشه های یك قهرمان سخن گفته میشود که آرزو داردروزی روشیلد بانکدارشود (" تازه جوان ") •

هراتهامی که علیه سوسیالیست ها بکاربرده میشود عین آن علیه بورژواها نیز بکار میرود • برای توضیح این درهم برهمی آماجهای انتقاد اجتماعی ، که درمطبوعات مارکسیستی خاطرنشان شده است ، باید نه تنها به طرزبینش داستویفسکی توجه کرد بلکه باید به آنچه که اومیدیده نیز توجه داشت •

داستویفسکی که نیروی عظیم عادتمان پرستی راکه بصورت عامیگری وکوتهنظری بروزمیکند ، احساس مینماید ، این نیرورا اصولا دراینجا ، درروی زمین غلبه ناپذیر میشمارد ومیگوید : " درنظرآنان قانونگزارکسی است که بیشتر بتواند اهانت کند ، کسی بیش از همه حق دارد که بیش ازهمه بتواند جسارت کند • تابوده چنین بوده ودرآینده نیز همیشه چنین خواهد بود " • داستویفسکی مینویسد درنظر" بعل " (۱) بورژوامهمترازهرچیز " میلیون است که شکل تقدیر وقانون طبیعت بخود میگیرد " • هنرمندکه قادرنیست علیه این اراده واکنش فعال ازخود نشان دهد ناچاردربرابر آن تسلیمیشود : نفرت از " منش بورژوائی " شدت مییابد وجای خودرا به دهشت میدهد •

داستویفسکی تحت فشار این احساس برهمه چیز مهر شیطان یعنی سود ومنفعت را نقش می بیند اوبیك علت دیگرهم برای سوسیالیسم وسرمایه داری قرابت وهمسانی قائل است وآن اینکه درنظر وی هردو ایشها بیکسان خدارامنکرند ومسئله خدا برای او مسئله اساسی است • ازاینجاست اضطراب اوبرای آنسان آن جامعه سوسیالیستی ، که وی درنظرخود مجسمیکرد •

ولی او فقط اشکال خرده بورژوائی سوسیالیسم را میشناخت (وضمنا دراکثریت قریب بتمام موارد فقط بدترین آنهاراهم درنظر میگرفت) • مدرك اساسی برای قضاوتهای عمومی او درباره انقلاب فعالیت آنارشیست ها بود • او دیده بود کهکارگران همیزانی کمتر یا بیشتر به بیماریهای بورژوائی مبتلا هستند ولی نمیدانست که این بیماریها علاج پذیرند ، منتها فقط درجریان مبارزه •

---

(۱) ـ بعل (Baal) بت ورب النوع فنیقی ها واهالی بابل بوده است • ازاینجاست وجه تسمیه بعلبك • (مترجم) •

داستویفسکی میگفت : " ... کارگران همه درباطن خود مال پرستند ... طبیعت انسان چنین است " در دوران او تجربه مبارزه پیروزمندانه توده ها درراه سوسیالیسم در دست نبود (بخصوص در روسیه عقب مانده) . استدلال داستویفسکی این بود که : عدم موفقیت یعنی محکومیت بشکست، وقتی نشد یعنی هرگز نخواهد شد . " منش بورژوائی " نقش گناه اول را بازی میکند که به هبوط ابدی آدم منجر شد . مقوله " منش بورژوائی " درنظر داستویفسکی یک پدیده تاریخی گذرا نیست بلکه ابدی واجتناب ناپذیر است .

ازاین نظرگاه قابل توضیح وقابل توجیه است مبارزه او علیه " سوسیالیست ها " ی وارث قانون بورژوائی " دریدن وبلعیدن عمومی یکدیگر " ، علیه عرف وعادتی که طبق آن " هرعملی مجاز است " وعلیه کسانیکه " بریدن سرهارا ساده ترین شیوه " تامین نیکبختی عمومی میدانستند . واما اینکه داستویفسکی چنین " سوسیالیست ها " ئی رانمونه سوسیالیست ها بطوراعم وانمود میسازد اگر چه قابل توضیح است ولی قابل توجیه نیست .

این افسونگری (mistification) بروشن تری نحوی دررمان " شیاطین " انجام گرفته که نگارش آن مستقیما بدنبال فعالیت نچایف (Netschaiw) (۱۸۸۲ ـ ۱۸۴۷) صورت پذیرفته است . این شخص دراواخر سالهای شصتم قرن گذشته درافق سیاسی روسیه نمودارمیگردد . واینک احکامی که اوازآن پیروی میکرد : برای آنکه بتوان سوسیالیست خوبی بود باید " تمام احساسات لطیف وعطوفت آور خویشاوندی ، دوستی ، عشق ، سپاس شناسی وحتی شرف را ازخود دورکرد ... واما برای بحرکت درآوردن انرژی ها باید ماهیت امررامقلوب ومجعول تصویر کرد " . کسی که " دراین عالم دلش برای کسی یا چیزی بسوزد " انقلابی نیست .

" ... انقلابی فقط یک علم میداند وآن علم نابودی وانهدام است . اوفقط بخاطر این هدف درجهان زندگی میکند " . سنگ روی سنگ باقی نگذاشتن ، هرچه بیشتر ویران ساختن ، " مرگ بی رد واثر اکثریت " انقلابیون ـ چنین دورنمائی که عرضه میگردد . " زهر، کارد ، حلقه دار ـ انقلاب همه چیز رابیکسان تطهیروتقدیس میکند " . پرستش شخصیت خود ، سیستم جاسوسی متقابل بین سوسیالیست ها ، که درحلقات جداگانه بصورت " گروههای پنج نفری " گرد آمده اند ، تنظیم لیست های سیاه ازمخالفان سیاسی ـ اینهاست شرایط پیروزی سوسیالیسم درنظر نچایف . خود او یک دانشجورابه جرم " خیانت " بقتل میرساند ... (حقیقت امر این بود که دانشجوی مزبور علیه خود سری نچایف قیام کرد) .

بیهوده نبود که گرتسن پیشگوئی میکرد که نچایف درروسیه " مصیبت ها ببارخواهد آورد " . کاشته اورا ارتجاع میدرود ونام نچایف رامرادف عنوان انقلابی وسوسیالیست اعلام میکند . (این مرادف ازطرف اداره کارآگاهی تزاری علم شد) . ولی بزودی معلوم میشود که درمحافل انقلابیون روس و اروپای غربی درباره مسلک نچایف نظر منفی حکمفرماست . اما داستویفسکی دیگر باین واقعیات توجهی نشان نمیدهد . اوپس ازطرح ریزی رمان خود مینویسد : " میخواهم اندیشه هائی چند بیان دارم ، ولو این کار به محو هنر نویسندگی من تمام شود " . سبق ذهنی اوکه اسناد جعلی اداره آگاهی آنرا تشدید میکند ، همان عاملی استکه موجب پیدایش رمان " شیاطین " میگردد .

" سوسیالیست " پطرورخوونسکی ، قهرمان رمان میگوید : " هیچ چیز نیرومندتر واثربخش تر

شیاطین » و « چکامه ای در وصف انگیزیتور بزرگ »

ازاونیفورم نیست • من عدا عنوان ومنصب درستمیکنم ••• نیروی بعدی ، طبع احساساتی است •• سرانجام مهمترین نیرویا لحیمی کههمچیزرا بهم جوش میدهد شرم ازداشتن عقیده ونظر مستقل خویش است ••• اعضاء جمعیت هریك دیگری رامی پاید ووظیفه دارد راپورت بدهد ••• همه برده اند و دربردگی بایکدیگربرابر • وقتی کار بجای باریك بکشد باید به افتراوقتل متوسل شد ••• ماهرنبوغی را درنطفه خفهمیکنیم • ما براد همه چیز یك شاخص واحد قائلیم وآن برابری مطلق است ••• اطاعت مطلق ، بی شخصیتی مطلق ••• " •

کاملا آشکاراست که ساختن چنین تصویر مبتذلی ازآرمانهای کمون پاریس وسوسیالیسم چرنیشفسکی وگرتسن (وطریق اولی ازکمونیسم مارکسیستی) جز تکرارافترا پلید نیست • اگر مسلك نچایف جز کاریکاتوری ازسوسیالیسم نبود مسلك ورخوونسکی نیز جز کاریکاتور مسلك نچایف نیست (۱) • خود داستویفسکی نیز این نظررا تائید میکند • اوکه برخلاف اراده خود برای انقلابیون واقعی وسوسیالیست های واقعی حرمت قائل میشود (ودرعین حال ازآنها میترسد) ومیداندکه هیچیك ازآنهاخودرا ازقماش نچایف وطریق اولی ازقماش ورخوونسکی نمیداند ورخوونسکی را باین اعتراف وامیدارد : " آخر من شیاد م نه سوسیالیست ، قاه قاه خندیدم " (۲) • ولی داستویفسکی بدین سان " انتقاد " خود را ازسوسیالیسم بکلی فاقد هرگونه پایه واساس میسازد : کاشف بعمل میآید که درواقعیت امر آنکسی که او درمقام افشاکرد نش برآمده حتی سوسیالیست مرتکب خطاهای فاحش نیست ، بلکه یك شیاد حسابگر ، یك موجود دوسیرت ویك وازده جامعه است •

همین درهم فکری عجیب وغریب را داستویفسکی در " چکامه ای درروصف انگیزیتور بزرگ " ازخود نشان میدهد • دراین اثر ازانگیزیتوری حکایتمیشود که درراه مسیح فعالیتمیکند ، ولی معتقد است که مسیح رومانتیك است نه رئالیست ، زیرابرای انسانها قدرومنزلت بیش ازاندازه قائل است : " ما کارتوراصلاح کردیم وبنای اثرا برمعجزه ، سریت واطوریته قرارادیم • انسانهاهم دلشاد شدند ازاینکه بازانهارا مثل گله راهبری میکنند " • درنتیجه کار معلوم میشودکه انگیزیتورباوجود دعا بدرگاه خدا به خدا ایمان ندارد ــ " اینست تمام سریت او " خود اومه ایفای نقش خدائی خو میگیرد •

داستویفسکی درقالب تشبیهات واستعارات سمبولیسم مذهبی بطورعینی مسائل عملی واقعی را مطرح میکند • درباره هدفها ووسائل رهائی تود ها ، درباره مناسبات وروابط بین خلق ورهبران آن • ولی هنرمند باآنکه دقیقاارمانهای کاتولیکی وزوئیتی را تصویرمیکند ، مع الوصف این ارمانها را به کمونیسم نسبت میدهد (یاازهم فقط براساس فاکتهائی نظیرآنچه که درمورد نچایف ذکر آن رفت)•

بنابراین واضح است که چرا آنتی کمونیست های کنونی ازمیان آثار داستویفسکی بیش ازهمه به رمان " شیاطین " و " چکامه ای درروصف انگیزیتور بزرگ " دلبستگی دارند • اینان تقریبا

---

(۱) ــ پس نباید سیمای پطرورخوونسکی راحتی بانچایف ، که ضمناخود را باصداقت کامل سوسیالیست می پنداشت ، همسان شمرد •

(۲) ــ ناگفتهنماندکه بنا بگواهی اندره استیل چند سال پیش درالجزیره فاشیست ها هنگام نمایش " پیس " شیاطین " وقتی که قهرمانان رمان " حق ارتکاب اعمال منافی شرف وعفت " را اعلام میکردند ، بشدت برای آنها کف زدند •

فقط وفقط با استناد باین دو اثر، وآنهم بابزرگ کردن گمراهی های این هنرمند ورساندن آنها بقوه سه مدعیند که گویا نچایف ویا " انکیزیتور بزرگ " مظهر ناگزیر کمونیسم است وکیش شخص پرستی نیز ـــ باصطلاح موید این ادعا است .

بین این کیش ونحوه فعالیت نچایف البته میتوان تا حدودی شباهت قائل شد . اگر عوامل عرفانی (mystique) کنار گذاشته شود ودر نظر گرفته شود که انطباق تام وتمام تمثیلات و تشبیهات برواقعیت عینی عملی غیرمجاز است ، آنوقت هنگام خواندن " چکامه " میتوان فی المثل آنرا بابرخی ازخصوصیات فعالیت استالین که در دوران رواج کیش شخص پرستی بروزکرد ، قیاس نمود . جالب توجه است که خود اوزمانی تصورنهان خود را (گـه البته تنها تصور اونبود) درباره پیشوای خدا مانند بیان کرده بود : " لنین درمخیله من بهیئت مردی عظیم جثه ، قوی اندام وباصولت مجسم بود . چقدر حیرت کردم وقتی دربرابر خود یك انسان بکلی معمولی دیدم ... رسم است که درلحظه پیش ازورود " رجل بزرگ " به تالار اعضاء جلسه بیکدیگر اخطار میکنند : " هیس ... ساکت ... دارد میآید " . این تشریفات بنظر من زائد نمیآمد زیرا تاثیر نیك میبخشد وحس احترام ایجاد میکند . چقدر حیرت کردم وقتی دانستم که لنین قبل ازسایرنمایندگان درجلسه حاضرشده ، درگوشه ای جاگرفته ودرکمال سادگی مشغول گفتگوی کاملا معمولی باعادی ترین نمایندگان کنفرانس است . ازشما چه پنهان ، این امر درآنزمان بنظر من یکنوع تخطی ازبرخی قواعد ضروری آمد " . وقتی استالین این مطالب رامیگفت (درسال ۱۹۲٤) فروتنی لنین را میستود . ولی بعدها در مورد شخص خود " قواعد ضروری " را مقررکرد . اومعتقد بود که لنین برای انسانها قدرومنزلت بیش از اندازه قائل بوده است ودرصدد برآمد تا کارلنین را اصلاح کند ...

آری کیش شخص پرستی بمفهوم معینی با نحوه فعالیت نچایف ویا باداستان " انکیزیتور بزرگ " قابل قیاس است (گرچه چنین قیاسی درارزیابی این پدیده بغرنج فقط میتواند بعنوان حاشیه ای برمتن تلقی شود نه بیشتر) ، ولی این قیاس درمورد کمونیسم اصیل وواقعی ـ هرگز وبهیچوجه صادق نیست .

سنت مارکسیستی مبارزه علیه کمونیسم سربازخانه‌ای

مدتها قبل ازد استویفسکی مارکس بمبارزه علیه " کمونیسم " خشن پرداخت . این "کمونیسم " منکر شخصیت بود وفقط رشك وحسد بورژوائی وعطش همترازی ویکنواختی راکه " جزشکل بروز پلید یهای مالکیت خصوصی " نیست بفرجام خود میرسانید (ك . مارکس وف . انگلس . مجموعه آثار اولیه . چاپ روسی ، ص ۵۸۷) .

" چه نمونه بارزی ازکمونیسم سربازخانه ای " ـ چنین است ارزیابی مارکسیستی درباره " ارکان رژیم اجتماعی آینده " کهنچایف آرزوی آنرا داشت ودرآن افراد باید " برای جامعه هرچه بیشتر تولید وهرچه کمتر مصرف کنند " وتمام مناسبات خصوصی افراد نیز تابع قواعد ومقررات اکید است . مارکس وانگلس مسلك ومرام نچایف را بعنوان کشتار سیاسی وحد اعلای انحطاط اخلاق بورژوائی توصیف کرده اند .(رجوع شود بکلیات آثار مارکس و انگلس، جلد ۱۳ ، قسمت دوم ، ص ۶۲۲ وصفحات دیگر) .

هم مارکس وهم لنین باهرگونه شخص پرستی ، باهرگونه هوی وهوس دیکتاتورمآبانه بشدت مبارزه میکردند (فی المثل علیه لاسال ویا تروتسکی کمیکوشید همه جا اسلوبهای نظامی رهبری را مسلط کند).

دارفدا ران کمونیسم سربازخانه ای وقتی ادعاهای خود را اعلام میکنند بسیارمضحک اند ، ولی وقتی حتی گوشه ای ازقدرت (تمام قدرت که جای خود دارد) بچنگ آنها میافتد مهیب میشوند . وضع خود آنهامضحک است ولی این مضحکه برای توده خلق فاجعه دربرد ارد .

کمونیسم واقعی اصل ژژوئیتی " هدف توجیه کننده وسائل نیل بان است " را مردود میداند . نه ، انقلاب " همه چیزرابیکسان تطهیر وتقدیس" نمیکند . مارکسیست ها اعمال قهر طبقاتی را قبول دارند ، ولی فقط دریک مورد : مادامکه زورگویان برجا هستند قهر علیه آنها وفقط علیه آنها اعمال میگردد . واین عمل باانسانوستی مطابقت دارد ، زیرا برای رهائی اکثریت قریب بتمام مردم ازقید ستم اقلیت ناچیز انجام میگیرد . بدون مبارزه درراه این رهائی هیچگونه آزادی شخصیت و هیچگونه امکانی برای تکامل بالاتر این شخصیت بوجود نخواهد آمد و جریان تلاشی شخصیت ادامه خواهد یافت . مبارزه درچنین راهی الزاماقربانی خواهد داشت ولی این قربانیهابمنظورباروکردن زمین برای کشت وکار نسلهای آینده نیست ، بلکه خود شرکت بکار زمین آینده است . مفهوم این امر قربانی کردن گوسفندان درپیشگاه خدای مجهول نیست ، بلکه اعمال وشروشوق خود همانیست که هم به گذران برد موارخود درچهارد یوار سرمایه داری واقفند وهم بهنیروی خود وآرمانهای خویش . مفهوم این امر امکان آزادی عمل روزافزون انسان است که بمقام انسانی میرسد . قهرمانی و ایثاروجانبازی درچنین مبارزه ای بمعنای نفی شخصیت خویش نیست بلکه بمعنای تثبیت شخصیت خویش است . جنبه انسانوستانه هدفهای کمونیست ها عامل تعیین کننده جنبه انسانوستانه وسائل نیل باین هدفهانیزهست . واما کیش ژژوئیتی که " ازجانب انقلاب " سخن میگوید هم وسائل مبارزه را درراه انحرافی بکار میبرد وهم هدفهای آنرا تحریف میکند . حقانی ترین اندیشه ها ، هرآینه برای دفاع ازآنها اسلوبهای ژژوئیتی بکار رود ناگزیربه ضد خود بدل میشوند . این اسلوبهابمگرانبهاترین عامل درمناسبات بین انسانهایعنی باعتماد خلل میرساند . واگر درزوایای فکر شخصی که " بخاطرکمونیسم" وسائل ژژوئیتی بکار میبرد کاوش کنیم خواهیم دید که او هدفهای مبارزه را نیز بشیوه انحرافی درک میکند .

مدتها قبل ازداستویفسکی مارکس جنبه ضدتوده ای تلاش برای مبتنی ساختن جامعه برمعجزه ، سریت و اتوریته خدائی را افشاکرده است . او مینویسد : " بوروکراسی خود را هدف نهائی دولت میشمارد ... بالائی ها درتمام مواردی که به جزئیات مربوطاست بمحافل پائین اتکا میکنند . محافل پائین نیز درتمام مواردی که به درک کل مطلق مربوطاست به بالائی ها اعتماد میکنند وبدینطریق بطورمتقابل یکدیگررا به گمراهی میاندازند ... روح مطلق بوروکراسی سر وسریت است " . برای بوروکراسی پرستش یک شخصیت وسلب شخصیت ازهمه افراد دیگر جانشین مذهب است : " ... قائل شدن مقام خدائی برای صاحت اوتوریته شیوه تفکر آنست " (ک . مارکس وف . انگلس، جلد ۱ چاپ دوم ص ۲۷۱ ـ ۲۷۲) . همانطورکه مارکس ولنین خاطرنشان میساختند این مظاهر ـ بوروکراتیسم هنگام پیدایش رژیم نوین نیز ممکنست بروز کنند ، منتهاچون باروح این رژیم تعارض دارند فقطمیتوانند پیشرفت آنرا کند کنند ، بی آنکه بتوانند ازتکامل آن جلوگیری کنند .

مبارزه علیه گرایشهای کمونیسم سربازخانه ای وگرایشهای بوروکراسی که بایکدیگرپیوستگی محکم دارند مهمترین سنت مارکسیسم است (ولی این سنت هنوزخیلی کم بررسی شده است) .

مارکس پیدایش این گرایشهای خطرناک را براساس ماتریالیستی توضیح داده است : کمونیسم درفاز (مرحله) اول خود جامعه ای نیست که روی پایه خود نشو ونما یافته باشد . این جامعه

پس از رد طولانی زایمان تازه از میان جامعه سرمایه داری بیرون میآید و اینجست در تمام شئون (اقتصادی ، اخلاقی و فکری) هنوز اثرهای مادری را بر چهره دارد . این پیوند با کهنه در درجه اول پیوند در حال گسست است ، ولی گسست آن فوری و آسان انجام نمیگیرد . هر اندازه سطح تکامل اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی کشور پائین تر باشد (با وجود شرایط مساوی دیگر) و هر اندازه که سرشت و عنصر خرده بورژوائی پابرجاتر باشد سنت های کهنه با شدت بیشتری برگرده نوفشار میآورد .

ولی پیروزی کمونیسم سربازخانه ای ، یا پیروزی موقت آن ، در هیچ جا ناگزیر نبوده ، نیست و نمیتواند باشد (بخصوص در شرایط کنونی) . دشواریهای خاص دوران گذار هرگز نباید فی المثل به کیش شخص پرستی جنبه حتمی و الزامی بدهد . علت پیدایش کیش شخص پرستی (بدون آنکه چنین علتی پیدایش آنرا توجیه کند) وجود شرایط مشخص تاریخی و مجموعه عوامل خارجی و داخلی عینی و ذهنی معینی است که تحلیل خاصی را ایجاب میکند . در نظر نگرفتن مجموعه این عوامل بآسانی ممکنست کار را به توضیح ولونتاریستی (۱) تاریخ منجر سازد و در عوض باید در نظر گرفتن این عوامل میتوان نقش شخصیت را نیز بدرستی درک کرد . براساس همین تحلیل مجموعه شرایط مشخص بود که لنین پیشنهاد کرد " برای برداشتن استالین از مقام دبیرکلی " راهی بیابند یشید " و معتقد بود که خشونت ، بی اعتنائی بموازین قانونی و قدرت طلبی در چنین مقامی " ... این نکات ناچیز نیست و یا از آن نکات ناچیز است که ممکنست اهمیت قاطع کسب کنند " . (۲)

مارکسیسم ـ لنینیسم نه فقط مدتها پیش از این خطر گرایشهای کمونیسم سربازخانه ای و بوروکراتیسم را خاطرنشان کرده بلکه نیروئی را هم که قادر بجلوگیری از آنست مکشوف ساخته است . این نیروی بی بدیل و نظیر ابتکار توده ها ، نظارت عمومی مردم بر فعالیت تمام ارگانهای حکومتی ، بسط دامنه افشاء حقایق و بطور کلی بسط دامنه دموکراسی سوسیالیستی و آنهم نه بجای توسعه مرکزیت دموکراتیک بلکه همراه با توسعه این مرکزیت که هم انضباط واحد را ایجاب میکند و هم وجود رهبری با اوتوریته را .

مارکس و انگلس درباره راه و رسم تجایف نوشته اند : " برای جلوگیری از تمام این دسیسه بازی ها فقط یک وسیله وجود دارد ، ولی وسیله ای که دارای نیروی درهم شکن است . این وسیله عبارتست از افشاء هر چه بیشتر حقایق " . مسکوت گذاشتن این دسائس نشانه ساده لوحی ، ترسوئی و خیانت در قبال کسانی است که ژنوئیت های " انقلابی " را افشا کرده اند . (ک . مارکس و ف . انگلس ، جلد ۱۳ ، قسمت دوم ، ص ۵۴۰) .

لنین توصیه میکرد : " بقضاوت مستقل تمام توده کارکنان حزبی باید اعتماد بیشتری نشان داد ... باید تمام حزب بصورت منظم ، آهسته و پیوسته برای خود افرادی که در سازمان مرکزی بآنها احتیاج دارد پرورانند ، حزب باید بتواند تمام فعالیت هریک از نامزد های تصدی این مقام عالی را مثل کف دست در برابر خود به بیند ، باید حتی با صفات و خصوصیات فردی و شخصی آنها ، با جنبه های قوی و ضعیف آنها ، با کامیابی ها و " شکست های " آنان آشنا شود ... روشنی هرچه بیشتر روشنی " (لنین . کلیات آثار ، جلد ۷ ، ص ۹۹ ـ ۱۰۱) . این نکات زمانی توصیه شد که بلشویک ها در شرایط غیرعلنی فعالیت میکردند و اما برای احزاب علنی یا احزابی که بر سر حکومت هستند مراعات این نکات ضرورت مبرم تری کسب میکند . کیش شخص پرستی چقدر با چنین توقعی

---

(۱) ـ ولونتاریسم ـ نظریه ایده آلیستی است که برای اراده انسانها نقش قاطع در تکامل جهان قائل است و قانون عینی و جبر و ضرورت را در طبیعت و در جامعه نفی میکند . (مترجم)

(۲) ـ لنین ـ " آثار منتخبه " جلد دوم (قسمت دوم) . ترجمه فارسی ص ۹۱۲ (مترجم) .

منافات دارد ؟ نیکیتاخروشچف درکنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی بدرستی خاطرنشان ساخت که : " افراد غاصب قدرت ازگزارش اعمال خود به حزب سربازمیزنند وازتحت کنترل آن خارج میشوند . خطرعمده کیش شخص پرستی درهمین است " .

کمونیسم اصیل خواستار روشنی ، روشنی هرچه بیشتراست . درروشنی همه‌چیز دیده خواهد شد واماکمال مطلوب کمونیسم سربازخانه ای وبوروکراتیسم تاریکی ، تاریکی هرچه بیشتراست . درتاریکی هرکاری رامیتوان انجام داد ...

کیش شخص پرستی باگرایش بسوی کمونیسم خشن سربازخانه ای وگرایش بسوی بوروکراتیسم مرتبط است . ولی ما برخلاف ادعای انواع آنتی کمونیست هاورویزیونیست ها معتقدیم که کیش شخص پرستی علیرغم تمام توصیه ها ووصایا وسنت های اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم بروزمیکند ، کیش شخص پرستی تجسم کمونیسم نیست ، بلکه انحراف ازراه کمونیسم است ولذا نباید مثلا زندگی بغرنج وپرشاخه جامعه شوروی را طی تمام سالهای موجودیت آن (وحتی طی هریك ازسالها وروزهای آن) در وجود این کیش محدود ساخت . بازهم تکرارمیکنیم که چون کیش شخص پرستی بانظام نوین تعارض دارد ، لذا این نظام خود ، نیروئی راکه بتواند کیش شخص پرستی وعواقب آنرا ریشه‌کن سازد ، درخود بازمییابد .

تفکروتعمق درکنه مجموعه این مسائل انسان را بیك نتیجه قاطع میرساند : چه نیروی شگرفی در درون کمونیسم نهفته است که حتی باوجود بدترین شرایط خارجی وشرایط بسیار دشوار داخلی ، حتی باوجود کیش شخص پرستی (وعلیرغم آن) ، حتی باوجود سنگین ترین تلفات وخسارات توانست نه تنها موجودیت خود را حفظ کند ، نه تنها ازجنگ بی امان پیروزدرآید وجهان راازچنگال فاشیسم برهاند ، ـ بلکه مهمتر ازهرچیزآنکه درعین حال توانست تجارب عظیم دررشته بنیادگزاری مناسبات نوین بیندوزد وبه نیروی سترگ بدل گردد . براستی که کمونیسم چه امکانات پایان ناپذیری راعرضه میدارد . وشاید بتوان گفت که نوید بخش ترین نمودار این امکانات جریانی است که اکنون دراتحاد شوروی برای جلب دهها وصدها میلیون نفربه شرکت درفعالیت سازمانهای نظارت عمومی مردم ، صورت می پذیرد . ولی به موضوع اصلی این مقال بازگردیم .

داستویفسکی حق داشت وقتی کمونیسم سربازخانه ای را میکوبید ، ولی اشتباه میکرد وقتی دعوی میکرد که کمونیسم بطوراعم انسان را " پیچ ومهره " و " دندانه " میداند ، طبیعت انسان را بحساب نمیآورد وکارش منحصراست به " خوراك دادن به انسانها " .

کمونیسم اصیل تکامل همه جانبه انسان را هدف غائی خود میداند

داستویفسکی باکمونیسم اینطور مباحثه میکند : " من بتمام کشفیات علوم دقیقه واقف میشوم وبکمك آنها بینهایت اشیاء آسایش آوربرای خود تحصیل میکنم . امروز روی ماهوت می نشینم وفردا روی مخمل خواهم نشست ، ولی چه نتیجه ای ازاین بدست خواهد آمد ؟ بهرحال این مسئله باقی میماند که : بعد چه بایدکرد ؟ باتمام این راحت واین مخمل اصولا زندگی برای چیست ، هدف آن کدامست ؟ جامعه بشری درعطش آرمان جلیل خواهد سوخت . من موافقم که درحال حاضر خوراك دادن واعطای حق خوراك بجامعه انسانی برای خود آرمان جلیلی است ... ولی آرمان فرعی و تبعی ، زیرا انسان پس ازخوراك حتماخواهد پرسید : من برای چه زندگی میکنم " .

ولی کمونیسم طرح این سئوال را مردود نمیداند وبآن جواب میدهد . کمونیسم البته قصد دارد نیازمندی مردم را به غذا ، به لباس وبه مسکن برآورده سازد ، بهمان میزانی برآورده سازدکه طبیعت

نیازمندی آنانرا بهموابرآورده میسازد . البته ترکیب این " هوا " (همانطورکه درمورد هوای واقعی نیز صادق است) دائم بهبود خواهد یافت . ولی حتی این هم نکته‌عمده نیست . تجلی وتکامل ذوق خاص وتکرارناپذیرهرانسان ، تکمیل متقابل ودائم فضیلت انسانها ونیز تکمیل استعدادها توام باتکمیل وسائل واسباب ارضاء معنوی ومادی آنان ــ اینست کمونیسم . فقط کمونیسم است که ایمان به انسان را بجامعه انسانی بازمیگرداند . فقط کمونیسم دافع واقعی " منشریورژوائی " مورد نفرت داستویفسکی است .

مارکس در کتاب " کاپیتال " مینویسد : " سلطنت آزادی درواقعیت خود فقط آنجا آغازمیگردد که کارازروی احتیاج ومصلحت صوری ختم میشود . بنا براین سلطنت آزادی ، بحکم طبیعت ، درورای قلمرو تولید صرفا مادی مستقر میگردد " . این اندیشه برتارك کتاب " کاپیتال " مارکس‌میدرخشد : " ... تکامل نیروی انسانی که هدف غائی است آغازمیشود ... " . این آرمان جلیل ، این هدف قدراول انسان دوستان‌تمام ازمنه واعصاروتمام ملل روی زمین را مارکسیسم دورنمیاندازد ، بلکه آنرا بارث میبرد ، جلا وصفای تازه بآن میبخشد وغنا آنرا فزونی میدهد وازهمه‌مهم‌تراینکه طبیعت اجتماعی انسان وستی رادگرگونه میسازد ، بآن روح فعال میبخشد وبرای نخستین بار بین آرمانها وزندگی واقعی ، بین آرمانها ومبارزه طبقاتی پرولتاریا وتمام زحمتکشان پیوند استوار برقرارمیسازد . این آرمانها زائیده خواست های پسندیده وتمایلات ذهنی ماتیستند . تکامل عینی جامعه ونیروهای مولده آن ، وقتی این تکامل بمرحله معینی میرسد ، اگر هرفرد شخصیت خود را بطور شاید و باید ابرازندارد ، نمیتواند به سیرخود ادامه دهد . خصلت اجتماعی تولید کمونیستی وخصلت جمعی تمام اشکال کار ، ایجاب میکند که فعالیت خلاقه آحاد افراد فرونشیند ، بلکه بافروغی هرچه بیشتر شعله ورباشد واین اصل که سالها پیش در ــ " مانیفست حزب کمونیست " اعلام شده تحقق پذیرد : تکامل آزادانه هرفرد شرط تکامل آزادانه همگان است . بازهم فقط کمونیسم به پرسش دیرینه ایکه داستویفسکی راآزارمیداد پاسخ میدهد : " شاید این سورچی کما می بینیم یك شکسپیرباشد ، آن آهنگرافائل واین بزرگرهنرمندباشد . آیا براستی فقط مشت ناچیزصدرنشینان جامعه باید ابرازشخصیت کنند وباقی افرادباید بزوال محکوم باشند ... " .

۳. مذهب، «فرزند شك و تردید تا دم گور»

داستویفسکی طرف عملی وواقعی مبارزه باشرواقعی را نفی میکند . پس‌چاره چیست ؟ او ادعا میکندکه : " شرعمیق تر ازآنچه درمانگران سوسیالیست می پندارند درنهاد انسان لانه دارد و سازمان جامعه بهرشکلی باشد شما نمیتوانید شررا ازخود دورسازید ، روح انسانی همان که هست خواهد ماند ، غرائب اطواروگناه ازخود روح سرچشمه میگیرد وسرانجام قوانین روح انسانی هنوزبه اندازه ای نامعلوم ومرعلم ناکشوفند ، باندازه ای مبهم ومرموزند که‌هنوزهیچ درمانگروحتی داورعالیه ای برای آنها نیست ونمیتواند باشد . آنکه هست کسی است که‌میگوید : " من خود را برای تلافی ذخیره کرده ام " . ــ این درست است که " قوانین روح " هنوزعمیقاتحقیق نشده اند . ولی معنای‌این سخن چیست ؟ اینستکه باید آنهارا تحقیق کرد . ولی داستویفسکی خود نقش درمانگری را بعهده میگیرد وبرآنستکه باید به خدا مستظهرشد . اومینویسد : " انسان برای سعادت بدنیا نمیاید

واین بهیچوجه بیعدالتی نیست • رنج وعذاب ــ اینست قانون دنیای ما " • وچون انسان رنج میبرد " پس بمسیح نیازمند است وبنابراین مسیح خواهد آمد " • ــ این برهان البته قانع‌کننده نیست و داستویفسکی هم خود شآنرا احساس‌میکند ومینویسد : " من بیشتر دلمیخواست بامسیح بمانم تا باحقیقت " •

داستویفسکی اعتقاد راسخ داردکه عقلی که عشق بجامعه انسانی چراغ راهآن‌نباشد ، عقل تاریك وعاری ازوجدان،خطرناك است وزندگی را تباه‌میسازد • واین سخنی است‌بغایت صحیح • ولی از آن چه نتیجه ای باید گرفت ؟ بدیهیست که فقط یك نتیجه : باید خانه عقل بنورانساند وستی روشن باشد • اما داستویفسکی میگوید : نه ، عقل بنا برطبیعت خود ضد انسانی وعطیه ابلیس است • نباید ازبار درخت معرفت چشید • فقط ایمان لازم است ••• " • خصومت باعقل محدود وکوته بینی بورژوائی ، خصومت باعلم مطیع نقد ینه سنگدل ومیروت بخصومت باعقل وعلم بطوراعم بدل میگردد •

هنرمند سپس ازخود میپرسد : چرا راسکولنیکف ویا ایوان کارامازوف درچنین زجرموحشی هستند ؟ چراآنها قائلندکه کشتن یك انسان درحکم انتحار خویش‌است ؟ پس‌چرانه پطر وخوونسکی ونه سایر آدمکشان ثابت قدم ، که درباره سرنوشت صدها میلیون نفر باخونسردی یك قصاب سخن میگویند ، هیچگونه ناراحتی وجدان احساس‌نمیکنند ؟ پرسش‌بسیارمهمی است • ولی چه پاسخی بآن داده میشود ؟ داستویفسکی درپاسخ آن‌میگوید : الهام گرفتن ازاندیشه‌کاذب میتواند وجدان را ازکار بازدارد وهرقسم تبهکاری راموجه جلوه دهد • این سخن هم صحیح است • ولی‌کدام اندیشه کاذب ؟ جواب میاید که اندیشه‌ئیستی (انکارخدا) • (تمام مطلب برسرایمان به‌خداست • اگر یك جوایمان بود ، وجدان‌هم هست واگر ایمان‌نبود ، آنوقت " هرعملی مجازاست " ، " انسان رامیتوان دردکشت " و بدینسان " مردم خواری " رواج میگیرد) • ولی هنرمند درعین حال این پرسش‌راهم ازخود میکرد که چرا مثلا عشق مادری که یکی ازتابناکترین عواطف است نیازی به هیچ وحی آسمانی ندارد • واز وجود سطح عالی اخلاقی درمیان‌آنه ئیست ها (منکرین خدا) نیز باخبر بود • وهم امیدیدکه خوی " آدمخواری " درمیان کسانی حکمفرماست که خدا راقبول دارند • بدین سبب بانگ میزند : "قبول سخنان‌مسیح بدون‌نشان دادن سرمشق چه نتیجه دارد ؟ " •

علاوه براین داستویفسکی باین‌نتیجه نزدیك میشود که خود مذهب ضد انسانی است وبارزترین تظاهرآن توجیه وجود شر درجهان است • نویسنده این مسئله را باصراحت‌کامل طرح میکند • ایوان کارامازوف بآلیوشا میگوید : " گوش‌کن ، من تنها اطفال را درنظرگرفتم‌که مطلب روشن‌تر باشد • من درباره بقیه اشکهای انسانی‌که‌سراپای زمین ازسطح تاعمق بآن آغشته است‌کلمه ای صحبت نمیکنم ••• اگرهمه باید زجربکشند تابقیمت این زجر وفاق وهماهنگی جاودانی برقرارسازند ، پس‌اطفال دراینجا چه گناهی دارند ؟ " • ایوان ازبهشت چشم میپوشد ، از " وفاق وهماهنگی عالی " صرفنظرمیکند ومیگوید : " این وفاق حتی به دانه‌های اشك یك طفل زجرکش‌شد نمیزنمیارزد ••• آخر من نمیخواهم که مادرستمکاری راکه پسرش را طعمه سگان کرد ، درآغوش‌گیرد • اوحق ندارد این‌مرد جاررا عفوکند " • آلیوشاکه‌مرد راهبی است درپاسخ این سئوال که بااین قائل باید چه رفتاری کرد زمزمه کنان میگوید : " تیرباران " واین زمزمه ازتمام موعظه هائی ،که بموجب آن جهان را باید " بااحترازازتوسل بقهر درمقابله باشر " نجات بخشید ، طنین رساتر دارد (١) •

---

(١) ــ داستویفسکی درباره تابلوی " جسد مسیح " اثرهولبین (Holbein) نوشته است: " تماشای این تابلومیتواند ایمان هارا برباد دهد " • این سخنان داستویفسکی باصحت بیشتری درباره اثرخود اوصادق است •

آته ئیسم ازمنافذ روپوش مذهبی آثار د استویفسکی با شعله‌های خاموشی ناپذیرانه میکشد وکهن حامه مذهب د راتش آن میسوزد ود تلخ ازآن برمیخیزد • نویسنده تا واپسین د م زند گی نتوانست این شعله راخاموش سازد • د ر یکی ازنامه های اواین اعتراف د یده میشود : " من تاامروزوحتی (خود م میدانم) تا د م گور فرزند قرن ، فرزند بی باوری وشك وترد ید م • عطش د ست یافتن به ایمان بقیمت چه عذاب الیمی برای من تمام شده واکنون نیز تمام میشود • وهراند ازه که براهین مخالف د رمن بیشتر میشود این عطش جانم را بیشتر میسوزاند " •

بیهوده نیست که نویسنده د رگیرود اراین شك وترد ید ، که آیا ازعهده رد آته‌ئیسم برمیآید یانه ، مینویسد : " میترسم ومرخود میلرزم " • تصادفی نیست که اصحاب کلیسا از د استویفسکی شاکیند ومیگویند او " مسیحیت را ضعیف کرد " •

لنین مینویسد که برخی ازافراد باگفتن اینکه " سوسیالیسم مذهب من است " ازمذهب به سوسیالیسم رومیآورند وبرخی د یگر برعکس ازسوسیالیسم به مذهب روآورمیشوند • (لنین ــ کلیات آثار، جلد ۱۵ ، ص ۳۷۸) • هرد وی این گرایشها د روجود د استویفسکی باهم آمیخته میشوند وبایکد یگرپیکار میکنند ولی این پیکار بفرجام نرسید • د رد وران ما " براهین مخالف " پیوسته بیشتر میشود • ناتوانی مسیحیت برای د رك عالم خاکی ود گرگون ساختن آن بطورکاملا منطقی به پید ایش اند یشه ناگزیری قیامت میانجامد • ولی آیااین رای اعد ام جهان به انتحارخود مذهب منجر نمیگرد د ؟ د رزمان ما ضرورت انتخاب یکی ازاین د و راه ناگزیر میشود : یا باید بروفق اصول د ین فنای باصطلاح ناگزیر عالم را تقد یس کرد ویا انکه برخلاف این اصول، قیامت راکه یکی از ارکان اساسی مذهب است بد ور اند اخت ود رراه بهبود وحفظ زند گی خاکی مجاهد ت ورزید • میلیونها د یند اررا ه د وم را انتخاب میکنند •

خود د استویفسکی هرچه کوشید نتوانست با اند یشه‌های قیامت سازگارشود • اوضمن بررسی این حکم که " نباید برای جهان نیکبختی آرزوکرد ، زیرا حکم است که فنای عالم ناگزیرخواهد بود " مینویسد : " د راین اند یشه یك چیز سخیف وکفرامیز وجود د ارد • ازآنهم بالاتراینکه این اند یشه برای گذران زند گی بسیار مناسب است : چاں که فنای همه چیز ناگزیراست ، پس د یگر تلاش معاش چه لزومی د ارد ، عشق ومحبت ونیکی کرد ن برای چه لازم است ؟ زند گی کن هرچه پیش آید خوش آید " •

د استویفسکی محق آن نیست که اد عا کرد ه است ، ساختن " قصر یلور " محال است وکمونیسم گویا برج بابل (۱) است • د استویفسکی محق آنستکه گاهگاه د راین اند یشه تعمق میکرد که " شاید ترس ازکارخانه بی جهت باشد • شاید فابریك د رمین باغها ساخته شود ... من نمید انم این کارها چگونه انجام خواهد گرفت ، ولی این کارخواهد شد • آری باغ بوجود خواهد آمد " • د رکتب ظلمت گستراوگاه این اند یشه برو میزند که " انسانها میتوانند نیکوکار ونیکبخت باشند بد ون آنکه قابلیت زیستن د رروی زمین را ازد ست بد هند • من نمیخواهم ونمیتوانم باورکنم که شروشرارت حالت عادی انسانها باشد " •

" لـــه وعلیـــه "

تبـرد عقایـد " له وعلیه " (pro i contra) نام اثرعمده د استویفسکی تحت

---

(۱) ــ بنابرروایات انجیل اهالی بابل د رصد د ساختن برجی بارتفاع سقف آسمان برآمد ند ، تابکمك آن باسمان برسند • برج تا ارتفاع معینی ساخته شد واتقد رجان انسانها برسراین کار رفت تاسرانجام ازاد امه آن د ست کشید ند • (مترجم) •

عنوان " برادران کارامازوف " است • این کتاب مظهرتمام فعالیت خلاقه این هنرمند ومظهرمجموعه تتبعات وتفحصات اواست •

رمانهای اونبرد عقاید ند وصحنه این نبرد روح وروان انسانها (وروح خود او) است •

باید " سخنی ازفعل مستقبل ، سخنی که دانای پیشینه نگفته باشد " جستجوکرد ، رسالت هنر پیش‌بینی وپیشگوئی سیر آینده تکامل جامعه انسانی است ــ اینست موضعی که داستویفسکی ازروی آگاهی ومعرفت کامل اتخاذکرده است • این نیت اجتماعی متهورانه عاملی بود که خصوصیات اسلوب هنری نویسنده را ازپیش معین ساخت • داستویفسکی بحل مسئله بسیارساده ودرعین حال بسیار بغرنج میپردازد و میگوید : باید باستعانت شیوه‌ها ووسائل هنری کشف کردکه اگر این یاآن انسان ساکن نقطه ای از جهان آزادی عمل کامل داشته باشد چه اعمالی انجام خواهد داد ؟ اواعتقاد دارد باینکه استثنائات امروز فرد امکنست بقاعده کلی تبدیل شوند • توجه او معطوف به اوضاع واحوالی است که بحد اعلای حدت وتشنج رسیده باشد •

بکمك این چراغ تفحص اومیخواهد وضع دنیای آینده را روشن کند •

اومیخواهد بداندکه اگر این یا آن اندیشه وعقیده تمام وکمال تحقق پذیرد وامکانات معنوی انسان تمام وکمال ازقوه بفعل درآید چه نتیجه ای ازآن حاصل خواهد شد • هم دیالکتیك سراپا اسرارآمیزروح و هم دیالکتیك کاملا عمیق اندیشه ها وعقاید توجه اورا بخود معطوف میدارد • دراثار او من حیث المجموع رآلیسم ازبین نرفته ، بلکه تعمیق یافته ، آنچه ازبین رفته فقط حدود وثغوریست که درآن انسان براحوال خود معرفت حاصل کرده است • خود این هنرمند مینویسد : " من فقط رآلیست بمفهوم عالی کلام هستم یعنی تمام ژرفای روح انسانی را نشان میدهم ••• من دربارهواقعیت ورآلیسم تصوراتی سوای تصورات رآلیست ها ومنتقدین دارم • بارآلیسم آنها یکصدم حوادث واقعی راکه علا رخ داده نمیتوان توضیح داد وحال آنکه ما حتی حوادث را پیشگوئی کردیم : مگر آنچه پیشگوئی کرده ایم تحقق نپذیرفته است ؟ " •

البته دراین تعاریف بهیچوجه نمیشود باهمه نکات موافقت کرد • داستویفسکی خود آرزو داشت در پیشگوئی بمفهوم واقعی کلمه یعنی بمفهوم مذهبی آن " پیمبر " باشد وبسیاری از پرستندگانش اورا " پیمبر " نامیده ومینامند • این دعوی دربهترین حالات خود فقط لفظ زیبائی است • آن پیشگوئی های داستویفسکی که تحقق پذیرفت ، توضیحش را باید درجنبه‌های تعقلی جستجوکرد نه درجنبه‌های عرفانی • اگر داستویفسکی درپرابرخود این هدف را قرارداد که آینده را بکمك اسالیب هنری پیشگوئی کند ، ولی ازطرف دیگرباید دانست که درعصراونبردی بین عقاید آغازشدکه مقدمه درگیری تصادم آشکار نیروهای مختلف اجتماعی بود ، همان درگیری وتصادمی که دردوران ما به اوج خود رسیده است • وامروزکه پدیده هائی ، که داستویفسکی آنهارا درحالت جنینی شان درك کرده بود بتکامل خود رسیده اند ، درباره خود داستویفسکی نیزمیتوان عمیقتر وباقوه تمیز بیشتری قضاوت کرد •

اوهمیشه دربحث وجدل است • هواداران ومخالفین خود را بسخن وامیدارد ، دربحث وجدل دخالت میکند ودرافکار انواع مختلف قهرمانان خود بطرز نامشهودی اندیشه‌های خود را جا میدهد • ازاینجاست خصوصیت ویژه داستویفسکی که دررسالات تقریظی وتنقیدی " نغمه چندین صوتی " (Polyphonisme) نامیده میشود • آن رمانهای اوکه جنبه تشبیب (lyrisme) درآنها قویست درعین حال " گفت وشنود های دارای آرایش هنری باشکوه " (گفته لوناچارسکی) و دراهها یا بعبارت صحیح تر تراژدی هائی هستندکه بامراعات قوانین خاص صحنه تآتر نگارش یافته اند • این آثار درعین حال استغفارمسلکی ، موعظه ووصایای مسلکی هستند •

اوانواع اندیشه ها وعقاید را میگیرد وآنهارا چون بذری در عقول وقلوب افراد میکارد وصبرمیکند به بیند چه حاصلی ازآن ممکنست ببارآید .

اواندیشه ای را انتخاب میکند ومیکوشد نحوه برخورد انواع ممکنه هواداران ومخالفان آنرا نسبت بآن معلوم کند (البته همیشه دراین کارموفق نمیشود) . این اسلوب،هم‌میتواند موجب جنبش وتکامل عقاید گردد وآنهارا بزندگی وادارد وهم‌میتواند آنهارا بابتذال بکشاند . این اسلوب به داستویفسکی امکان کشفیات داهیانه داد ، ولی درعین حال ، همانطورکه ماکسیم گورکی خاطرنشان ساخته است ، درآثاراو " تصنعات موحش " مشاهد میشود .

برخورد ذهنی به پدیده ها (سوبژکتیویسم) هنر رآلیستی اورا میخاید ومیسایید .

روشن بینی ها وتاریک اندیشی های داستویفسکی امروزحائز اهمیت خاص است زیراعلم وهنروخود زندگی اکنون این سئوال را دربرابرجامعه انسانی مطرح کرده است که : وقتی ازدرون ماده معمولی و" بیجان " نیروی هسته ای پایان ناپذیربیرون کشیده میشود ـ پس درخود انسان چه نیروئی نهفته است ؟ داستویفسکی برای بررسی اینگونه نیرو وآزمایش آن رهنمود خودرا داده است . آثار او با وجود مختصات ونشانه‌های منسوخ قرن نوزدهم درحکم دستگاه سرعت افزای نیرومندیست که امیال واهواء انسانی دردرون آن باسرعت عظیمی بحرکت میایند ومایکدیگر تصادم می یابند ودرجریان این تصادم طبیعت خود را آشکار میسازند ، وجوانب جدید بیشماری عرضه میدارند . خود داستویفسکی به انسانی میماندکه نیروی هسته اتم را کشف کرده است ولی یقین دارد که‌هیچگونه استفاده مسالمت آمیز ازآن‌میسر نیست ما نحیت خود را تبهکار احساس‌میکند .

دریکی ازدست نویس‌های داستویفسکی نوشته شده است: " اندیشه ای درباره آنکه ادبیات (دردوران ما) باید پرچم شرف را افراشته نگاهدارد " . سپس مینویسد : اگرمردانی نظیر لوتولستوی بیشرا میشدند ، چه وضعی پیش میآمد ؟ " چه‌وسوسه وچه وقاحتی رواج میبافت وچه بسیار اشخاص‌بوسوسه میافتادند ومیگفتند : " وقتی‌حتی چنین مردانی ازشرف روی برمی تابند ، پس . . . وقس‌علیهذا " . اینهم موضوعی است‌برای بررسی علم " .

وفاداری به پرچم شرف و ترس از شهره شدن به خبر بر پلیس

البته خود داستویفسکی بانچه‌مینوشت ایمان داشت ، ولی اوهرگز نتوانست پرچم رسمی ارتجاع را ، که به افراشته نگاهداشتن آن کمک میکرد ، باوجدان پاک " پرچم شرف " بنامد .

اومیترسید ازاینکه به خبرپرپلیس‌شهره شود ، ولی درعین‌حال نمیتوانست این مطلب را احساس نکند که تبلیغات وتحریکات ایدئولوژیک اوعلیه انقلابیون ، که درمورد وفاداری آنان بمصالح خلق تردید نداشت ، نوعی خبرپری است ، خبرپری درزشته معنویات‌واخلاقیات یعنی بپیشرافتی است .

چندی پیش‌ژال پل سارترگفت : فلوبر (Flaubert) درمورد بیدادها واجحافی که درحق کمونارهای سال ۱۸۷۱ شد مسئولیت مستقیم بعهده دارد ، زیرا ، باانکه فلوبرنبود ، حتی یک سطر علیه این بیدادها واجحاف چیز ننوشت . این سخن درمورد داستویفسکی خیلی بیشتر صادق است . تعلق مذهبی هم‌برای او ، صرفنظرازعوامل دیگر، وسیله ای بود برای آرامش‌وجدان بیمارش . او خود را بااین فکر تسلی میدادکه‌من مدافع‌رهائی مطلق مردم ازقید قوای شرهستم . ومدتی بودکه مگر آرمان سوسیالیست ها میتواند بااین آرمان برابری کند ؟ ولی او نتوانست بآرامش‌وجدان برسد .

بیهبود منبود کهمیگفت : " من در لالائی گفتن وآرامش ایجادکردن استاد نیستم ، گرچه گاه باین کارپرداخته ام " .

واما درد وران ما سرمایه داری چقدر افراد دارای وجدان بیمار بوجود میآورد . ولی شفای بیماری مزمن رانمیشود بیش ازاین بتاخیر انداخت . درمبارزه بخاطرزندگی وبقای جامعه بشری رعایت شرف و سازش ناپذیری در رشته اخلاقیات ــ یکی ازتیروهای قاطع شفابخش است . اگر سابقاآزمایشگاه علمی ــ محدود به حدود چهارد یواریك بنای کوچك بود ویك سانحه یا آزمایش غلط فقط بانهدام این بناومرگ دانشمند آزمونگرمنحصر میشد ، درعوض اکنون درواقع تمام زمین بهچنین آزمایشگاهی بدل میگردد . " سانحه " یا نیت سوء را درچنین موردی تنها بااسباب ووسائل صرفافنی نمیتوان پیشگیری کرد ، بلکه عامل مهم برای این پیشگیری ایجاد تضمینات اجتماعی یعنی مبارزه تمام نیروهای صلح ودرعین حال مبارزه درراه کمال وبهبود شخصیت خود " آزمونگران " است . دراینجا بازباین نتیجه میرسیم که جامعه برای اداره نیروهای مولده جدید وجلوگیری ازتبدیل آنها بهنیروهای مخرب ، بطورعینی نیازمند به تودهٔ انسانها باخرد ودراندیش ، ازهرجهت شریف وانسان خصلت ونیازمند به تکامل همه جانبه خصائل همگان است . " سودمندترین سود " برای آنهابرخلاف ادعای " انسان زیرزمینی " ، خودسری شرارت آمیزنه ، بلکه برقراری " مناسبات واقعا انسانی " است (مارکس) . بنابراین ضرورت کمونیسم صرفابخاطر بهبود اساسی زندگی نیست ، بلکه بویژه برای نجات این زندگی است .

جامعه انسانی باید هم تمام خطراتی راکه تهدید ش میکند هشیارانه درك کند وهم بهنیروی خود اطمینان راسخ داشته باشد . دورانی که خطر مرگبار اینا " بشررا تهدید میکند ، درعین حال دوران قهرمانی های بیسابقه ، اعم ازقهرمانیهای جمعی وفردی ، دوران شکفتگی بیسابقه بهترین خصائل انسانهاست . داستویفسکی امروزنیز به بیداری وجدانها کمك میکند ، ولی او درعین حال به پیدایش عناصر هیستریك ومرتد نیز مساعد تمیکند : دراثاراوچیزی هست که بزندگی اجتماعی این آثارراهمو میکند ، مقام ومنزلت انسان رابالا نمیبرد ، بلکه پائین میاورد وبهمین جهت " افسون داستویفسکی " امروز بیش ازهرزمان خطرناك است .

داستویفسکی و ضدداستویفسکی

درتمام تصاویروتابلوهای اثرس کوننکف (Konenkov) بویژه درمجسمه پرجاذبه ایکه اوازداستویفسکی ساخته داستایفسکی مانندبندی زنجیرتضادهای خود ، مانند انسانی که اورا بهیچوجه نمیشود خندان تصورکرد ، بنظر میرسد (گرچه گاه برچهره او زهرخند تمسخر آمیزهویدا میشود) . باتوجه باین نکته چنین اعترافی اززبان داستویفسکی بخصوص متضاد ومحتملا غیرمنتظر بنظر میرسد : " ... باوجود تمام ازدست رفته هابازمن زندگی را باحرارت تمام دوست دارم ، زندگی را بخاطر زندگی دوست دارم وبا ورکنید ، هنوزهم درعمدم زندگی خود را آغازکنم ... اینست صفت عمده اخلاقی ... وشاید هم فعالیت من " . (اکزیستانسیالیست هائی نظیرکامو (Camus) یا بردیایف (Berdiaiev) که نسب ازداستویفسکی میبرند ، تا چه اندازه سیمای اوراتحریف میکنند) . داستویفسکی اززبان ایوان کارامازوف بانك میزند : " گوش کنید ، من نیرك های بهاری درختان چنار وآسمان لاجوردی را دوست دارم . اینجا عقل ومنطق درکارنیست ، اینهارا انسان بانهام تاروپود ونیروی جسم وجان خود دوست دارد ، این نخستین نیروی حیوانی اوست که دوستش دارد ... " انوقت انسانی باچنین عطش سوزان زندگی چگونه روحش درهم شکسته شد .

مشکل وصرفا محال است که بتوان هنرمندی را یافت که تناقضات درونی اومیش ازد استویفسکی باشد • اوکه خود قربانی استبداد بود ستایشگراستبداد ومدیحه سرای جلاد شد • اوغالبا ، باآنکه مطلب را بادفاع ازآزادی نامحدود آغازمیکند به خودکامگی واستبداد نامحدود میرسد : دردورانیکه وحشیانه‌ترین ظلم‌وشقاوت حکمفرما بود ازاو ندایرخاست که : " ای انسان‌غیور ، سرتسلیم فرود آور " • اما آنکه دشمن واقعی بورژوازی است راه نجات را در دامان مذهب جستجو میکند ، که بطورعینی تسلط همان بورژوازی را تحکیم میبخشد • ــ ازدست غرب های جهنم بمارهای‌غاشیه پناه میبرد •••

احساس او درباره سرنوشت جامعه بشری همان احساسی است که درباره سرنوشت خود دارد • " دلسوزی بحال تمام عالم " سجیه ذاتی اوست • داستویفسکی به کمتر ازنیکبختی همگان راضی نیست• اوشرکت خودرا درشرنوشت تمام انسانها ، مسئولیت خودرا درقبال آنها احساس‌میکند ومیخواهد این اندیشه را بهرکس‌تلقین کند • ولی این اندیشه عمیق انسانوستانه هنرمند نیروند ارد ، اندیشه ــ مبارزه آنرا بارور نساخته است • جای شجاعت درآن بسیارخالیست • همان شجاعتی که‌هنرمندان دیگرنظیروالت ویتمن (Walt whitman) وگورکی ، رومن رولان ومایاکوفسکی ، شولوخوف و همینگوی درافراد القا میکنند •

داستویفسکی درباره بسیاری ازخطرهای واقعی بانسانها آگاهی داد ، ولی قادرنبود حتی راه نجات ازیکی ازآنهارا نشان دهد • مسائل بسیاری رامطرح ساخت ولی حتی یکی راهم حل نکرد • گوئی او افراد را بیدارمیساخت برای آنکه بلافاصله آنهارا بترساند وگمراه سازد • اورا بدرستی گاه هوشمند قسی نامیده اند وگاه نابغه شریر • ایمان بانسان وهتك کامل حیثیت ازانسان، عصیان وتمکین ، اشتیاق کمك بیدرنگ وفوری بمردم وتعلیق این کمك برجعت عیسی مسیح ، استفاده ازحقیقت سوسیالیسم (یعنی قبل ازهرچیزازانتقاد ازنظام سرمایه داری) ودرعین حال تکراراکاذیب بورژوائی وتزاری درباره اینکه سوسیالیسم " غارتگری عمومی " است ، دعوتهای شرافتمندانه به برادری میان تمامملل وتبلیغ‌رذیلانه شوینیسم ، قرارادن روسیه وشرق درنقطه مقابل غرب ، تعصب مذهبی ، مسیحیت گاه بعنوان آنتی تز سوسیالیسم وگاه بعنوان تحقق آن (سوسیالیسم مسیحی) ، آرزوی دست یافتن به بهشت درهمین دنیا ورویاهای جهنمی ، دیندار وبیدین ، انسانی " باسیمای فرشته ودیو " (توماس‌مان) ، " سرشت دوگانه " ــ چنین است داستویفسکی واقعی • راستی وکژی دروجود اوبایکدیگر همزیستی ندارند بلکه باهم درآمیخته ، بهم جوش‌خورده ومعجون شده اند •

" افسون داستویفسکی " بمفهوم توجه بعالم " همزاد " ، " انسان زیرزمینی " و " دونصفت" نیست • دراینجا سخن برسرموضوع مورد بررسی نیست ، بلکه برسر درك آن وارزیابی آنست •

" افسون داستویفسکی " عبارتست ازکیش الام ومحن ، حظ ولذت ازآن ، تظاهر به بلاهت ، فکر غلط درباره اینکه همه افراد آزاد ی تاریك زیرزمینی " هستند وهمه‌آنها ، اگر خوب کاوش شوند ، " فرومایه " اند ، این افسون عبارتست ازلذت ازقباحت ودنائت ، عبارتست ازوجدان بیمارانسانی که خود را بااین پندار تسلی میدهد که‌گویا اصولا افراد پاك وجدان وجود ندارند ، عبارتست از شکافتن زخم ونمك پاشیدن برآن بجای درمان آن ، عبارتست ازکشش ومیل درد آلود به توصیف جوانب بیماروعیوب زندگی • " افسون داستویفسکی " همانگونه دردا ستویفسکی بروزمیکند ، که بیماری روانی دردرمانگر بیماریهای روانی بروزمیکند •

" نیروی عظیم مزاج ومیتوان گفت مزاج پرولتری امروزما لازمست برای آنکه انسان بتواند سم مهلکی چون داستویفسکی رانوشکند وازنوشیدن آن سلامت مزاجش فزونی یابد • واما برای افرادی که دارای

چنین مزاجی نباشند داستویفسکی واقعاسم مهلك است " (لوناچارسکی) .

لنین خطر" تقلید بینهایت کراهت انگیز از استویفسکی بینهایت کراهت انگیز" را گوشزد کرده ودرعین حال خود اومهتر ازهرکس میفهمید که تنها بابکاربرد ن کلام " افسون داستویفسکی " نمیشود باداستویفسکی " تصفیه حساب کرد " . مثلا درخاطرات بونچ ـ برویویچ (Bontch Brouivitch) نوشته شده است که " ولادیمیرایلیچ لنین گرایشهای ارتجاعی آثار داستویفسکی را بشدت میکوبید .. ولی درعین حال لنین بارها گفته است که داستویفسکی نویسنده واقعا نابغه ایست که جوانب بیمارو معیوب جامعه معاصرخود را بررسی کرده است . دراثار اوتضاد وکجروی بسیاراست ولی درعین حال مناظر زنده واقعیت رانیز تصویرمیکند " . وقتی ماکسیم گورکی باجرای نمایشنامه " شیاطین " اعتراض کرد لنین به پشتیبانی ازماکسیم گورکی برخاست وخود لنین نیز پیشنهاد نصب مجسمه داستویفسکی را داد .

شایان ذکراست که مارکسیست هائی نظیرروزالوکزمبورگ (Rosa Luxemburg) وآنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci) آثار داستویفسکی رابخصوص بررسی کرده و قضاوتهای بسیارعمیق وظریفی درباره اونموده اند .

* * *

متفکران بزرگ ایده آلیست یاهنرمندانی ازسنخ داستویفسکی پدیده های زندگی را گوئی بایك میکروسکپ بسیارقوی میبینند ، واین میکروسکپ گرچه دراین پدیده ها بسیاری نکات ارزنده کشف میکند ، ولی درعین حال آنهارا ازمنشورانکسارمیگذارند وتحریف میکند . اما مارکسیسم امکان میدهد که ضریب این انکسارمعین شود تا بکمك آن بتوان نتایج عینی ارزنده ایراکه این متفکران وهنرمندان بآن رسیده اند علیه گمراهیهای آنان وعلیه هرگونه سوء استفاده ازاین گمراهیهابکار برد . این کار البته بسیار دشواراست ، بمراتب دشوارتر ازسوزاندن صاف وساده کاغذ های آنان وشکستن آلات وافزار آنها ...

درپرتومساعی محققین کشورهای مختلف سنت استواری برای مبارزه درراه انسان وستی داستویفسکی وعلیه " افسون داستویفسکی " بوجود آمده است . " ضریب انکسار " دراینجا بادقت روزافزونی محاسبه میشود .

بهمین جهت وقتی گفتگوی حاد پیرامون مباحث خاص دوران کنونی انجام میگیرد ومخالفان ایدئولوژیك ما ازداستویفسکی برهان میآورند (یا هرگونه براهین دیگر) ما برای براهین آنها پاسخ های لازم داریم وازآنهم بیشتر برای پرسش ازآنها مطالب داریم .

مارکسیسم خلاق
و
سیاست انقلابی

ویله په سی

جلسات مشاوره سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری موید آشکار حقیقت بسیارمهمی بوده اند ،که تمام تاریخ جنبش جهانی کمونیستی صحت آنرا به ثبوت رسانده است • وآن اینکه : بدون تکامل خلاق تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم سیاست اصیل انقلابی ممکن نیست • این دوجلسه مشاوره نتیجه گیریهای تئوریك جدیدی در اختیارکمونیست ها قرارداده اند ،که بدون قبول آنها دردوران ما نمیتوان یك انقلابی اصیل بود • قبل ازهرچیز سخن برسرامکان پیشگیری جنگ جهانی قبل ازمحوکامل سرمایه داری ونیزبرسر امکانات فراوان بیسابقه ایست که برای مبارزه درراه دموکراسی وسوسیالیسم وجود دارد •

۱ — صلح جهانی اساس تمام مسائل است

خطر جنگ جهانی هنوز برای همه روشن نیست

تردید نیست که درمبارزه توده ها بخاطر صلح کامیابیهای بزرگ بدست آمده است • اینهم صحیح است که هیچ ملتی خواهان جنگ نیست • ولی ما کمونیست ها نمیتوانیم این واقعیت را نادیده ـ بگیریم که توده عظیم مردم بسیاری ازکشورها (وازآنجمله فنلاند) هنوزچنانکه باید وشاید بروشنی درك نکرده اند که داشتن تمایل صلح بمتنهائی کافی نیست بلکه درراه صلح باید مبارزه کرد •

حتی درهنگام بحران اخیر کارائیب ، که محافل تجاوزکارایالاتمتحده امریکا آنرا بوجود آورد ند ، جنبش توده ها علیه جنگ ، درمجموع خود ، نه باوخامت بحران مطابقت داشت ونه باتمام امکاناتی که دراختیار جنبش است • کنگره جهانی خلع سلاح عمومی وصلح ، که درسال ۱۹٦۲ درمسکو برگزار گردید ، ضمن پیام خود ماهیت امررا بدین شرح بیان داشت : " ••• ما باید آشکارا — اعتراف کنیم که هنوزبسیاری ازافراد ازمبارزه علیه مسابقه تسلیحات کنار مانده اند • هنوز — افراد بسیاری هستندکه خطرمسابقه تسلیحات را درک نمیکنند ونه بتمام وخامت این خطـــــر پی میبرند ونه بتمام مسئولیت خود درقبال حفظ صلح " •

کنگره سیزدهم حزب ما ، که همین چند ی پیش برگزار گردید ، خطراین وضع را متذکرشد • خاطرنشان گردیدکه امپریالیستهافعال وگستاخند ومهاجرت آنها فقط درصورتی میسراست که نه تنهاکشورهای سوسیالیستی ، بلکه تمام نیروهای صلحدوست بطورفعال علیه مسابقه تسلیحات ودرراه خلع سلاح عمومی مبارزه کنند •

یکی ازمهمترین خصوصیات اوضاع فعلی اینستکه امروزد یگر بدون درنظر گرفتن آخرین ره آورد های علم وتکنیك ، که نقش آن درزندگی جامعه بنحومیسابقه ای فزونی یافته است ، هیچگونـه سیاست واقع بینانه — بویژه درزشته بین المللی — میسر نخواهد بود • واما به بینیم دانشمندان درباره جنگ هسته ای چه میگویند ؟ معلوم میشود که ذخائرهم اکنون موجود سلاح اتمی (نزدیك به ۲۵۰ هزار مگاتن) برای نابود ساختن تمام موجودات زنده گیتی کافیست • حساب شده است که فقط نخستین سری ضربات اتمی فنای کامل بزرگترین مراکز تمدن بشری و محو قاره هاوکشورها ونابودی ۷۰۰ — ۸۰۰ میلیون نفوس راه بهمراه خواهد داشت • ویرانه هائی که درپایان جنـــگ برجای خواهد ماند ، ویرانه هائی خواهند بود باتشعشعات رادیو اکتیوکه نفوس بازمانده رانیز بمرگ تهدید خواهند کرد • جنگ هسته ای جنگی است که هیچکس درهیچ منطقه ای ازآن مصون نخواهد ماند •

ازاین حقایق تکذیب ناپذیراین نتیجه بدست میآید که : هیچ انسان دارای عقل سلیم نمیتواند خواستار جنگ باشد • جامعه بشری باید یکی ازدوراه را برگزیند : یاهمزیستی مسالمت آمیز سیستم های اجتماعی مختلف ویا جنگ هسته ای • درحل این مسئله بویژه نباید ازمعیارهای — جنگهای پیشین استفاد کرد ، نباید گذشته را ملاك قرارداد ، نباید دربرابر واقعیت حاضـــر چشم فروبست ومسئولیت خود را درقبال آینده احساس نکرد •

وقتی دستگاه تبلیغات ارتجاعی ازخطرجنگ هسته ای سخن میگوید ، منظورش مرعوب ساختن ملل و غیرفعال (پاسیف) نگاهداشتن آنانست • ازسوی دیگر دستگاه تبلیغات ارتجاعی پناهگاههای ضد اتمی را وسیله " نجات " جلوگیر میسازد ومردم را بااین وعده تسکین میدهد ، که فقط سلاح هسته ای " خالص " بکارخواهد رفت وغیره وغیره • محافل دست راستی فنلاند نیز سهم خود را دراین تبلیغات کاذب وخطرناك ادا میکنند ، ازساختمان پناهگاه دم میزنند ومدعیند که گویا درصورت جنگ میتوان ازنابودی پناهگاه نشینان جلوگیری کرد •

صلح را نه با ترس
بلکه با مبارزه علیه
میتوان تضمین داد

ولی وقتی ما کمونیست ها خطرات جنگ هسته ای را صریح وروشن بملل توضیح میدهیم منظور مان انستکه توده هارا به مبارزه برانگیزیم وآنهارا بسیج کنیم ، زیرا وسیله نجات صلح ترس —

نیست ، بلکه مبارزه تمام ملل است . بهمین منظور بود که هرد وجلسه مشاوره جهانی سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ نمایندگان احزاب برادر پیامهای مخصوص بملل فرستادند و آنها را به مبارزه موثر وقاطع در راه دفاع از صلح دعوت کردند .

زندگی ازما طلب میکند که برای بردن این اندیشه ها میان توده ها فعالیت منظم تر و مجدانه تری انجام دهیم و پیوسته اخطارها و شعارهای تازه تری را تنظیم و اعلام کنیم که بتواند بخواب رفتگان را بیدار کند ، بیحالان را بفعالیت وادارد ، به نومیدان نیرو القا کند و گمراهان را از گمراهی خارج سازد . تاریخ بما میآموزد که ملل فقط وقتی بمبارزه برمیخیزند که بخطریکه تهدیدشان میکند پی منشاء این خطر پی ببرند . تصادفی نیست که جنبش دفاع از صلح و علیه سلاح هسته ای فی المثل در ژاپن اینقدر نیرومند است ، زیرا مردم ژاپن به تجربه پی برده اند که جنگ هسته ای یعنی چه (ضمنا از سال ۱۹۴۵ باینطرف نیروی سلاح اتمی هزاران بار فزونتر شده است) . کامیابی فوق العاده بیانیه استکهلم نیز تصادفی نبود . قبل از صدور این بیانیه فعالیت دامنه داری انجام گرفت که ماهیت خطر جنگ و مسابقه تسلیحات را بنحو روشن و مقنع توضیح میداد . وظیفه فوری ما آنستکه بهترین سنن تبلیغات مترقی و در درجه اول تبلیغات مارکسیستی ـ لنینیستی را تکثیر کنیم . هر فرد باید بداند که مسابقه تسلیحاتی هم اکنون و همین امروز نان ، تندرستی و زندگی خود او ، خویشان و نزدیکان و اولاد اورا میستاند . هر فرد باید در مبارزه برای صلح جای خود را پیدا کند .

اگر امپریالیسم امریکا انحصار خود را بر سلاح اتمی حفظ کرده بود ، در بکار بردن آن درنگ نمیکرد و صحنه های شوم هیروشیما و ناکازاکی بارها تکرار شده بود .

خوشبختی عظیم جامعه بشری اینستکه اکنون اتحاد شوروی و تمام سیستم سوسیالیستی با اقتدار روزافزون خود راه را بر نیروهای ارتجاعی سد کرده اند . هرروزیکه میگذرد حقانیت و عمیق توصیف دورانما ، که در اعلامیه جلسه مشاوره سال ۱۹۶۰ نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری بیان شده بیشتر ثابت میکند : " محتوی عمده ، سمت عمده و خصوصیات عمده تکامل تاریخی جامعه بشری را در دوران کنونی سیستم جهانی سوسیالیستی و نیروهائی معین میکنند که علیه امپریالیسم برای تحدید سازمان جامعه برمبانی سوسیالیستی در مبارزه اند " . چنین است عامل اول و اساسی که امکان میدهد جنگ جهانی حتی قبل از پیروزی کامل سوسیالیسم در جهان و با وجود بقاء سرمایه داری در بخشی از جهان ، از زندگی جامعه حذف گردد . تبدیل سیستم سوسیالیستی و تمام نیروهای ضد امپریالیستی بعامل قاطع تکامل جامعه بشری قبل از هرچیز در توانائی آنان برای تامین صلح متجلی میگردد .

تناسب جدید قوای اجتماعی و پیدایش سلاح جدید موجب میشود که حتی در میان محافل بورژوازی انحصارگر گرایشی پدید آید و تکامل یابد که نمایندگان آن مجبورند اوضاع و احوال واقعی را در نظر گیرند و برخلاف گرایش دیگری ، که " عناصر هار " نماینده آنند ، با وجود انواع قید و شرط به همزیستی مسالمت آمیز و سیستم تن در دهند . در محیط بورژوازی پروسه بسیار مهم پیدایش حزب جنگ و حزب صلح و مرزبندی معین بین آنها تسریع میگردد . ولی هردو ، آنها البته ، تمام و کمال در موضع دفاع از رژیم بورژوائی هستند . این پروسه را لنین مدتها قبل پیشبینی کرده و گفته است : " ... برای ما بی تفاوت نیست که سروکار مان با آن نمایندگان ارد وگاه بورژوائی باشد که بحل مسئله از طریق جنگ گرایش دارند و یا با آن نمایندگانی ... که هرقدر

هم آدمهای بسیاربدی باشند ، ولی تمایلات پاسیفیستی دارند ..." (کلیات آثار، جلد ۳۳ ص ۲۳۶) . کشف واستفاده ازتضادهای موجود درمیان بورژوازی به توسعه مبارزه درراه صلح کمک میکند .

مادرفنلاند براساس تجارب فراوان خودمان میدانیم که فعالیت تودها حتی درلجوج ترین سیاستمداران مرتجع چه تاثیرعظیم میبخشد . این مطلب ازجمله درآستان انتخابات رئیس ـ جمهوری درسال ۱۹۶۲ آشکار شد که درآن حتی هونکا (Honka) کاندیدای محافل دست راستی چنین جلوه دادکه گویا طرفدار همزیستی مسالمت‌آمیزاست . ولی مع الوصف هیچکس باو اعتماد نکرد واومجبورشد کاندیدای خود را پس بگیرد .

خود بخود روشن است که امپریالیسم درهمه جا امپریالیسم باقیمانده ومنشاء جنگ واستثماراست . ولی امپریالیسم امروز دیگرآزادی عمل سابق را ندارد ولذا نمیتوان درعین پذیرفتن این حکم ، که محتوی عمده دوران مارا سیستم سوسیالیسم ومجموعه نیروهای ضد امپریالیستی معین میکنند ، امکان پیشگیری جنگ جهانی را نفی کرد .

نشان دادن سرمشق سوسیالیسم و کمونیسم بهترین کمک بتمام ملل ستمدیده است

چنانکه میدانیم لنین سخن‌مشهوری دارد حاکی ازاینکه سوسیالیسم تاثیر اساسی خودرا درجریان انقلاب جهانی باسیاست اقتصادی خود میبخشد وهدف این سیاست هم عبارتست ازتامین بازده کار در سطحی عالیترازآنچه درسیستم سرمایه داری وجود دارد . زمانی بودکه این حکم لنین فقط شامل حال اتحاد شوروی بود . ولی اکنون این حکم ـ هم درمورد چین صادق است وهم درمورد لهستان ، هم درمورد کوبای جوان صادق است وهم درمورد یوگوسلاوی ، هم درمورد آلبانی صادق است وهم درمورد مغولستان ، ـ درمورد تمام کشورهائی که انقلاب سوسیالیستی درآنجا رخ داده صادق است .

دراین اندیشه لنین یکی ازاصول عمده مناسبات میان جنبش جهانی آزادیبخش وسوسیالیسم پیروزمند بیان شده است .

واما ما کمونیستهای کشورهای سرمایه داری میتوانیم به برادران خود درکشورهای سوسیالیستی بگوئیم : بزرگترین کمکی که شما میتوانید بما بکنید کامیابیهای شما درساختمان سوسیالیسم وکمونیسم است . مردم وطبقه کارگر ازما میپرسند : سوسیالیسم یعنی چه ؟ کمونیسم یعنی چه ؟ حالا ما میتوانیم باین سئوالات ، نه فقط با اتکاء باندیشه های مارکسیسم ـ لنینیسم ، بلکه مقدم بر هرچیز براساس پراتیک سوسیالیسم وکمونیسم ، ـ جواب بدهیم . هرکامیابی این پراتیک ، هرد ستاوردی درزمینه صنایع ، کشاورزی ، علم وفرهنگ وهرگام جدید درراه بهبود زندگی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی ، هرگام جدید درراه دموکراسی سوسیالیستی ـ درحکم بهترین تبلیغات بسود سوسیالیسم وکمونیسم است . دستاوردهای اجتماعی اتحاد شوروی وکامیابیهای علمی وفنی ، که درنتیجه آن بدست آمده ازهر" صدور انقلاب " (که مارکسیسم ـ لنینیسم ، چنانکه میدانیم ، بکلی آنرا مردود میداند) تاثیر بیشتری درروسخ اندیشه های سوسیالیسم درافکار توده ها دارد . دربرنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی بدرستی گفته میشود که : " وقتی مردم شوروی ازنعم کمونیسم برخوردارگردند صدها میلیون نفر دیگردرجهان خواهند گفت : " ما هواداراکمونیسم هستیم " . اندیشه‌های کمونیسم نه ازطریق

جنگ باکشورهای دیگر ، بلکه بانشاندادن نمونه سازمان کاملترجامعه وشکفتگی نیروهای مولده وایجادکلیه شرایط لازم برای نیکبختی ورفاه انسان ، عقول وقلوب توده مردم راتسخیرمینماید " .

سرمشق سوسیالیسم بمللی که استقلال ملی بدست آورده اند امکان میدهد باسرعت واطمینان بیشتری راه تکامل غیر سرمایه داری را درپیش گیرند . وهنگامیکه خلع سلاح کامل عملی شود ، این امر نه تنها رهائی کامل آنهارا ازقید تمام اشکال وابستگی استعماری تسهیل میکند ، بلکه بکشورهای رشد یافته تر امکان میدهد قسمتی ازوجوه آزاده شده ازمسابقه تسلیحات را برای کمک باین کشورها اختصاص دهند . درچنین صورتی کشورهائی که درزمینه اقتصادی عقب مانده اند درظرف ۲۰ ـ ۲۵ سال خواهند توانست بسطح کنونی انگلیس وفرانسه نزدیک شوند . میدانیم که اکنون ازسه میلیارد سکنه جهان دومیلیارد نفر غذای کافی نمیخورند وگرسنگی میکشند . ولی سطح کنونی تکامل علم وتکنیک وتحولات اساسی که دراین زمینه انجام گرفته وانجام میگیرد ، این امکان را بوجود میآورد ، که درصورت انجام تغییرات معین اجتماعی وبویژه درصورت حفظ وتحکیم صلح ، درهمین حیات نسلهای کنونی گرسنگی ریشه کن گردد .

وقتی بورژوازی مرتجع وکوچک ابدالهای آن درقبال همزیستی مسالمت‌آمیز عصبانیت نشان میدهند ، بدینسان عملا اعتراف میکنند که همزیستی مسالمت آمیز برای آنها شکل مبارزه طبقاتی است و این همزیستی برصلح اجتماعی باسرمایه داری جهانی دلالت ندارد بلکه درحکم تعرض قاطع علیه آن ومبارزه آشتی ناپذیر با آن درزمینه‌های اقتصاد ، سیاست وایدئولوژی است .

ولی آنها چه چیزی میتوانند پیشنهاد کنند ؟ امپریالیستها تهدید به جنگ هسته ای میکنند و درعین حال ازآن میترسند ، زیرا پایه ای برای امید به پیروزی سرمایه داری درپایان چنین جنگی ندارند . هیچ جنگی آنهارا ازشکست نهائی نجات نخواهد داد . برتری تکنیک نظامی سوسیالیسم چنین فرجامی را برای آنها مقدرساخته است . ولی شکست سرمایه داری ازطریق جنگ جهانی برای ملل جهان بیش ازاندازه گران تمام خواهد شد .

چنین جنگی فقط میتواند تکامل طبیعی جامعه را بحد غیرقابل تصور دچار وقفه سازد وجامعه را دهها ودهها سال بقهقرا بکشاند .

همزیستی مسالمت آمیز نقش تسریع کننده پیشرفت جامعه وانقلاب را ایفا میکند وهمانطورکه خاطرنشان شد بکشورهای سوسیالیستی امکان میدهد برنامه های سازنده خود را عملی سازند ودرزمینه اقتصادی نیز برسرمایه داری سبقت جویند واین امر نیروی جاذبه اندیشه های کمونیسم را درمیان ملل تمام کشورها افزون خواهد ساخت .

همزیستی مسالمت آمیز عامل نیرومند تسریع کننده پیشرفت جامعه و انقلاب است

وامابعد . همزیستی مسالمت آمیز امکان صدور ضد انقلاب را به کشورهائی ، که راه تکامل سوسیالیستی را درپیش میگیرند ، کاهش میدهد . صدور ضد انقلاب دراوضاع واحوال بین المللی پرتشنج ودرشرایط پیش ازجنگ وجنگ زیادتر انجام میگیرد . تصادفی نیست که انقلاب اکتبر مجبور شد مداخله مسلحانه ۱۴ کشور امپریالیستی را دفع کند و نیز تصادفی نیست که بورژوازی فنلاند درسال ۱۹۱۸ حکومت خود را بکمک نیروهای آلمانی نجات داد .

نکته جالب توجه اینستکه مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری دراثر یک جنگ جهانی جدید آغاز نشد . درعوض سیستم سوسیالیسم بویژه درشرایط همزیستی مسالمت‌آمیز است که به پیروزی

های جدید نائل میگردد . مبارزه طبقاتی (وازجمله نبردهای اعتصابی) درکشورهای سرمایه داری فوق العاده حدت گرفته است . جنبش آزادیبخش ملی باتمام قواگسترش یافته است . تضادهای میان امپریالیستها بسیار حاد میشود . برای بورژوازی بمراتب دشوارتر شده است که برای سرکوب مبارزه زحمتکشان در راه تامین خواستهای حیاتی ، ــ به قهروفریب توسل جوید . بورژوازی بهانه استناد به " خطر خارجی " موهوم را ، که بکمک آن میتواند توجه مردم را ازحل مسائل مبرم اجتماعی داخلی منصرف سازد ، حالا دارد ازدست میدهد . طبقه کارگر در شرایط صلح برای غنی ساختن مبارزه خود واستفاده از دموکراسی وتوسعه آن ، امکانات بیشتری دارد . در گزارش کمیته مرکزی حزب ما به کنگره ۱۳ ، ازجمله گفته شده است : " فکری ازاین اشتباه آمیزتر نیست که گویا سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز مخل مبارزه طبقاتی درکشورما است . میان کار وسرمایه مبارزه شدید مداومی انجام میگیرد ، که سیاست همزیستی مسالمت آمیز آنرا تضعیف نکرده بلکه برعکس تشدید نموده است ... توسعه روابط فنلاند بااتحاد شوروی ودیگر کشورهای ــ سوسیالیستی امکان داده است که دستاوردهای این کشورها درفنلاند بمقیاس وسیع در دسترس افکارتوده مردم قرارگیرد . سوسیالیسم برای هزاران تن ازمردم کشورما ، که طی سالهای اخیر بااتحاد شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی آشنا شده اند ، بواقعیت مشهود ومحسوسی بدل گردیده است . برتری سوسیالیسم بدینطریق برای توده عظیم مردم روزبروزمسلم تر میگردد واین امرمشدد مبارزه در راه سوسیالیسم کمک میکند " . تصادفی نیست که ارتجاع درفنلاند بویژه در دوران اصطلاح " دولت یخبندان " یعنی در دوران زمامداری فاگر هولم سربلند کرد که مناسبات بااتحاد شوروی وهمراه آن وضع اقتصادی زحمتکشان خراب شد . همانزمان بود که استقلال ملی کشورما نیز ازطرف امپریالیسم درمعرض خطر قرارگرفت . باینجهت ماکمونیستهای فنلاندی درامرتوسعه مناسبات دوستانه فنلاند بااتحاد شوروی ودیگر کشورهای سوسیالیستی ابتکاربخرج میدهیم ونیز درتحکیم همکاری بانیروهائی که درسایر احزاب وسازمانها مایل بفعالیت برای تقویت این مناسبات هستند ، مجاهدت میورزیم .

اکنون درفنلاند فعالیت دامنه داری برای جمع آوری امضاء زیر پیام بملل جهان بسود همزیستی مسالمت‌آمیز انجام میگیرد . این فعالیت بیشتر ازهر ابتکار دیگر دورههای سابق جنبش صلح درکشورمورد پشتیبانی وسیع و معتبر قرارمیگیرد . اعضاء حزب ما دراین فعالیت نیزمجدانه شرکت میورزند .

مبارزه در راه صلح بهیچوجه نباید متوقف گردد . اگر درهرمرحله جدید این مبارزه کامیابیهای تازه بدست نیاید ، آنوقت خطر ازدست رفتن مواضع تصرف شده ، پیش خواهد آمد . همزیستی مسالمت‌آمیز تنها به مفهوم فقدان جنگ وعدم اخلاله یکدیگر درامورکشورهای دیگر نیست بلکه بمعنای برقراری وتوسعه وتکمیل روابط اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی میان کشورها ودرعین حال مسابقه مسالمت آمیز میان آنها ــ بدون هیچگونه آشتی اجتماعی ــ نیز خواهد بود . مبارزه بخاطرتامین همزیستی مسالمت‌آمیز پروسه ایست بامراحل خود وبا فازهای خود . هدف عمده این مبارزه اکنون عبارتست ازقطع هرچه زودتر مسابقه تسلیحات وخلع سلاح عمومی وکامل .

منافع محافل مختلف اجتماعی کشورما وتمام کشورهای جهان روشن تر ازهرچیز درمبارزه برای صلح باهم مطابقت دارد . ما باید جسورانه تر ازپیش ودون هیچگونه سوابق ذهنی ابتکار نشان دهیم وتماس برقرارسازیم وبکوشیم تا توده های هرچه عظیمتر ومحافل اجتماعی هرچه وسیع

تررا باقدام در دفاع ازصلح واد اریم .

بنابراین میتوان تصریح کرد که صلح جهانی واقعا اساس تمام مسائل یعنی مسئله ایست مربوط به : زندگی صد ها میلیون نفر ، مربوط به پیروزی سوسیالیسم برسرمایه د اری در جریان مسابقه اجتماعی واقتصادی ومربوط به ایجاد بهترین شرایط برای جنبش انقلابی در تمام کشورهای سرمایه داری . در پایان این بخش ارزیابی یکی ازمرتجعین را د رباره همزیستی مسالمت آمیز وجنگ هسته ای ،که بارك گوئی طبقاتی خود جای ابهام باقی نگذ اشته است ، در اینجا نقل میکنیم : " جز قربانی وگشتاراتمی هیچ چیز جلوی انقلاب کشورهای فقیررا نخواهد گرفت " . پس " قربانی وگشتاراتمی " بعنوان وسیله اساسی مبارزه باسوسیالیسم وانقلاب (والبته نه فقط د رکشورهای " فقیر ") ـ نقشه ایست که " عناصرهار " د رسر میپرورانند . این نقشه ازبسیاری جهات تخیلی وپند ارولی بهرحال بسیارخطرناك است .

۲ ـ آن راه انقلاب که برای ملل
از همه کم رنج تر است

کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی راجع بافزایش امکان تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب سوسیالیستی د ردوران ما نتیجه گیری عام کرده است . این نتیجه گیری انعکاسی است ازتجربه مشخص یکسلسله از احزاب کمونیست ، که قبلا بضرورت مبارزه د رراه استفاده ازامکانات جد ید تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب د رکشورهای خود ، اعتقاد حاصل کرد ه بود ند . این نتیجه گیری د رجلسات متعدد ه جهانی کمونیستها د رسالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مورد پشتیبانی قرارگرفت وتکمیل شد . نتیجه گیری مزبورنیز ، مثل تز امکان پیشگیری جنگ ـ جهانی ، قبل از هرچیزبرپایه‌تغییرات‌مشخصی که بسود سوسیالیسم د رتناسب قوا روی د اد ه مبتنی است . ولی اگر همزیستی مسالمت‌آمیز برای تکامل جامعه بشری جنبه الزامی مسلم د ارد ، د رعوض د رباره انقلاب مسالمت‌آمیز سوسیالیستی د رکشورهای مختلف نمیتوان باچنین تاکید ی سخن گفت . بنابراین سخن فقط برسر افزایش امکان انقلاب مسالمت آمیزاست نه‌برسر آنکه راه تکامل غیر مسالمت‌آمیز ازاین پس یکلی منتفی شد ه است (د ربسیاری ازکشورها راه تکامل غیر مسالمت‌آمیز د رحال حاضر محتمل‌ترین راه است) . ونیز سخن برسر آن نیست که‌گویا این امکان جد ید همه جا ، همیشه وبآسانی بد ست خواهد آمد ، بلکه برسر آنست که هرجا چنین امکانی وجود د ارد ازآن بحد اعلی استفاده شود .

تردید در امکان انقلاب مسالمت آمیز بی پایه است

حکم اساسی کهما باید د رتعیین استراتژی وتاکتیك انقلاب وبطورکلی مبارزه طبقاتی ملاك عمل قرارد هیم کمافی السابق عبارتست ازهمان اند یشه ای که لنین د رکتاب خود بنام " بیماری کودکی " چپ روی " د رکمونیسم " تشریح کرد ه ومیگوید : باید برتمام اشکال مبارزه بد ون

استثناء ، مسلط بود وبرای تحویل بسیار سریع وناگهانی یك شکل باشکل دیگر آمادگی داشت .
حکم مربوط به امکانات حدید تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب ازطرف تمام احزاب کمونیست وکارگری بدون هیچ استثناء تایید شده است .ولی درعین حال غالبا درباره صحت آن تردیدهائی مشاهده میشود . برخی ازاین تردیدها را بررسی میکنیم :

۱ ــ گاه میپرسند : آیا نتیجه گیری درباره افزایش امکانات تکامل مسالمت آمیز انقلاب دال برفراموشی یانفی راه غیرمسالمت‌آمیز نیست ؟ ولی کافیست باسناد جلسات مشاوره جهانی کمونیستها وقرارهای کنگره های ۲۰ و۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه شود تا به‌پایگی کامل این‌تردید یقین حاصل شود . راه مسالمت‌آمیز سوسیالیسم برای ما باراهی که رفورمیست هاتعقیب میکنند یکی نیست . رفورمیست ها برآنند که سرمایه داری خودبخود ، بدون مبارزه طبقاتی ، بدون انقلاب ، بدون هیچگونه اعمال شیوه اجبار درمورد بورژوازی به سوسیالیسم تبدیل خواهد شد .

ولی مارکسیسم برآنستکه انقلاب سوسیالیستی ــ اعم از آنکه مسالمت آمیز باشد یا غیرمسالمت آمیز ــ همیشه شکل عالی مبارزه طبقاتی استبدون یکتاتوری پرولتاریارا ایجاب میکند . شرط تکامل انقلاب سوسیالیستی همیشه وجود موقعیت انقلابی است ومسئله اساسی این انقلاب همیشه مسئله حکومت ونیروی محرکه عمده آن تودههای انقلابی تحت رهبری سیاسی طبقه کارگرود وراس آن پیشاهنگ کمونیستی است .

۲ ــ بگفته لنین استناد میورزند حاکی ازاینکه امکان انقلاب مسالمت‌آمیز امکانی " بی‌نهایت نادراست " . ولی اولا لنین بلافاصله پس‌ازآن افزوده است : " وبیشهایت گرانبها " (کلیات آثار، جلد ۲۵ ،ص ۲۸۳ ، چاپ روسی) . وثانیا لنین این تئوری را که " ... قیام مسلحانه همیشهود رهرشرایطی شکل حتمی مبارزه است " صریحا ردکرده است .(کلیات آثار جلد ۲۷ ص ٤۹) . سرانجام لنین بارهاخاطرنشان ساخته استکه " وظیفه ما آنستکه برای تامین " آخرین " شانس‌تکامل مسالمت‌آمیزانقلاب تمام آنچه راکه درقوه داریم‌بکار بریم .." (کلیات آثار ، جلد ۲٦،ص۳۹) .

۳ ــ میتوان گفت کهتمام تردیدها واعتراضاتی که بامکان انقلاب مسالمت آمیز وارد میشود در ملاحظه زیر متمرکزاست : تاریخ تاکنون نمونه ای ازگذار مسالمت‌آمیز ازسرمایه داری به سوسیالیسم ونمونه ای ازانجام مسالمت‌آمیز انقلاب بخود ندیده است .

منطق درونی این ادعا چنین است : فقط آنچیزی امکان پذیراست‌که سابقه داشته است ولی زمانی بودکه سوسیالیسم وجود نداشت . آیااین بدانمعنی است‌که سوسیالیسم نمیبایست بوجود آید ؟ طبق این " منطق " فکربشری وتمام‌تکامل جامعه میبایست برای همیشه درمرحله ازلی واولی خود منجمد شده باشد .

ولی این برهان ازنظر واقعیات نیز نادرست است . چنین برهانی فقط درظاهرامر باواقعیات مطابق بنظر میرسد . درهرخی ازمراحل انقلاب سوسیالیستی درروسیه (مثلا از آوریل تا ژوئیه سال ۱۹۱۷) تکامل انقلاب درراه مسالمت‌آمیز واقعیت یافت .
تکامل انقلاب مجارستان نیز درسال ۱۹۱۹ تامدتی ازاعمالمت‌آمیز انجام میگرفت .
درکشورهای دموکراسی توده ای دراروپا انقلاب نسبتا مسالمت آمیز انجام گرفت .
خلاصه اینکه تاریخ ثابت‌میکند که درمورد حرکت انقلاب درراه مسالمت آمیزتاحدود معینی

تجربه مثبت وجود دارد . حتی میتوان گفت که تاریخ هیچ نمونه ای از پیروزی انقلاب سوسیالیستی را بخود ندیده است که در آن عناصر، دورهها وموارد ی ازپیشروی مسالمت آمیزبنحوی ازانحا وجود نداشته باشد ، گرچه گرایش اساسی وعلناحاکم تاکنون عبارتبوده است ازگرایش تکامل اشکال غیر مسالمت آمیزمبارزه

وجه تمایزانقلاب مسالمتآمیز باغیرمسالمتآمیز آنستکه : (۱) انقلاب مسالمت آمیزبدون یاتقریبا بدون خونریزی وبدون قیام مسلحانه ، (۲) بدون جنگ داخلی و (۳) بدون صدور مسلحانه ضد انقلاب صورت میگیرد . ولی مگر تناسب میان اشکال مسالمتآمیز وغیر مسالمت آمیز مبارزه طبق اختلاف شرایط یك کشور باکشور دیگر وازیك دوران بدوران دیگر تغییر نمیکند ؟ مگر تناسب میان آنعناصرتکامل غیرمسالمتآمیز انقلاب ، که دربالا ازآن سخن رفت ، تغییر نمیکند ؟

لنین نوشته است : " عامل تعیین کننده شکل اعمال شیوه اجبار عبارتست از درجه تکامل طبقه انقلابی کشوروسپس اوضاع واحوال خاصی نظیرعواقب جنگ طولانی ارتجاعی وبعد اشکال مقاومت بورژوازی وخرده بورژوازی " (کلیات آثار ، جلد ۲۷ ، ص ۲۳۸) . دراینجا بازاین سئوال پیش میاید که آیا این اوضاع واحوال میتواند تغییر کند یانه واگر میتواند آنوقت تغییر آن بچه صورتی انجامیگیرد ؟ ومگر سطح آگاهی وتشکل پرولتاریا بالانرفته است ؟ این مطلب را هیچکس نمیتواند انکارکند . ولی این درعین حال بمعنای افزایش امکانات انقلاب مسالمت آمیز است . مگر امکانات صد ورمسلحانه ضد انقلاب (که درشرایط جنگ آسانتر انجامیگیرد) محدود نشده است ؟ این مطلب رانیزنمیشود انکارکرد . ولی بدینسان برای ارتجاع داخلی هم دشوار ترخواهد بود که در مبارزه بامردم براسلحه تکیه بزند . مثلا حد خوشدت جنگ داخلی درروسیه مستقیما ناشی از مداخله مسلحانه ازخارج بود .

البته امپریالیسم هنوزنیرومند وقادربمتوسل به اسلحه است و ، بطوریکه زندگی روزمره آن ثابت میکند ازبکاربردن اسلحه خودداری ندارد . ولی امروزد یگر امپریالیسم نمیتواند اینکاررابطا فعال مایشائی گذشته انجام دهد . کمونیست ها ــ بدون اینکه لحظه ای تجاوزکاری امپریالیسم را درموردکشورهای سوسیالیسم ونیز درمورد ملل آزاد شده ازقید استعمار وهمچنین درمورد ملل کشورهای بورژوائی ازیادببرند ــ برانندکه سخنان لنین درباره ضرورت استفاده از " آخرین " شانس تکامل مسالمت آمیز انقلاب ، امروزبیش اززمانی که این سخنان گفته شده ، جنبه مبرم دارد ، زیرا امروزاین شانس ها بیشتر شده است .

بجاست یادآورشویم که لنین تذکرات فوق العاده مهمی هم درمورد امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب درفنلاند دارد . لنین درماه مارس ۱۹۱۷ ضمن " نامههائی ازدور " پس ازاشاره به اینکه فنلاند " ... نسبتا بطورمسالمتآمیز دموکراسی را بسط داده واکثریت مردم رابجانب سوسیالیسم جلب کرده است " خاطرنشان ساخته است که کامیابیهای سازمانی مسالمت آمیز طبقه کارگرفنلاند همراه باپیروزی انقلاب درروسیه وتوسعه جنبش سوسیالیستی درغرب " راهی است که مارا به صلح و سوسیالیسم میرساند " (کلیات آثار ، جلد ۲۳ ، ص ۳۲۳) .

اکنون تناسب قوا درفنلاند برای کارگران بیشتر ازپیش مساعد شده وامکان جلب اکثریت مردم بجانب سوسیالیسم فزونی یافته است . تعداد وتشکل وآگاهی طبقه کارگرمیزان قابل ملاحظه ای افزایش پذیرفته است . حزب کمونیست فنلاند حزب توده ای شده است (عده کمونیست ها درمیان ۴٫۵ میلیون جمعیت ۶۰۰ ۵۲ است یعنی درمقابل هر ۹۰ نفر یك کمونیست وجود دارد)

پیروزی انقلاب وبخصوص انقلاب مسالمت آمیز بدون ایجاد اتحاد وسیع ضد مونوپولیستی پیرامون طبقه کارگر، اتحادی که تمام زحمتکشان شهر و ده را در برگیرد بدون تشکل توده ها برای مبارزه در راه حقوق دموکراتیک عمومی، غیرممکن است. توسعه وحدت عمل خود طبقه کارگر در ایجاد چنین اتحادی نقش قاطع دارد. طی سالهای اخیر این وحدت عمل در فنلاند تحکیم پذیرفته ومثلا میان کارگران سوسیال دموکرات تمایل آشکاری بهمکاری ابراز میگردد وآنها حالا بهتر متوجه هستند که دشمن آنها کارگران کمونیست نیستند، بلکه سرمایه بزرگ یعنی دشمن مشترک تمام کارگران است که در وجود حزب باصطلاح موتلفه ملی ترین نماینده سیاسی خود را دارد.

در بارهٔ برخی شرایط مبارزه در راه گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم

مبارزه در راه وحدت وتمامیت جنبش سندیکائی وطبقه فعالیت انشعاب طلبانه جناح راست رهبری حزب سوسیال دموکرات، اکنون بیش از هرزمان حائز اهمیت است.

حزب کمونیست فنلاند برای توسعه تمام جنبه توده ای دموکراتیک وتحکیم پیوستگی صفوف آن مساعی خاص مبذول میدارد. در اینمورد تقویت نفوذ حزب میان جوانان وزنان که جمعا اکثریت مردم را تشکیل میدهند، فوق العاده واجد اهمیت است.

حزب کمونیست از مبارزه کشاورزان خرده پا علیه انحصارات پشتیبانی میکند وضمنا خاطرنشان میسازد که شرط کامیابی مبارزه انها همکاری وتعاون مشترک زحمتکشان شهر وده است. اتحاد استوار ومبارزه جویانه کارگران ودهقانان نیروئی را تشکیل خواهد داد که فرجام مبارزه تمام مردم را علیه تسلط سرمایه بزرگ معین خواهد کرد.

دفاع از منافع مردم زحمتکش وظیفه دائم حزب است. واصولا مفهوم موجودیت حزب چه هنگامیکه در راه سوسیالیسم جهد میورزد وچه هنگامیکه برای تحقق اصلاحات مترقی دموکراتیک قابل اجرا در چهارچوب سیستم بورژوائی، مبارزه میکند ــ در همین دفاع است. کنگره اخیر حزب در قرار های خود نتایج بحث وسیع پیرامون مسئله دموکراسی را، که در سازمانهای پائین حزب ودر ــ جلسات عمومی مختلف انجام گرفت، تلخیص کرد. ما فاکت های زیادی جمع آوری کردیم که نشان میداد سرمایه انحصاری تاچه اندازه دشمن دموکراسی است. ونیز ما مدارک بسیار پر ارزشی دریافت کرد یکه نشان میداد چگونه کارگران توانسته اند تعرض ضد دموکراتیک را دفع کنند وحقوق از دست رفته را بازستانند وحقوق تازه ای بدست آورند. کنگره در مسئله ــ دموکراسی سندی تصویب کرد که در آن ارتباط میان خواستهای دموکراتیک وسوسیالیستی مورد بررسی قرار گرفته ومنافع طبقه کارگر وتمام متحدین آن بشکل مثبت بیان شده است.

اگر خواستهای روزمره وعمومی تری را که کارگران وکمونیستهای فنلاند (ونیز کارگران وکمونیست های سایر کشورهای سرمایه داری) پنجاه، سی، ده سال قبل بخاطر تحقق آن مبارزه ــ میکردند با خواستهائی که انها اکنون در راه آن مبارزه میکنند، باهم مقایسه کنیم آنوقت از مشاهده تغییرات عظیم وپیشرفت فوق العاده ای که طی اینمدت حاصل شده است، بی اختیار دچار شگفتی خواهیم شد. کارگران وکمونیستها اکنون نیز وظائفی را در برابر خود قرار میدهند (در همین شرایط سرمایه داری ودر مبارزه علیه سرمایه داری)، که اجرای انها سابقا غیرممکن بنظر میامده است. این وظائف عبارتند از: کوشش برای نیل بصلح استوار، توسعه حقوق

دموکراتیک ، ملی کردن بشکلی که بسود مردم باشد ، افزایش خدمات اجتماعی ، انتخاب نمایندگان کارگران بمقامات مختلف دولتی وانجمنهای شهر وغیره • این قبیل خواستها همه جنبه دموکراتیک عمومی دارد وتحقق آنها حائز نهایت اهمیت است • ولی ما حتی لحظه ای هم فراموش نمیکنیم که این عمل مارا از دائره نظام سرمایه داری خارج نمیسازد ودر بهترین حالت فقط آزادی بیشتری به زحمتکشان برای مبارزه در راه منافع اساسی خویش خواهد داد زیرا سیستم بردگی مزدوری ، باآنکه ارکانش متزلزل شده ، ولی هنوز برجا باقی مانده است • فقط سوسیالیسم ودموکراسی سوسیالیستی میتواند هرگونه استثماررا ریشه‌کن سازد • مبارزه در راه توسعه دموکراسی نیز توده هارا براساس تجربه خود شان بهمین نتیجه میرساند •

جناح راست رهبری حزب سوسیال دموکرات فنلاند در ماهیت امر نه فقط سوسیالیسم بلکه دموکراسی را نیز منکر است ، زیرا ازتوده ها میترسد • ولی درعین حال توده هارا فریب هم میدهد بهمین جهت ما باید همواره مسائلی را کهبرای کارگران پیروسوسیال دموکراتها روشن نیست دائما برای آنها توضیح بدهیم • درمسئله‌مربوط به طرق رسیدن به سوسیالیسم ازاین نکاتتاریك بسیارزیاد است • بورژوازی هراندازه هم که ضعیف باشد البته برای تمدید حکومت خود تلاش میورزد وما هیچگاه امید واهی نداشته ایم کهنمایندگان سرمایه بزرگ داوطلبانه یا تعطیم مودبانه بنگاههاوکارخانه‌های خود وحکومتخویش را دوستی بکارگران تقدیم کنند • در یکی ازقرارهای کنگره ۱۲ حزب ما گفته شده است " جای هیچ ••• تردید نیست که تمام کارگران ، اعم ازکمونیستها وسوسیال دموکراتها خواستار آنند که تحولات سوسیالیستی جامعه ازطریق مسالمت آمیز انجام گیرد • گذار مسالمت‌آمیز بسوسیالیسم فقط درصورتی میسراست که تفوق آشکار نیروهای هوادار سوسیالیسم مخالفان تحولات سوسیالیستی را بدرك بی سرانجام بودن تلاش برای توسل به قهر ، وادار سازد • باینجهت هر کس صادقانه وپیگیر در راه تحقق سوسیالیسم ازراه مسالمت میکوشد باید تمام آنچه راکه درقوه دارد برای تحکیم وحدت کارگران وافزایش تعداد هواداران سوسیالیسم بکاربرد • هیچگونه راه دیگری برای گذار مسالمت‌آمیز بسوسیالیسم امکان عملی وواقعی ندارد " •

مبارزه در راه انجام انقلاب ازچنین راهی ازجمله موجب تسهیل برقراری تماس واتحاد بازحمتکشان پیروسوسیال دموکراسی وباسوسیال دموکراتهائی میگردد که نیت واقعا صادقانه ای برای مبارزه در راه سوسیالیسم دارند • ازطرف دیگراین تماسها واتحاد کمونیستها باسوسیال دموکراتها میتواند مقدمه بسیار مهمی برای پیروزی مسالمت آمیز انقلاب باشد • بجاست یادآور شویم که وقتی لنین درسپتامبر ۱۹۱۷ مسئله امکان تصرف مسالمت‌آمیز حکومت را مطرح ساخت این مسئله را بابرقراری اتحاد بین بلشویکها وسوسیالیستهای آن زمان یعنی منشویکهاوسوسیال رولوسیونرها مربوط میکرد (این مطلب دیگری است کهمنشویکها وسوسیال رولوسیونرها در آنزمان باین اتحاد تن درندادند وبه انقلاب خیانت ورزیدند) • لنین میگفت : " اگربخواهیم برای انقلاب یك درس مطلقاتردید ناپذیر ومطلقامبتنی بر واقعیات ذکرکنیم چنین درسی منحصرا آنستکه فقط وفقط اتحاد بلشویکهابا سوسیال رولوسیونرها ومنشویکها ، فقط وفقط انتقال تام وتمام حکومت بشوراهامیتوانست ازجنگ داخلی درروسیه جلوگیری کند " (کلیات آثار ، جلد ۲۶ ص ۱۷) • تاریخ ازآنزمان ببعد بجز شوراها اشکال دیگری هم برای حکومت طبقه کارگر و زحمتکشان پدید آورده ومیاورد که ایضا دارای قابلیت حیاتی هستند ، ولی اهمیت اتحاد

دمونیستهابا سوسیال د موکراتها (سوسیال د موکراتهائی که قادربمبارزه د رراه د موکراسی وسوسیالیسم باشند) بعنوان یکی ازمهمترین شرایط تکامل مسالمت آمیز انقلاب بقوت خودباقی مانده وحتی درشرایط جدید بیشتر هم شده است .

آثاروعلائم مثبتی که گواه بر امکان برقراری چنین اتحادیست افزایش میابد . مثلا پکامارتین (Pekka Martin) عضو رهبری جمعیت سوسیال د موکراتها چندی پیش گفت " درمسئله مربوط به تاکتیك د وران گذار بسوسیالیسم ، که یکی ازمهمترین موارد اختلاف میان کمونیستها وسوسیال د موکراتهاست ، نزد یکی بوجود آمده است . کمونیست هاکه سابقابطورعمده فقط یك راه قائل بودند ، حالابااین نظریه وقوف حاصل کرده اندکه گذار بسوسیالیسم رامیتوان ازراههای مختلف وازآنجمله راه غیرقهری ، انجام داد . این نظریات برای آینده اهمیت فوق العاده زیاد دارد وموجب میشود که نیروهای طبقه کارگربهترازسابق متحد شوند ومیتوانند تکامل را تسریع کنند " . مادرعین مجاهدت برای همکاری باآن محافل سوسیالیست ها ، که درباره اشکال گذار بسوسیالیسم نظریاتی غیرازنظریات مادارند ، مباحثه اصولی ایدئولوژیك راعلیه سوابق ذهنی وپندارهای خرافی درباره کمونیسم ، که علی الدوام درمیان سوسیال — د موکراتهامشاهد میشود ، شدت خواهیم داد .

بطورکلی باید گفت کمبارزه طبقاتی درپشت ایدئولوژی این اواخر حدت یافته است . بورژوازی انحصارگرتمام وسائل را بکار میبرد برای آنکه تودههاراتحت فرمان خود نگاهدارد . بخش بزرگی ازمردم کشورما هنوز بادعاهای تبلیغاتی بورژوازی درباره ازبین رفتن آزادی ومالکیت شخصی (personelle) دردوران سوسیالیسم و " رژیم مطلقه " کمونیست ها وغیره وغیره باور میکنند . قسمت بزرگی ازهمین افراد ازقدرت مطلقه سرمایه بزرگ ناراضی هستند ، ولی میترسند کمبادااجرای برنامه کمونیستی آنهارا ازچاله بچاه بیاندازد . ماهنوزکاربغرنج ودشواری را برای انجام وظیفه مطروحه دراعلامیه سال ۱۹۶۰ جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری درپیش داریم . دراعلامیه گفته شده است : " ازپیروزی نظام اجتماعی نوین همه قشرهای مردم بجز مشت ناچیزاستثمارگران سود میبرند واین حقیقت را باید دردسترس افکارمیلیونهانفر درکشورهای سرمایه داری گذاشت " .

۳ — انترناسیونالیسم و اصل عدم دخالت

اصل برابری کامل حقوق واستقلال هرحزب کمونیست درجنبش جهانی کمونیستی مورد قبول همگان است . درجنبش ما احزاب " مافوق " و " مادون " ، " فرمانده " و " فرمانبر " وجود ندارند . اگر اداره امور واحدهای کمونیستی متعلق بقریب ۹۰ کشورازیك مرکزواحد انجام میگرفت کاری بکلی بیمعنی وزیان بخش بود . اکنون پروسه انقلابی جهانی تسریع میگردد ، شرایط مبارزه طبقاتی بیشترازپیش ازیکدیگرتفکیك میشود واشکال وشیوه‌های آن فزونی می یابد . درهریك ازکشورها انواع گرایشها بطرزبسیاربغرنج وتکرارناپذیرامیخته میشوند . " محاسبه " منتجه این گرایشهافقط ازعهده خود حزبی ساخته است که درکشورفعالیتمیکند . این امر

مسئولیت هرحزب را درمورد طرح مستقل مارکسیستی ـ لنینیستی مسائل سیاست استراتژی وتاکتیك زیاد ترمیکند • هرحزب کمونیست سیاست خود را مستقلا معین میکند • مداخله ازخارج درامورد اخلی احزاب هیچگونه مجوزی ندارد ونمیتواند داشته باشد • شناسائی این احکام نمود ارورشد عظیم جنبش کمونیستی وپختگی شایان تحسین آنست • این امر گواه برآنستکه در جنبش ما کادر مجرب وآبدیده ای پرورش یافته است •

ولی درعین حال اصل وحدت بین المللی نیز ، که تقویت آن وظیفه عالیه هرحزب مارکسیست ـ لنینیست است ، درجنبش ما مورد قبول همگان است • عدم مداخله درامور احزاب دیگر بقوت خود باقی است • ولی درجنبش ما تجربه بین المللی نیز وجود دارد • علاوه براین مسئولیت همبستگی تمام احزاب بایك حزب وبك حزب باهمه نیز بقوت خود باقیست • هرنقصی درفعالیت یك حزب نقص تمام جنبش ما ومخل پیشروی آن نیزهست • ولی هرگام یك حزب بجلو نیز ، همانطور که اخیرا همما درمورد پیروزی کمونیستهای ایتالیا درانتخابات پارلمانی آنکشور مشاهده کردیم کامیابی مشترك ما محسوب میشود • اصل عدم دخالت را نباید بمفهوم سرفرود آن این یا آن حزب درقبال ملی خود ، بمفهوم لاقیدی احزاب دیگر بآن حزب تعبیرکرد • جنبش جهانی کمونیستی درطبیعت خود انترناسیونالیستی است • این جنبش ازلحاظ ماهیت اجتماعی خود پیکرر شد یابنده واحدی است که خون مشترك درعروق وشرائین آن جاریست •

خود تکامل اجتماعی واقتصادی جامعه دردوران ما بطورعینی وبیش ازهرزمان تحکیم انترناسیونالیسم پرولتری راایجاب میکند • سرنوشت تمام ملل ، بدون استثناء ، درمبارزه علیه جنگ هسته ای ازیکدیگرتفکیك ناپذیر شده است • جنبه بین المللی بخود گرفتن تولید جهانی که جریان آن سرعت بیسابقه ای پیدا کرده است ضرورت تحکیم وحدت درمبارزه علیه سرمایه بین المللی را آمرانه در برابرواحدهای مختلف طبقه کارگر وزحمتکشان تمام کشورهای سرمایه داری مطرح میسازد • پروسه بین المللی شدن تولید کمدرکشورهای سرمایه داری انجام میگیرد آنهارا به همکاری تولیدی دارای فوائد مشترك موظف میکند ، زیرا این همکاری تکامل مجموعه سیستم سوسالیسم ویکایك این کشورهارا تسریع مینماید •

بااین توصیف چگونه باید معیارلازم برای سنجش خصوصیات ملی هریك ازکشورها وقوانین عینی عام شامل حال تمام کشورهارا یافت ؟ همانطورکه لنین تعلیم داده است یعنی بابررسی منظم ودائم تجربه بین المللی ومقایسه دائم آن با تجربه ملی خود • باید ازیکدیگرچیزیاد گرفت ، بیکدیگر کمك کرد ، نقائص پدید شده را رفیقانه مورد انتقاد قرارداد وبیشتر تبادل نظر کرد • لنین گفته است : " بحث پیرامون مسئله معین ، بیان عقیده خود وشنیدن عقاید دیگران ، آگاه شدن ازنظر اکثریت مارکسیستهای متشکل ، این نظررا بصورت یك تصمیم حتمی الاجرا درآوردن واین تصمیم را بدرستی اجرا کردن ـ چنین است آنچه که درهمه جای جهان ودرمیان تمام صاحبان عقل سلیم وحدت نامیده میشود " • (کلیات آثار ، جلد ۱۹ ، ص ٤٧٠) •

بنیاد ایدئولوژیك این وحدت ، تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی است ، که لنین آنرابعنوان انصراف لازم ازخصوصیات صرفا ملی وتکیه برروی جنبه‌های دارای اهمیت عام تعریف کرده است • این تئوری تجربه تمام کشورهارا تلخیص میکند و تمام معنای کلمه خصلت بین المللی دارد • مارکسیسم ـ لنینیسم فقط یکی برای همه مشترك است • کمونیست های اتحاد شوروی وچین ، انگلیس وفنلاند ، تاکتیك معینی خود را درمبارزه بکاربرده وبکار میبرند ، ولی مانه مارکسیسم ـ لنینیسم روسی داریم ونه چینی ، نه انگلیسی داریم ونه فنلاندی •

تلاش برای ایجاد یك چنین " تئوری " فقط نشانه بی اعتنائی بتجربه بین المللی جنبش انقلابی وتحمیل تجربه فقط یك کشور باین جنبش بعنوان " بهترین " تئوری و " یگانه " تئوری است (وآنهم تجربه ایکه به پدیده های دارای اهمیت عام مربوط نیست ، بلکه فقط به ویژگی ها و خصوصیات تکرارنا پذیر مربوط است) .

البته این بآن معنی نیست که احزاب کمونیست کشورها نمیتوانند تئوری را مستقلا تکامل دهند . این فقط بدانمعنی است که تئوری را باید بدون محدود شدن در حدود یك کشور وازطریق تجزیه وتحلیل تمام جنبش من حیث المجموع تکامل داد .

ولی بویژه ازآنجاکه جامعه در یك نقطه درجا نمیزند ومبارزه طبقاتی بمقیاسی هرچه وسیعتر وباشدتی بیشتر پیش گسترمی یابد وتئوری مارکسیستی ــ لنینیستی علی الدوام رو بتکامل میرود لذا امروز یکرفقط موافقت با اصول عام مارکسیسم ــ لنینیسم یا ماتریالیسم دیالکتیك وتاریخی را نمیتوان برای اثبات وفاداری به انترناسیونالیسم معیار عینی کافی دانست . اکنون بطوریکه قرارهای جلسات مشاوره جهانی سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ حاکیست بنیاد ضروری وحدت مقدم برهرچیز عبارتست از قبول امکان پیشگیری جنگ جهانی وقبول جنبه واقعی وعملی سیاست همزیستی مسالمت آمیز بعنوان سیاستی که میتواند صدها میلیون نفررا ازنابودی نجات بخشد وجنبش جهانی انقلابی را تسریع میکند . شرط دیگری که برای تامین وحدت کمونیست ها بهمین اندازه ضروری است وهرمقیاسی برای انقلاب جهانی (یعنی سیستم سوسیالیستی ، جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری وجنبش آزادیبخش ملی) نقش تعیین کننده دارد آنستکه کوشش در رامترفیع سطح بازده کار بسطح عالیتر ازآنچه درسرمایه داری وجود دارد بعنوان وظیفه عمده تمام احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی شناخته شود ، زیرا رسیدن بیك چنین بازده کار بزرگترین سهمی است که هریك ازاین کشورها در امرپیروزی کمونیسم جهانی ادا میکند .

کمونیستها وحدت خود را ازطریق دیگر نیز تحکیم میبخشند وآن اینکه درهمان حال که شالوده تسلط برتمام اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی را ضروری میدانند وبرای تکامل انقلاب وجود وامکان مسالمت آمیز وغیر مسالمت آمیزرا قائلند ، براینند که تناسب میان این دو امکان تغییر میکند وهریك ازآنها معلول شرایط مشخص ودائما متغیر است . تمام احزاب کمونیست پشتیبانی ازجنبش آزادیبخش ملی را وظیفه بسیار مهم خود میشمارند .

سیر تکامل زندگی تفحص دائم وتکمیل دائم اشکال ارتباط میان احزاب کمونیست واشکال همکاری ایدئولوژیك وسیاسی میان آنهارا ضروری میسازد .

تحکیم وحدت بین المللی کمونیست ها برپنیاد تئوری پیوسته درحال تکامل مارکسیسم ــ لنینیسم بیشك موجبات پیروزی کامل کمونیسم را فراهم خواهد ساخت .

موفقیت بزرگ کمونیستهای ایتالیا

لوئیجی دومیکلی

Luidji de mikelli

حیرت وسراسیمگی بخصوص نومیدی عمیق ــ نخستین واکنشی بود که آنتی کمونیست های ایتالیا وکشورهای دیگر در قبال نتایج انتخابات پارلمانی ۲۸ ــ ۲۹ آوریل ایتالیا از خود نشان دادند • جدول زیر نشان میدهد که صفت مشخصه نتایج این انتخابات عبارتست از افزایش سریع تعداد آرائی که بنفع کمونیست ها داده شده است •

بیش از ۲۵ درصد یعنی یکنفر از هر ٤ نفر ایتالیائی بکمونیستها رای داده اند • افزایش تعداد آرائی که بنفع کمونیستها داده شد برای انتخابات سنا به یك میلیون و ۳۰۰ هزار برای انتخابات مجلس نمایندگان به یك میلیون و ٦۰ هزار میرسد • حزب کمونیست ایتالیا در پارلمان جدید ۵۲ کرسی برکرسیهای خود افزوده است وحالا ۸۵ سناتور و ۱٦٦ نماینده مجلس دارد • در برخی نقاط میزان افزایش آراء کمونیستها فوق العاده زیاد است • مثلا در تورن عده آراء از ۱۳۹ هزار به ۲۰۰ هزار یعنی از ۵ر۲۲ درصد به ۱ر۲۷ درصد رسید ، در استان پروجا از ۳۰ درصد به ۳۹ درصد ، در سین (Sienne) از ۳۳ درصد به ٤۰ درصد ، در کوزنسا (Cosenza) واقع در جنوب کشور از ۸ر۲۱ به ۸ر۲٦ درصد رسید و در رم عده آراء ۵٦ هزار رای بیش از آراء انتخابات انجمن شهر بود که در پائیز سال گذشته انجام گرفت •

بخصوص باید خاطرنشان ساخت که این افزایش در مناطق جغرافیائی معینی محدود نیست بلکه همه جا را در برمیگیرد : مراکز صنعتی شمال که انحصارگران با تبلیغ افسانه " اعجاز اقتصادی " و " جامعه بهروزی " سعی داشتند زمینه کمونیستها را در آنجا از بین ببرند ، در ایتالیای مرکزی که در آنجا بعقیده آنتی کمونیست ها وکارشناسان سیاسی بورژوازی نفوذ کمونیست ها با آخرین حد خود رسیده بود ودیگر امکان افزایش آراء برای آنها باقی نمانده بود و در منطقه عقب مانده جنوب کشور ، که انحصارات با تعقیب سیاست رفرمیستی عقیده داشتند فشار انقلابی توده ها را در آنجا متوقف سازند • نتایج انتخابات علاوه بر این نشان میدهد که حزب کمونیست نفوذ خود را میان تمام قشرهای جامعه افزایش داده است : کارگران ، دهقانان ، قشرهای متوسط ، روشنفکران زنان ، جوانان ومهاجرین •

همانطورکه روزنامه " اونیتا " مینویسد : " جنبه عمومی موفقیت حاصله بخصوص اهمیت سیاسی واید ئولوژیك وسمت معین آرائی راکه در ۲۸ ــ ۲۹ آوریل بنفع کمونیستها داده شد ، مشخص میسازد • تمام علل وعوامل خصوصی ویا سوسیولوژیك (تلویزیون ، تخفیف تبعیضات مذهبی وغیره) فقط تکمیل کننده این سیمای عمومی سیاسی انتخابات است " •

این موفقیت کمونیست ها وهمعناصرچپ پاسخ روشنی است بتمام نیرنگها و تاکتیکی و ــ

مجلس نمایندگان (۱)

احزاب	تعداد آرا*		تغییرات	درصد ۱۹۶۳	درصد ۱۹۵۸	تغییرات	تعداد کرسیهای ۱۹۶۳	تعداد کرسیهای ۱۹۵۸	تغییرات
	۱۹۶۳	۱۹۵۸							
حزب کمونیست	۷٬۷۶۳٬۸۵۴	۶٬۷۰۴٬۴۵۴	+ ۱٬۰۵۹٬۴۰۰	۲۵٫۳	۲۲٫۷	+ ۲٫۶	۱۶۶	۱۴۰	+ ۲۶
حزب سوسیالیست	۴٬۲۵۱٬۹۶۶	۴٬۲۰۶٬۷۲۶	+ ۴۴٬۲۴۰	۱۳٫۸	۱۴٫۲	۰٫۴ —	۸۷	۸۴	+ ۳
حزب سوسیال دموکرات	۱٬۸۷۴٬۳۷۹	۱٬۳۴۵٬۴۴۷	+ ۵۲۸٬۹۳۲	۶٫۱	۴٫۵	۱٫۶ +	۳۳	۲۲	+ ۱۱
حزب جمهوریخواه	۴۲۰٬۷۴۶	۴۰۵٬۷۸۲	+ ۱۴٬۹۶۴	۱٫۴	۱٫۴	—	۶	۶	—
اتحادیه والدوتسن Valdotaine (۲)	۳۱٬۷۴۸	۳۰٬۵۹۶	+ ۱٬۱۵۲	۰٫۱	۰٫۱	—	۱	۱	—
حزب دموکرات مسیحی	۱۱٬۷۶۳٬۸۵۴	۱۲٬۵۱۹٬۲۰۷	— ۷۵۵٬۳۵۳	۳۸٫۳	۴۲٫۴	۴٫۱ —	۲۶۰	۲۷۳	— ۱۳
حزب تیرول جنوبی	۱۳۵٬۴۴۴	۱۳۵٬۴۹۱	— ۴۷	۰٫۴	۰٫۵	۰٫۱ —	۳	۳	—
حزب لیبرال	۲٬۱۴۲٬۰۵۳	۱٬۰۴۷٬۰۸۱	+ ۱٬۰۹۴٬۹۷۲	۷٫۰	۳٫۵	۳٫۵ +	۳۹	۱۷	+ ۲۲
سلطنت طلبان	۵۳۶٬۶۵۲	۱٬۴۳۹٬۹۱۶	— ۹۰۰٬۲۶۴	۱٫۷	۴٫۸	۳٫۱ —	۸	۲۵	— ۱۷
نئوفاشیست ها	۱٬۵۶۹٬۲۰۲	۱٬۴۰۷٬۷۱۸	+ ۱۶۱٬۴۸۴	۵٫۱	۴٫۸	۰٫۳ +	۲۷	۲۴	+ ۳
بقیه	۲۴۰٬۸۰۷	۳۱۹٬۸۵۱	— ۷۹٬۰۴۴	۰٫۸	۱٫۱	۰٫۳ —	—	—	—
* جمع	۳۰٬۶۹۹٬۰۹۴	۳۱٬۹۵۶٬۲۶۹	+ ۱٬۱۳۸٬۸۲۵	—	—	—	۶۳۰	۵۹۰ (۳)	—

(۱) ــ بنمایندگی سنا افرادی انتخاب میشوند که بسن ۲۵ رسیده باشند ونمایندگی مجلس نمایندگان افرادی انتخاب میشوندکه بسن ۲۱ رسیده باشند .

(۲) ــ رای دهندگان کمونیست وسوسیالیست نیز به کاندیدای این اتحادیه رای دادند .

(۳) ــ یك نماینده جنبش " Comunita " که درسال ۱۹۵۸ درایوره (Ivrea) انتخاب شدباید باین اضافه شود .

سنـــا

احزاب	تعداد آراء ۱۹۶۳	تعداد آراء ۱۹۵۸	تغییرات	درصد ۱۹۶۳	درصد ۱۹۵۸	تغییرات	تعداد کرسیهای ۱۹۶۳	تعداد کرسیهای ۱۹۵۸	تغییرات
کمونیست ها (۱)	۶,۹۹۳,۶۴۵	۵,۷۰۱,۰۱۹	۱,۲۹۲,۶۲۶	۲۵٫۵	۲۱٫۸	+ ۳٫۷	۸۵	۵۹	+ ۲۶
سوسیالیست ها	۳,۸۵۶,۱۳۵	۳,۶۸۷,۴۶۹	۱۶۸,۶۶۶	۱۴	۱۴٫۱	— ۱٫۰	۴۴	۳۵	+ ۹
سوسیال دموکراتها	۱,۷۳۹,۹۱۰	۱,۱۳۷,۹۲۷	+ ۶۰۱,۹۸۳	۶٫۳	۴٫۴	+ ۱٫۹	۱۴	۵	+ ۹
جمهوریخواهان	۲۲۳,۴۲۱	۳۶۷,۳۳۹	— ۱۴۳,۹۱۸	۰٫۸	۱٫۴	— ۰٫۶	—	—	—
اتحادیه والدوتن	۲۹,۴۹۸	۲۸,۱۴۱	+ ۱,۸۵۷	۰٫۳	۰٫۳	—	۱	۱	—
دموکراتهای مسیحی (۲)	۱۰,۲۰۸,۹۸۳	۱۰,۷۸۲,۲۶۲	— ۵۷۳,۲۷۹	۳۷٫۲	۴۱٫۲	— ۴	۱۳۳	۱۲۳	+ ۱۰
لیبرال ها	۲,۰۵۹,۴۸۵	۱,۰۲۳,۹۶۶	+ ۱,۰۳۵,۵۱۹	۷٫۵	۳٫۹	+ ۳٫۶	۱۹	۴	+ ۱۵
سلطنت طلبان	۴۲۸,۱۷۳	۱,۳۴۹,۸۹۴	— ۹۲۱,۷۲۱	۱٫۶	۵٫۲	— ۳٫۶	۲	۷	— ۵
نئوفاشیست ها	۱,۶۹۴,۸۵۸	۱,۴۵۶,۰۱۰	+ ۳۳۸,۸۴۸	۶٫۲	۵٫۶	+ ۰٫۶	۱۵	۸	+ ۷
بقیه	۲۵۳,۰۲۸	۹۲,۷۹۶	+ ۱۶۰,۲۳۲	۰٫۹	۰٫۳	+ ۰٫۶	۳	۱	+ ۲

(۱) ــ ۶,۹۹۳,۶۴۵ شامل ۶,۴۷۱,۰۹۵ رای حزب کمونیست ایتالیابعلاوه ۵۰۳,۴۹۵ رای بنفع‌کاندیدهای مشترک حزب کمونیست ایتالیاواتحادیه سوسیال مسیحیون (درسیسیل) و ۱۹,۰۵۵ رای بنفع‌کاندیدهای مشترک حزب کمونیست ایتالیاوچپهای مستقل درتیرول جنوبی است.

(۲) ــ ازآنجمله: ۶۳۸,۷۸۵ رای یا ۲٫۳ درصد بنفع‌کاندیدهای مشترک حزب مسیحیون دموکرات وجمهوریخواهان.

استراتژیکی کمخالفان طبقاتی بآن متوسل میشوند تا حزب کمونیست رابخیال خود نخست تضعیف وسپس منحل کنند • ازانجمله است : تشکیل دولت باصطلاح " مرکز " ، تبعیض وتحریک علیه کمونیست ها ، قانون غیرعادلانه انتخابات ، تلاش برای استقرار رژیم دیکتاتوری وسرانجام تشکیل دولت " مرکزچپ " به پشتیبانی سوسیالیست ها ، کههدف آن " میانجیگری ساختن " کمونیست ها ، منفرد ساختن آنها ومنشعب ساختن طبقه کارگراست • این تلاشهاکه طی سالهای اخیر — بعمل آمده بارسوائی عقیم مانده است •

طرف مخالف باآخرین آزمایش خود امید زیادی بسته بود • ترجیع بند تبلیغات انتخاباتی دموکراتهای مسیحیی واحزاب مرکز چپ این اد عابودکه گویا آرائی که انتخاب کنندگان به حزب کمونیست بدهند " بیفایده است " و مفت بهدر خواهد رفت ، زیرا حزب کمونیست هم اکنون ازبازی خارج شده ودستخوش بحران است ، درآرایش قوای سیاسی ازحساب خارج گردیده ودیگر آینده ای ندارد • سراسیمگی آنها اکنون بحدیست که برخی از " محترم " ترین روزنامههای بورژوائی حتی سهمی ازمسئولیت را درامر موفقیت کمونیستها (ویا کمک باین موفقیت را) متوجه ••• رئیس جمهوری امریکاکندی وپاپ جان بیست وسوم میدانند • ولی برهمگان معلوم است که حقیقت بمراتب سادهتر ازاینست : اگر تقریبا ۸ میلیون ایتالیائی بکمونیست هارای داد ، علتش فقط آنستکه حزبکمونیست ایتالیا سیاست صحیح تعقیب میکند •

افزایش آراء کمونیست ها موجب تقویت تمام نیروهای چپ کشورمیگردد ، زیرا این افزایش بحساب سایر احزاب چپ انجام نگرفته است • مثلا حزب جمهوریخواه مواضع خود را حفظ کرده ، حزب سوسیال دموکرات ساراگات یك سوم بآراء خود افزوده است ، حزب سوسیالیست ننی فقط ۰٫۴ ٪ آراء خود را ازدست داده است • باینجهت نادرست است اگر علت موفقیت کمونیستهاصرفا انتقال قسمتی ازآراء سوسیالیست ها بدست کمونیستهاتوضیح داده شود • دربسیاری ازنقاط که موفقیت کمونیستهابسیارزیاد است ، حزب سوسیالیست های چپ درراس فدراسیون سوسیالیستی قرارداشتند ، عده انتخاب کنندگان این حزب افزایش یافته است • درواقعیت امر دربسیاری ازاستانها افزایش عده آرائی که به کمونیست هاداده شده تقریبا تمام وکمال باعده آرائی که دموکراتهای مسیحی ازدست داده اند مطابقت دارد •

بدینسان چپ گرائی تودهها آشکاروتغییرناپذیر وارده درآرایش قوای سیاسی بسمت چپ عبارتست : قریب ۴۰ درصد انتخاب کنندگان به کمونیست ها وسوسیالیست ها رای داده اند یعنی برای نخستین بار این دو حزب کارگری توانسته اند جمعا درانتخابات سنا و درانتخابات مجلس نمایندگان بیش از دموکراتهای مسیحی یعنی بزرگترین حزب بورژوائی کشوررای بدست آورند • این واقعیت که چنین تحولی بصورت تمرکز بزرگ وآشکار آراء حزب کمونیست متجلی شده درعین حال خصلت دموکراتیك و متحدکننده این تحول رانشان میدهد • این تحول متحدکننده است ، زیرا دال برتقبیح آشکار هرگونه سیاست انشعاب طبقه کارگراست ، دموکراتیك است ، زیرامساعدترین شرایط را برای رهائی ازقید انحصارسیاسی دموکراتهای مسیحی فراهم میسازد •

حزب دموکرات مسیحی باشکست شدید مواجه گردید وبسیاری ازآراء خود را درمیان کشاورزان ، کارگران ، مهاجرین ، زنان وشاید همچنان قشرهای متوسط ازدست داد واین قسمت ازانتخاب — کنندگان آراء خود را به نیروهای چپ دادند • ولی افزایش آراء حزب لیبرال وقسمت بسیار قابل ملاحظه ای ازافزایش آراء نئوفاشیست ها بطورعمده بحساب سلطنت طلبان انجام گرفت •

بنابراین نیروی پارلمانی احزاب راست ازلحاظ تعداد بصورت سابق میماند ، ولی ازنظرسیاسی درقیاس با نیروی متزاید احزاب چپ وبویژه کمونیست ها کاهش یافته است • صرفنظر ازنیرنگها و دوزوکلك های محافل دولتی کههمیشه امکان پذیرولی مسلما بقاود وام ند ارد ، یك مطلب روشن است وآن اینکه : امکان مانور دموکراسی مسیحی بسی کاهش یافته واخرین انحصارآن برقدرت سیاسی درهم شکسته شده است • نیروهای چپ باید ازاین جریان درس بگیرند •

نتایج انتخابات نشانه آغاز مرحله جدیدی درتکامل سیاسی ایتالیااست وبیشك درمقیاس بین المللی نیز تاثیرخواهد بخشید • توده عظیم زحمتکشان مردم ایتالیاعلیه انحصارات وبرله سیاست صلح وتحول واقعی بسمت چپ ، برله تحول دموکراتیك وسوسیالیستی ایتالیـــــا رای داده اند •

کمونیستها و دموکراسی

(تبادل نظر)

خوانندگان مجله " صلح وسوسیالیسم " بارها بمتبادل نظرهائی که توسط این مجله انجام میگیرد ابرازعلاقه کرده اند . ازروز ۲۳ تا ۲۶ ژانویه سال جاری بحث تازه ای تحت عنوان " کمونیست ها ودموکراسی " درپراگ بعمل آمد . دراین تبادل نظر ۳۸ نفر ازنمایندگان احزاب کمونیست وکارگری وسایرسازمانهای اجتماعی ودانشمندان مارکسیست ۲۲ کشور شرکت کردند . سخنرانی های آنها متضمن اطلاعات جالبی است . ولی آنچه بویژه جالب توجه است ، خود موضوع تبادل نظراست که بیکی از نکات اساسی سیاست کمونیست ها مربوط میشود .

بدیهیست که دراین تبادل نظر چنین وظیفه ای مطرح نبودکه مسئله باتمام حجم آن مورد بحث قرارگیرد ونتایج قطعی ازآن بدست آید . ونیز سخن برسر آن نبودکه دموکراسی سوسیالیستی ، آنطورکه گاه درنزد برخی ازمبلغین مشاهده میشود ، بطورمکانیکی بعد ون ذکر دلائل وبراهین کافی درنقطه مقابل دموکراسی بورژوائی قرارداده شود . سخن برسر آن بودکه بکمک بررسی وتحقیق برخی جوانب این مسئله به تحکیم وتکامل بیشتر مبارزه ایکه کمونیست ها ومتحدین آنها درجهان کنونی برای تامین دموکراسی انجام میدهند ، کمک شود .

تمام مسائل درحدود وظائفی که شرکت کنندگان درتبادل نظر دربرابرخود قرارداده بودند ، مورد بحث قرارگرفت .

درباره موضوع اول گزارش تهیه شده توسط رفیق والنتینوجراتانا (Valentino Gerratana) تحت عنوان " مبارزه درراه دموکراسی جزء لاینفک مبارزه درراه سوسیالیسم است " استماع شد وآنگاه دراطراف مسائل زیر بحث ومذاکره بعمل آمد : رابطه میان مبارزه درراه دموکراسی ومبارزه درراه سوسیالیسم دردوران کنونی درکشورهای سرمایه داری رشد یافته ، شرایط کنونی مبارزه ومسئله دیکتاتوری پرولتاریا ، محتوی واهمیت مبارزه درراه رفرم های اساسی (Les reforme de structure) که امروزمورد بررسی وموضوع مباحثه بین المللی است وغیره . احزاب کمونیست کشورهای مختلف سرمایه داری هدفها وشکل های مبارزه دموکراتیک را بیشك بانحاء مختلف فرمول بندی میکنند . علت این امر قبل ازهرچیزاختلاف شرایط مشخص این کشورهااست ، ولی درعین حال باید گفت که شیوه های مختلف تحلیل پدیدها نیز این امررا موجب میشود . مع الوصف بحثی که انجام گرفت یك نکته اساسی را ، که درمورد تمام احزاب صادق است ، روشن ساخت وآن اینکه مبارزه درراه دموکراسی جزء لاینفک مبارزه درراه سوسیالیسم است وباینجهت یکی ازاجزاء اساسی دائم فعالیت کمونیست هاراتشکیل میدهد .

گروه دیگری ازمسائل بموضوع سخنرانی رفیق میواك (مراکش) تحت عنوان " دیکتاتوری های نظامی ، حکومتهای فردی ودورنمای دموکراسی درکشورهای کمرشد " مربوط است .

اهمیت فوق العاده این مسئله برهمگان روشن است : هم ازنظر تازگی نحوه طرح مسئله وهم ازنظر پیغرنجی هائی که در بر دارد .

این مسئله بامبحثی که بارها مورد بررسی قرار داده ایم یعنی با مبارزه آزادیبخش ملل کشورهای مستعمره وتکامل اقتصادی وسیاسی این کشورها ، با مسائل دموکراسی ملی ومبارزه علیه امپریالیسم واستعمار ونیز با مسئله ایکه پس ازالجزیره ، در اثر حوادث خونین عراق ، بازاهمیت ـ درجه اول کسب کرده است ، ارتباط دارد . شرکت کنندگان در بحث باین نتیجه رسیدند که مبحث مبارزه آزادیبخش ملل کشورهای مستعمره وتکامل اقتصادی وسیاسی این کشورها باید اختصاصا مورد بررسی دقیق قرارگیرد ودرباره آن تبادل نظر خاص بعمل آید . ولی تصور میرود که تبادل نظری که انجام گرفت ونحوه طرح مسائل در این تبادل نظر میتواند توجه دانشمندان مارکسیست را بخود جلب کند وآنها را به تحقیق عمیق مسئله وادارد . علاوه براین در جریان بحث دو گروه دیگر از مسائل نیز مورد بررسی قرارگرفت .

گروه اول عبارتست از : " آزادی واقعی وآزادی خیالی (موهوم) " . اهمیت این گروه از مسائل روشن است : تمام مسائل مربوط به آزادی فردی ، حقوق فردی ومناسبات میان فرد ودولت باتمام اشکال ودرجات گوناگون آن ، اکنون موضوع بحث واختلاف نظر است ـ هم ازنظر ایدئولوژی وهم ازنظر مبارزه سیاسی ـ وآنهم نه فقط میان مارکسیستها ومخالفان طبقاتی آنها ، بلکه همچنین میان مارکسیستها ازیکطرف ودوستان ومتحدین آنها ودموکراتهای صدیق غیرمارکسیست ازطرف دیگر . درباره این موضوع رفیق س . ریرسون (Ryerson) کاناداسخنرانی کرد .

گروه دوم مسائل ضمن سخنرانی رفیق یو . پالسکیس (Paleskice) (اتحاد شوروی) تحت عنوان " دموکراسی سوسیالیستی : کامیابیها ودورنمای بعدی " ونیز در سخنرانیهای بسیاری ازرفقای دیگر بررسی شد . درجریان بحث محتوی کاری که اکنون درتمام شئون جامعه سوسیالیستی برای تکامل دموکراسی انجام میگیرد ، تشریح گردید . مسائل زیرنیز مورد بررسی قرارگرفت : شرکت توده ها در اداره امور جامعه ، نقش افکارعمومی درشرایط سوسیالیسم ، اجرای کنترل توده ای ، حل مسئله ملی درشرایط کشور کثیرالمله ، اعمال ابتکار توده ها وارگانهای حاکمه محلی ، دیکتاتوری پرولتاریا ودولت عموم خلق وغیره .

۱ ـ مبارزه در راه دموکراسی جزء لاینفک مبارزه در راه سوسیالیسم است

والنتینو جراتا (ایتالیا)

مسئله رابطه میان مبارزه در راه دموکراسی ومبارزه در راه سوسیالیسم درفعالیت عملی ونظری کمونیست های ایتالیا یکی ازجاهای عمده را دارد . واما طرح این مسئله را بهیچوجه نباید فقط ناشی از برخی خصوصیات ملی ایتالیا دانست . در اعلامیه جلسه مشاوره ۸۱ حزب در سال ۱۹۶۰ خاطرنشان میشود که تمام جنبش جهانی کمونیستی مبارزه در راه دموکراسی را " بعنوان جزء لاینفک مبارزه در راه سوسیالیسم " تلقی میکند . ازسوی دیگر تردید نیست که هم تناسب جدید قوا در

عرصه بین المللی وهم شرایط ویژه تکامل تاریخی کشورهای مختلف درویژگی حل این مسئله درهر مورد مشخص تاثیرمیبخشد .

این مسئله ازنظر تاریخی دراواخرقرن ۱۹ واوایل قرن ۲۰ درآن کشورهای اروپائی پدید آمد که دورنمای انقلاب بورژواد موکراتیک درآنها محفوظ مانده بود . ولی حتی درآن شرایط نیز مبارزه درراه دموکراسی هرگز درتعالیم مارکس ـ لنین بعنوان وظیفه فرعی وتبعی طبقه کارگرانقلابی درنظرگرفته نمیشد . البته این صحیح است که درانقلاب بورژواد موکراتیک درد رجه اول نیروهای اجتماعی بورژوائی ذینفع بودند . ولی این نیروها ، بویژه درشرایطی که درکشورجنبش پرولتری وجود داشت همواره تمایل داشتند باگروههای ارتجاعی تر مصالحه وسازش کنند ومانع آن بودند که تمام خواستهای دموکراتیک بطورکامل برآورده شود . باینجهت حتی درانقلابی که ازلحاظ محتوی خود خصلت بورژواد موکراتیک داشت نقش پیشاهنگ وپیشوا (هژمون) درمبارزه بخاطر دموکراسی میبایست ، بموجب نظریه لنین ، بطبقه کارگرتعلق داشته باشد . فقط طبقه کارگرمیتوا نقلاب بورژواد موکراتیک را بپایان قطعی آن برساند وبدینسان مقدمات لازم را برای انقلاب ـ سوسیالیستی فراهم سازد وراه را بروی آن بگشاید .

باچنین دورنمائی ، که تکامل یک انقلاب وتبدیل آن بانقلاب دیگر راپیش بینی میکرد ، وظائف مبارزه درراه خواستهای بورژواد موکراتیک میبایست جای خود را بوظائف مترقی ترمبارزه مستقیم در راه سوسیالیسم بدهد . لنین میان این دوانقلاب تمایزقائل بود ولی درعین حال پیوند ناگسستنی میان آنها را نیزخاطر نشان میساخت وکسانی راکه سعی داشتند میان این دوانقلاب مصنوعا دیوارچین بکشند بقاطع ترین نحوی انتقاد میکرد . این پیوند میان دومرحله مبارزه اکنون درکشورهائی که ازلحاظ اقتصادی عقب مانده وهنوزوظائف انقلاب بورژواد موکراتیک را انجام نداده اند ، بیش ازپیش مستحکم میشود .

ولی بدیهیست که این مسئله امروزدرکشورهای سرمایه داری رشد یافته ، نظیر مثلا ایتالیا ، که درآن بعلت رسیدن سرمایه داری بآخرین مرحله تکامل خود یعنی بمرحله سرمایه داری انحصاری امکانات انقلاب بورژواد موکراتیک بپایان رسیده ، بکلی بطرز دیگری مطرح است . دراینکشوریگانه انقلابی که شرایط اقتصادی آن فراهم شده انقلاب سوسیالیستی است ولذا وقتی مامیگوئیم که مبارزه درراه دموکراسی درشرایط ما نیز جزء لاینفک مبارزه درراه سوسیالیسم است ، این سخن را نباید بطورساده بمفهوم پیوند میان انقلاب بورژواد موکراتیک وانقلاب سوسیالیستی درک کرد . در اینمورد سخن برسربررسی برخی عناصر دیگر وابستگی میان مبارزه درراه دموکراسی ومبارزه درراه سوسیالیسم است واین عناصررا هم ازطریق تحلیل اوضاع واحوال کنونی میتوان آشکارساخت .

دردوران پیش ازاستقراررژیم فاشیستی درایتالیا ، دورنمای مبارزه درراه دموکراسی باوظائف مبارزه درراه انقلاب بورژواد موکراتیک هیچگونه ارتباطی نداشت . برعکس ، جنبش کارگری باانتقاد ازخصلت محدود دموکراسی بورژوائی ، وظائف انقلاب سوسیالیستی را دردستورروزقرارداد . شکست جنبش کارگری وپیروزی فاشیسم ضرورت عینی انقلاب سوسیالیستی را درایتالیا ازبین نبرد . ولی درآنزمان وظائف تازه ای مطرح شد بدینمعنی که میبایست سیستم بهم پیوسته ای ازاتحادها بوجود آید که به پرولتاریا امکان دهد نقش طبقه رهبری کننده را برای خود تامین نماید .

مبارزه درراه احیای آزادیهای دموکراتیک ، که فاشیسم آنها را پایمال ساخته بود ، نخستین حلقه پیوند دهنده این سیستم اتحادها بود وزمینه را برای تشکیل جبهه واحد تاریخی جدیدی

فراهم میساخت که میتوانست حل آن مسائل اقتصادی واجتماعی را، که طبقات حاکمه سابق انجام نداده بودند ، ازطریق مبارزه تحمیل کند . هدف این مبارزه طبعا نمیتوانست بازگشت برژیم دموکراسی سرودم بریده بورژوائی دوران قبل ازاستقرار فاشیسم درایتالیا باشد . هدفی که کمونیست ها درنظر گرفته بودند عبارت بود ازاستقرارانچنان دموکراسی که بازگشت فاشیسم را غیرممکن سازد وازادیهای دموکراتیك ازطریق ایجاد تحول دربرژیم اقتصادی واجتماعی تحکیم گردد ، توسعه یابد وتضمین شود . رهآورد این سیاست انقلاب دموکراتیك توده ای بزرگی بود که دردوران جنبش مقاومت وقیام مسلحانه وجنگ بخاطرآزادی ملی وقانون اساسی جمهوری ، که راه را برای تحولات عمیق اجتماعی بازکرد ، به نقطه اوج خود رسید . هدف اصلی این انقلاب هنوزاستقرار مستقیم سوسیالیسم نبود ، ولی ازطرف دیگر این انقلاب بهیچوجه دردایره احیاء دموکراسی کهنه بورژوائی نیز نمیخواست محدود بماند . محتوی این انقلاب عبارت بود از : پیشروی دموکراتیك بسوی سوسیالیسم .

درچنین اوضاع واحوالی میان دورنمای دموکراتیك ودورنمای سوسیالیستی پیوند محکم برقرارشد وپیوستگی بین آنها دورنمای انقلابی واحدی پدید آورد . سخن برسرد وانقلاب نبود ، بلکه برسر پروسه انقلابی واحدی بود ، که ازکوره آزمایش جنگ داخلی شدیدگذشته بود وحالا میتوانست بطورمسالمتامیز ازطریق یك جنبش توده ای باشرکت نیروهای سیاسی مختلف متکی بر اتحادکارگران ، دهقانان ، روشنفکران وقشرهای متوسط شهرنشین ، تکامل یابد .

توانائی کمونیست ها درحفظ رهبری این جنبش دموکراتیك پس ازکودتای ارتجاعی سال ۱۹۴۸ تائید شد واین هنگامی بودکه طبقات حاکمه کهنه بانشویی شدن ومددگرفتن ازشروع "جنگ سرد" درصحنه بین المللی ، توانستند بمنیتخود درمورد ایجاد انشعاب دربلوك دموکراتیك وضد فاشیستی ، که جنبش مقاومت آنرا بوجود آورده بود ، جامه عمل بپوشانند . بدینسان مرحله تازه ای ازمبارزه حاد سیاسی واعتصابی وجنبش توده ای وسیع دفاع ازصلح ودموکراسی آغازگردید . ولی شه تبلیغات عنان گسیخته ضدکمونیستی ونه ماجراجوئی های ارتجاع نتوانست شرایط مبارزه سیاسی را درایتالیا تغییر دهد . شعورد موکراتیك وروحیه ضدفاشیستی توده مردم ومبارزه آنان مانع آن بود که نقشه های ارتجاع ازحدود وثغورمعین خارج شود وموجب میشدکه این نقشه ها دائما درحال بحرانی باقی بمانند . بدینسان امکان پیشروی دموکراتیك بسوی سوسیالیسم ، امکانی که برپیروزی های جنبش مقاومت استوار بود ، محفوظ ماند .

پیشرفت اقتصادی که ۱۵ سال اخیر درایتالیا صورت گرفته شرایط عینی را برای گذار به سوسیالیسم بیش ازپیش تکمیل کرده است .

مظاهر این امر ازیکسو تکامل روزافزون سیستم سرمایه داری انحصاری دولتی واز طرف دیگر حدت تضادهای زندگی اجتماعی درکلیه شئون آنست . باوجود وضع مساعد اقتصادی ، تضاد میان دولت انحصارات ومنافع طبقه کارگر وتوده عظیم مردم همچنان عمیق میشود .

اشتراك عینی منافع که اکنون بین نیروهای اجتماعی مختلفی بوجود آمده ، که ازسیاست انحصارات آسیب می بینند ، بنیاد استواری را برای جنبش دموکراتیك تشکیل میدهد وضمنا این اشتراك گرایشی دارد بسوی اینکه قشرهای تازه ای اززحمتکشان ومسائل تازه ای را دربرگیرد .

یکسلسله ازخصوصیات بارز پیوندی که امروزمیان مبارزه درراه دموکراسی ومبارزه درراه سوسیالیسم وجود دارد شایان ذکر است .

اول : بطوریکه میدانیم در جریان تکامل انقلاب بورژوا دموکراتیک وتبدیل آن بانقلاب سوسیالیستی ، مطابق باهدفهای مختلف دو انقلاب ـ ناگزیر تغییراتی در اتحاد میان طبقات روی میدهد . ولی در جریان پیشروی دموکراتیک بسوی سوسیالیسم اتحادهای عمده ایکه در جریان مبارزه مشترک در راه خواستهای دموکراتیک پدید میگردد ـ تالحظه ساختمان جامعه سوسیالیستی پایدار میماند . در تزهای مصوبه کنگره دهم حزب کمونیست ایتالیا در مورد این مسئله گفته میشود : " در مبارزه علیه انحصارات بزرگ وبرای توسعه بخشهای (سکتورهای) اقتصاد دولتی مشمول کنترل دموکراتیک ، میتوان باگروههای اجتماعی دیگری هم همکاری کرد یعنی علاوه بر کارگران کشاورزی ودهقانان زحمتکش بابخش قابل ملاحظه ای از قشرهای متوسط مولد و مهندسان ومتخصصین فنی وروشنفکران نیز میتوان همکاری کرد . بنابراین استراتژی اتحادهائی که طبقه کارگر دنبال آنست گرایشی بسوی تکامل در مقیاس تازه ووسیعتر دارد که برای آینده نیز نتایجی در برخواهد داشت . بطور مشخص این امکان وضرورت وجود دارد که در ساختمان جامعه آینده قشرهای اجتماعی مختلفی که از پرولتاریا ودهقانان تهیدست دورهستند ، شرکت کنند . بدینطریق وجود احزاب سیاسی مختلف در جامعه سوسیالیستی ناشی ازیکنوع تاکتیک زیرکانه نیست بلکه نمود اراوضاع واحوال جدیدیست که در آن گروههای اجتماعی مختلف بمنظور ساختمان جامعه نوین مبتنی برکار ، مبتنی بر محو استثمار سرمایه داری ، برعدالت اجتماعی وصلح بایکدیگر متحد شده اند وهریک مطابق بانظریات ایدئولوژیک خود برای نیل باین هدف ، باهم همکاری میکنند " .

یک چنین نظریه ای درباره اتحادهائی که طبقه کارگر در راه تکامل دموکراتیک بسوی سوسیالیسم در پی آنست باد عاوی تئوریک وسیاسی ایدئولوژی رفرمیستی سوسیال دموکراسی واپورتونیسم ـ رویزیونیستی تمایز ماهوی ذارد .

بطوریکه میدانیم تاکتیک سوسیال دموکراتها که همراه سیاست اعمال تبعیض در مورد کمونیستها سیاست انشعاب طبقه کارگر ونیروهای دموکراتیک را نیز پذیرفته میدانند تاکنون کاررا به پشتیبانی ازبلوک حاکم قدیمی ، که مبین منافع گروههای انحصارگراست ، منجر ساخته است . ولی هدف سیاست کمونیستها برعکس ، منفرد ساختن این گروههابمنظور ایجاد بلوک حاکم جدیدی است متکی بروحدت طبقه کارگر وتمام نیروهای دموکراتیک .

ایدئولوژی سوسیال دموکرات ها ، که تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی است ، در آخرین تحلیل نظریه کلیسائی را درباره دموکراسی برسمیت میشناسد . این نظریه ازحدود تصدیق لفظی و صوری اختلاف بین دموکراسی ودیکتاتوری فراتر نمیرود وچیزی جز ریا وسالوسی فاحش نیست ، زیرا آن نیروهای سیاسی راکه برای حفظ منافع گروههای انحصارگرآزادیهارا بی هیچ تزلزل محدود میسازند وحتی بهتاسیسات دموکراتیک نیز تجاوزمیکنند ـ نیروهای دموکراتیک بحساب میاورد و برعکس دموکراتیسم کمونیست هارا براین اساس که تئوری آنها اصل دیکتاتوری را تائید میکند ، نفی مینماید . ضمنا طبق معمول انکارمیشود که نظریه علمی دیکتاتوری پرولتاریا درماهیت امر عبارتست از اعمال رهبری طبقه کارگر درجریان ساختمان جامعه نوین ، انکارمیشود که این رهبری برای توده زحمتکشان همیشه دموکراسی اساسی تری را درقیاس باهرگونه دموکراسی بورژوائی تامین میکند وسرانجام انکارمیشود که این رهبری میتواند برحسب شرایط تاریخی مشخص اشکال بکلی مختلفی بخود بگیرد . درشرایط پیشروی دموکراتیک بسوی سوسیالیسم طبقه کارگر میتواند ازطریق بسط مبارزه دامنه دار دموکراتیک وضد مونوپولیستی وتشکیل بلوک حاکم جدید نقش خود را بعنوان رهبر سیاسی

باجلب موافقت نیروهای دموکراتیک بمشارکت فعال تمام متحدین خود ، ایفاکند .

خصوصیت دیگرارتباط متقابل میان مبارزه درراه دموکراسی ومبارزه درراه سوسیالیسم آنست که مبارزه درراه دموکراسی امروزدیگرنمیتواند فقط بدفاع ازآزادیهای موجود وتاسیسات دموکراتیک موجود منحصرباشد . تجربه جنبش عمومی دموکراتیک بمبارزه درراه دموکراسی خصلت مبارزه در راه توسعه دموکراسی درکلیه شئون زندگی اجتماعی بخشیده است .

درتزهای کنگره دهم حزب کمونیست ایتالیاکه دربالابآن اشاره شد گفته میشود : " ... پیشاهنگ سیاسی پرولتاریادرراتوسعه دموکراسی سیاسی ... ، درراه بسط دامنه دموکراسی ازحیطه مناسبات سیاسی به حیطه مناسبات اقتصادی واجتماعی ، که موجبات برابری واقعی افرادرافراهم میسازد ، مبارزمیکند . مبارزه درراه دموکراسی ، اگردراین جهت بسط نیابد ، ممکنست بی ثمر و موهوم ازکار درآید . درحال حاضر درایتالیاوضعی وجود داردکه درآن دموکراسی برای تامین موجودیت وتکامل خود باید شامل ساختمان (استروکتور) اقتصادی جامعه هم باشد ، وراه را برای ساختمان جامعه متحدی بازکندکه تقسیم بندی طبقاتی را براندازد وآزادیهای انسان زحمتکش را برپنیادتازه ای استوار سازد " .

حصول این مقصود انجام یکسلسله نبردرا درراه تحولات پیگیر وتدریجی اقتصادی وسیاسی ایجاب میکند ، ولی درجریان این تحولات شاخص وراهنمای دائم همان تحکیم وتکامل جنبش دموکراتیک وسیع ونیرومند توده ها خواهد بود . وجود همین شاخص وراهنما است که درعین حال به پیشاهنگ طبقه کارگر امکان میدهد ، درصورتیکه گروههای ارتجاعی بورژوازی برای سدکردن راه پیشرفت سیاسی واجتماعی بعملیات قهریه توسل جویند ، روش خود را معین نماید . جنبش دموکراتیک ایتالیادرجریان تکامل خود توانسته است درموارد مختلف درقبال تلاشهای ارتجاع برای توسل بعملیات قهریه ، بااحرازموفقیت ایستادگی کند . پالمیروتولیاتی درکنگره دهم حزب یادآورشدکه : " مشی ما درهراوضاع واحوالی آنستکه توده هارا به اقدام دعوت کنیم وبکمک این اقدام توده ای جدی ترین مخاطرات را برطرف سازیم . ماهمیشه وجود پیوند دائم ومحکم باتوده هارا بعنوان آمادگی برای دفع موفقیت آمیز هرگونه تلاش ماجراجویانه ارتجاع ، تلقی کرده ایم " .

درکشور سرمایه داری رشد یافته ای نظیر ایتالیاتصوراینکه نیروهای متجاوزبورژوائی رامیتوان بدون نبردهای سخت ازمواضع انان بیرون راند ، تصور باطل ونادرستی است . ولی درعین حال روشن کسانی هم که مایلند پیشاهنگ انقلابی را درلاک خود محدود سازند وبا انتظاراینکه دراثر یک معجزه حوادثی بوقوع پیوندد که شرایط کنونی مبارزه راتغییر دهد ، پیوند پیشاهنگ انقلابی را باجنبش دموکراتیک قطع کنند ــ روش بی ثمروسکتاریستی است .

نکته ای راکه لنین درکتاب " چه بایدکرد ؟ " گوشزد ساخته نباید ازنظر دورکرد . لنین مینویسد : " خود را " پیشاهنگ " وواحد پیشروناميدن کافی نیست ــ باید اعمال نیز طوری باشد که تمام واحدهای دیگرهم ببینند ومجبور باشند اعتراف کنندکه مادرصف جلوحرکت میکنیم " .

پیشروی دموکراتیک بسوی سوسیالیسم درکشورهای سرمایه داری رشد یافته تحقق اصل همزیستی مسالمت آمیزرا میسر میسازد (که ضمنا درنقطه مقابل آن (همزیستی) انتخاب دیگری وجود ندارد مگرفلاکت جنگ هسته ای که کمونیست ها موظفند تمام نیروی خود را برای پیشگیری آن بکاربرند) . همان عواملی که امروزمیان مبارزه درراه دموکراسی ومبارزه درراه سوسیالیسم پیوند ناگسستنی برقرارمیسازند ، این دومبارزه را نیز بامبارزه علیه امپریالیسم ومبارزه درراه صلح پیوند میدهند .

این نظریه کمونیستهای ایتالیا هم با تجربه جنبش کارگری در ایتالیا و هم با درسهای جنبش جهانی کمونیستی مطابقت دارد و مشی است که در اسناد جلسات مشاوره جهانی اخیر احزاب نیز تصریح شده است .

پژوهش خاصی که ما بمنظور بررسی عمیقتر مسئله تحکیم پیوند ارگانیک میان مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه سوسیالیسم انجام دادیم (باتوجه باهمیتی که این امر برای کار علنی ما دارد) ، ناشی از ضرورت یافتن راه حلهائی بوده است که با شرایط اقتصادی و سیاسی ـ واقعیت عینی محیط زندگی ما مطابقت داشته باشد .

همین وظیفه ، بعقیده ما ، ـ با تغییر شکلهای لازم در تاکتیک سیاسی ـ در برابر احزاب کمونیست سایر کشورهای سرمایه داری اروپا نیز قرار دارد . تبادل تجربه در مورد این مسئله با احزاب این کشورها برای همه سودمند خواهد بود . رفیق تولیاتی در گزارش خود به کنگره دهم حزب کمونیست ایتالیا گفت : " پیشروی بسوی سوسیالیسم وظیفه ایست که امروز در کشورهای ـ سرمایه داری رشد یافته پدید میگردد . این وظیفه آسان نیست ، زیرا این پیشروی باید در شرایطی صورت گیرد متمایز با شرایط کشورهائی که اقتصاد آنها بطور عمده زراعی بود و در سازمان سیاسی آنها غالبا از تاسیسات دموکراتیک خبری نبود . بنابراین باید پژوهشهائی انجام گیرد و مشی برای عمل اتخاذ شود که نه فقط موجبات تحقق تئوری ما را فراهم سازد ، بلکه این تئوری را در عین حال بسوی کمال ببرد و آنرا صیقل دهد . باید واقعیت عینی مجموعه زندگی اجتماعی را هرچه بهتر شناخت تا بابرقراری پیوند محکم با توده زحمتکشان وسائل لازم برای دگرگونی این واقعیت فراهم شود " .

*

ماده اول دستور روز تبادل نظر متضمن بسیاری مسائل مبرم نظری و عملی مبارزه در راه دموکراسی و سوسیالیسم بود که احزاب کمونیست و کارگری جهان در فعالیت خود با آنها برخورد میکنند و آنها را حل مینمایند . بیرامون اکثر این مسائل بحث و مذاکره مفصل بعمل آمد . سخنرانان در جریان بحث بتوصیف بحران دموکراسی کنونی بورژوائی ، که جزئی از بحران عمومی سرمایه داریست توجه خاص معطوف داشتند و خاطرنشان ساختند که :

سرمایه انحصاری در همه جا به تعرض دامنه داری علیه تاسیسات دموکراتیک و حقوق زحمتکشان مشغول است .

این تعرض با اشکال گوناگون انجام میگیرد . گرایش بسوی محدود کردن و از بین بردن آن حقوق سیاسی و اجتماعی مردم ، که زمانی دموکراسی بورژوائی بوجود آن مباهات میکرد ، شدت مییابد . کشش بورژوازی امپریالیست بسوی اشکال الیگارشی حکومت محتوی دموکراتیک فعالیت تاسیسات اجتماعی و سیاسی را از بین میبرد . تلاشهائی بعمل میآید برای اینکه اهمیت و نقش ارگانهای انتخابی ملت در زندگی جامعه بورژوائی هرچه بیشتر کاهش پذیرد و در عوض قوه مجریه ، که مجری مطیع اراده انحصارات است بی حد و حصر تشدید میگردد . در بسیاری از کشورها گرایش بسوی استقرار رژیم حکومت فردی آشکار میشود .

شرکت‌کنندگان در تبادل نظر ضمن بحث درباره اشکال مشخص اعمال ضد دموکراتیک سرمایه داری انحصاری کنونی خاطرنشان کردند که ازمیان تنوع این اشکال وتنوع شرایطی که درکشور های مختلف بوجود میاید یک قانون عینی عمومی پدید میگردد که معلول خصوصیات مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری است ، وصفت مشخصه این مرحله همانطورکه دراعلامیه سال ۱۹۶۰ ـ جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری ذکر شده عبارتست از تشدید پروسه استقرار رژیمهای فاشیستی ودرآمیختن اسلوب های دیکتاتوری حکومت باپندارهای پارلمانتاریسم .

درنظرگرفتن این خصلت رابطه میان فعالیت ضد دموکراتیک ومرحله کنونی تکامل سرمایه داری شرط بسیارمهمی است برای ارزیابی اهمیت ووظائف واسلوبهای مبارزه درراه دموکراسی ، مبارزه ایکه اکنون زحمتکشان واحزاب آنها انجام میدهند . سخنرانان باتفاق خاطرنشان ساختندکه :

برای کمونیست ها مبارزه درراه دموکراسی یک شعارتبلیغاتی ودست آویز تاکتیکی مناسب درجدال طبقاتی نیست ، بلکه یک امرحیاتی وجزء لاینفک مبارزه درراه سوسیالیسم است .

طبیعی است که درهرکشوربرحسب شرایط مشخص آن وظائف مبارزه درراه دموکراسی اشکال مختلف بخود میگیرد . مثلا کمونیست های اسپانیاازاحیای دموکراسی ازطریق تضعیف وتلاشی دیکتاتوری فاشیستی درشرایط تکامل مسالمت آمیز سخن میگویند ، کمونیست های یونان برنامه تحول دموکراتیک را درکشورخود مطرح میسازند ، کمونیست های ایتالیا ازتکامل وتوسعه مبارزه صحبت‌میکنند وغیره . بهمین طریق رابطه‌میان مبارزه درراه دموکراسی ومبارزه درراه سوسیالیسم نیز درکشورهای مختلف اشکال گوناگون بخود میگیرد .

ولی سخنرانان خاطرنشان ساختند که این‌مبارزه درتمام موارد وباوجود هرگونه تنوع اشکال و اهمیت آن بامبارزه درراه سوسیالیسم پیوند ناگسستنی دارد واین پیوند را باید همواره تقویت‌کرد وتوسعه داد .

شرکت‌کنندگان درتبادل نظر بحث مفصلی درباره حدود وشعوروطرق مبارزه درراه توسعه دموکراسی درچارچوب جامعه کنونی سرمایه داری ، انجام دادند وضمنا درمرکز بحث مسائل زیر قرارداشت :

مفهوم واهمیت مبارزه درراه رفرمهای اساسی (Les reformes de structure)
چیست ؟ این رفرمها درپرنامه عمومی مبارزه احزاب طبقه کارگردراه سوسیالیسم چه جائی راشغال میکنند ؟

بطوریکه میدانیم " رفرمهای اساسی " اکنون درپرنامه عمل بسیاری ازاحزاب کمونیست کشور های سرمایه داری قید شده است ، ولی همه احزاب این فرمول را ، که ازطرف رفقای ایتالیائی پیشنهاد شده ، بکار نمیبرند .

م . آسکارات (Ascarate) بخصوص‌بخش " رفرمهای اساسی " برنامه حزب کمونیست اسپانیارا تشریح کرد وگفت منظور ازاین رفرمها دراسپانیاقبل ازهرچیزاصلاحات ارضی واتخاذتدابیرد موکراتیک علیه انحصارات است . ضمنا این تدابیر دموکراتیک حائز اهمیت خاصی است زیراسرمایه انحصاری دولتی دراسپانیابطورعمده دردوران دیکتاتوری فرانکو رشدکرده و بخش (سکتور) دولتی درخدمت الیگارشی مالی قرارداد . وقتی دراسپانیاحکومت دموکراتیک

مستقرگردد. این بخش نیرومند دولتی میتواند بوسیله ای برای دفاع ازمنافع خلق بدل شود .

درباره مسئله مربوط به جای رفرمهای اساسی درمبارزه عمومی احزاب طبقه‌کارگر نیزتبادل نظرجالب بعمل آمد . رفقای فنلاندی ازجمله مسئله مهمی را درباره توام کردن مبارزه درراه رفرمهای اساسی بامبارزه درراه خواستهای مستقیم زحمتکشان مطرح ساختند .

تواومی‌نن (Tuominen) خاطرنشان کردکه درفنلاند اندیشه ملی کردن درمیان طبقه کارگر انعکاس وسیع پیدا نکرد . تجربه ایکه دراین‌زمینه درفنلاند وجود داردبیاست دستمزد وسیاست اجتماعی بنگاهها وموسسات دولتی مربوط است ، موفقیتی را دراینمورد نشان نمیدهد .

لهن (Lehen) یکی دیگر ازمارکسیستهای فنلاندی درباره دشواریها ئیکه جلب قشرهای متوسط اهالی بسوی طبقه‌کارگربکمک شعارمبارزه درراه رفرمهای اساسی دربرد اردسخن شرحی بیان داشت وگفت قشرهای متوسط باین مسائل واین شعارهاتوجه زیادی نشان نمیدهند وخواهند درراه منافع مستقیم خود مبارزه کنند وازطبقه کارگر وحزب آن چنین انتظاری دارند .

رفقای ایتالیائی معتقدند که قائل شدن چنین اختلافی میان اهمیت مبارزه درراه رفرمهای اساسی وازجمله ملی کردن ومبارزه درراه خواستهای مستقیم طبقه‌کارگر وتوده مردم صحیح نیست . آنهامتذکر شدندکه البته‌صحیح است‌که‌مبارزه درراه خواستهای مستقیم توده‌های مردم مثلا درراه خواستهائی نظیرافزایش دستمزد وبهبود شرایط زندگی وغیره زودتر درمیان مردم انعکاس پیدا میکند . ولی این‌مبارزه ، درصورتیکه‌ما نتوانیم نظام اقتصادی کشوررا بطرز اساسی تغییر دهیم ، حتی درمورد خواستهای مستقیم نیزنمیتواند تامین کننده موفقیتهای کافی باشد . وظیفه‌ما آنستکه مبارزه درراه خواستهای مستقیم را بامبارزه درراه هدفهای سیاسی عمومی تر ودرراه رفرمهای اساسی توام سازیم .

برنس (Burns) ضمن موافقت باتوصیف محتوی مبارزه درراه رفرمهای اساسی مسئله تدقیق خود این اصطلاح رامطرح ساخت وگفت این اصطلاح ازنظر دورنمای عمومی مبارزه در راه سوسیالیسم بسیارغیر دقیق است . اولا واضح است‌که‌این اصطلاح‌ملی کردن صنایع را دربرمیگیرد . ولی آیا طبقه کارگر میتواند ازطریق " رفرم " وفقط بکمک تاسیسات دمکراتیک ملی کردن را عملی سازد ؟ تجربه حزب کمونیست انگلستان نشان‌میدهدکه پارلمان انگلستان فقط پس‌ازسی سال مبارزه معدنچیان زغال سنگ وکارگران راه آهن تدابیری برای ملی کردن اتخاذکرد . ازطرف دیگر واژه " اساسی " (de Structure) نیز دقیق نیست زیرا اقداماتی که درانگلستان برای ملی کردن بعمل آمد تناسب قوای میان سرمایه انحصاری و زحمتکشان را تغییر ندادوتاثیرش دراساس‌سازمان دولتی سرمایه داری انحصاری ازاینهم کمتر بود . اصطلاح " رفرمهای اساسی " این‌تاثیررا بوجود میآوردکه گویا چنین‌رفرمهائی ساختمان طبقاتی یا طبیعت سرمایه داری انحصاری را بدون روی کارآمدن طبقه‌کارگرتغییرمیدهد وگویا اجرای عده‌هرچه بیشتر ازاینقبیل رفرمهاکشوررا بخودی خود بسوی سوسیالیسم میبرد . درحالی آنکه روشن است‌که‌هیچ رفرم اساسی ، باآنکه عملی هم میشود ، مع‌الوصف قدرت سرمایه انحصاری را ازبین‌نمیبرد .

برنس ازطرف دیگرهنمود لنین را یاد آوری کردکه‌میگوید برای تحقق انقلاب وجلب توده های عظیم بسوی انقلاب براساس‌تجربه مبارزه خود توده‌ها باید همواره درجستجوی اشکال تازه ای بود .

برنس گفت بنظرمن اهمیت عمده سیاسی مبارزه در راه رفرم ، اعم ازاینکه نام آن رفرمهای اساسی باشد یانه ، درهمین است ، مبارزه شعورطبقاتی طبقه کارگررا تقویت میکند . البته خواست های مربوط به رفرم که طبقه کارگرد رراه آن مبارزمیکند درکشورهای مختلف ودرزمانهای مختلف تغییر میکند . این خواستها بدون شك درشرایط ایتالیاباخواستهائی که درشرایط انگلستان مطرح میشود ، متفاوت است . ولی دراین مطلب هم تردیدی نیست که تحقق هرخواستی معیار نیروی طبقه کارگراست وبدست آوردن حقوق دموکراتیك تازه میتواند امکانات تازه ای برای مبارزه بعدی طبقه کارگر بوجود آورد .

رفقای ایتالیائی در دفاع ازاصطلاح " رفرم های اساسی " سخن گفتند ومخالف آن بودند که میان این اصطلاح ومفهوم ملی کردن علامتمساوی گذاشته شود ، زیرا ملی کردن تمام رفرم های اساسی را دربرنمیگیرد (مثلا درشرایط ایتالیا ، اسپانیا وبرخی کشورهای دیگر ، اصلاحات ارضی نیز جزواین رفرم هاست) . ازطرف دیگر رفقای ایتالیائی ازاصطلاح " رفرم " نیز دفاع کردند (درمقابل مثلا اصطلاح " دگرگونی وتحول ") . آنها خاطرنشان ساختند کها " رفرم " را مرجح میدانیم ، زیرا این کلمه بهتر از هرکلمه دیگر خصلت گذرا ، موقت وناتمام این دگرگونی ها رامنعکس میسازد . کمونیست های ایتالیانیزمثل کمونیست های انگلیس وسایر کمونیست ها همیشه این فکررانفی کرده اندکه گویا تنها ازراه رفرم میتوان بسوسیالیسم رسید . این فکر رفرمیستی است وهرکس ازآن دفاع کند اورا باید رفرمیست نامید . ما همیشه این نظریه راانتقادکرده وآنرا مردود دانسته ایم . ماچنین عقیده ای نداریم که گویا ازطریق رفرمهای اساسی میتوان بسوسیالیسم رسید ، ولی ما برآنیم که درنتیجه مبارزه موفقیت آمیز درراه انجام رفرمهای اساسی سنگرهای مهمی برای مبارزه آینده بدست خواهیم آورد . رفرمیست ها معتقدندکه بارفرم میتوان بسوسیالیسم رسید وباینجهت پس ازتحقق رفرمهای معین باید متوقف شد . ولی ما در استراتژی وتاکتیك خود تحقق رفرمهای معین را فقط برای آنکه بتوانیم بیشتر به پیش برویم ضروری میدانیم . ازاین لحاظ میتوان گفت که رفرمهای اساسی نقش مراحل معینی را درپروسه دگرگونی وتحول عمیق تمام نظام اجتماعی واقتصادی ایفامیکنند .

اردشیر آوانسیان یکی ازمارکسیست های ایران خاطرنشان ساخت کهمبارزه درراه رفرمهای اساسی ورفرمیسم بکلی مطالب مختلفی هستند . هیچ کمونیستی معتقد نیست که تحقق چنین رفرمهائی بخودی خود میتواند به پیروزی سوسیالیسم منجرگردد . درایتالیاکه جنبش برای رفرمهای اساسی دامنه بسیاروسیع بخود گرفته ، ما برعکس ناظر مبارزه بسیار حاد وبسیارشدیدی هستیم کهتوده زحمتکشان تحت رهبری حزب کمونیست انجام میدهند . زیراوقتی میدان عمل سرمایه انحصاری دریکرشته محدود میشود ، دررشته های دیگر بفعالیت می پردازد . علاوه برآن سرمایه داری دستگاه دولتی ، ارتش ، پلیس ، زندان وغیره دارد .

ولی درعین حال مانمیتوانیم باهمیت مبارزه درراه رفرمهای اساسی کم بها دهیم ، زیرااین رفرمهافعالیت سرمایه انحصاری را محدود میسازد وموجب تضعیف آن وبالنتیجه موجب ایجاد شرایط مساعدتری برای مبارزه طبقه کارگردرراه سوسیالیسم میگردد .

درجریان تبادل نظر خاطرنشان شدکهمبارزه درراه توسعه دموکراسی وازجمله درراه انجام رفرمهای اساسی وتوسعه دامنه جنبش ضد مونوپولیستی وتقویت رهبری پرولتاریادراین جنبش عواملی هستندکه باحزاب کمونیست امکان میدهند که مسئله مربوط به

درآمیختن طرق مسالمت آمیز وغیرمسالمت آمیزگذار به سوسیالیسم
وپیروزی انقلاب سوسیالیستی

نیز امروزپیشنهاد جدید مطرح گردید .

برنس درباره امکانات گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم درانگلستان شرحی بیان داشت و گفت بطوریکه میدانیم حزب کمونیست انگلستان مدتها پیش یعنی درسال ۱۹۵۱ برنامه " راه بریتانیا برای رسیدن بسوسیالیسم " را تدوین کردکه درآن گفته میشودکه درانگلستان گذار بسوسیالیسم ، اگر دشمن طبقاتی اجبار توسل به سلاح را بوجود نیاورد ، میتواند بدون تصادم مسلحانه انجام گیرد . شرط اساسی برای اینکارتامین اتحاد میان طبقه کارگروسایر قشرهای مردم است ، اتحادی که بحدکافی نیرومند باشدکه بتواند تمام تلاشهای امپریالیست هارا برای جلوگیری ازاقدام دموکراتیک کشور ، عقیم گذارد . این نظریه دراعلامیه ۱۹۵۷ جلسه مشاوره احزاب کمونیست وکارگری ونیز دراعلامیه سال ۱۹۶۰ جلسه مشاوره ۸۱ حزب کمونیست وکارگری تائید شده است .

شرکت کنندگان درتبادل نظر تاکید کردندکه

ایجاد سیستم اتحادهای طبقاتی وتوانائی پرولتاریاوحزب آن برای اتحاد قشرهای اجتماعی مختلف تحت ستم انحصارات ، برپایه خواستهای عمومی دموکراتیک وسوسیالیستی

درامر گسترش جنبش توده ای ضد مونوپولیستی نقش قاطع ایفامیکند .

سخنرانان ضمن تحلیل این مسئله بویژه خاطرنشان میساختندکه تمرکزروزافزون قدرت اقتصادی وسیاسی انحصارات وسیاست ارتجاعی داخلی وخارجی آنان شرایط عینی برای اتحاد توده های خلق دریک جبهه دموکراتیک واحد پدید میآورد .

مسئله ایکه باسیستم اتحادهای طبقاتی تامین کنندهٔ پیشروی مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم ارتباط ناگسستنی دارد عبارتست از سازمان حکومتی که قادربه تامین این پیشروی باشد . شرکت کنندگان تبادل نظربا اتفاق خاطرنشان ساختندکه حکم اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم درباره اینکه محتوی دوران گذار ازسرمایه داری بسوسیالیسم چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند باشد ، تمام وکمال بقوت خود باقیست . درعین حال بحث پرشوری بعمل آمد درباره اینکه :

اوضاع احوال کنونی ودر درجه اول گرایش کم راه خود را بسوی ایجاد جنبش وسیع ضد مونوپولیستی بازمیکند ، چه نکات تازه ای درمبارزه بخاطر دیکتاتوری پرولتاریا وارد میسازد ؟

رفقای ایتالیائی ضمن توضیح فکر خود درباره امکان تغییر محتوی دیکتاتوری پرولتاریادر شرایط کنونی متذکر شدند که دراینمورد سخن برسرپایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریاست .

ل . گروپی (L.Gruppi) گفت : بهنگام انقلاب اکتبرپایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا اتحاد طبقه کارگرباد هقانان تهیدست وسپس درعین حال بادهقانان میانه حال بود . ولی اکنون درمبارزه ضد مونوپولیستی بخاطر تامین دموکراسی ، که بامبارزه درراه سوسیالیسم ارتباط محکم دارد ، میتوان سیستم اتحادهای طبقاتی وسیعتری را بوجود آورد . بهمین مفهوم استکه ما از امکان تغییر درمحتوی دیکتاتوری پرولتاریا سخن میگوئیم ومنظور ما دورنمائی استکه ما برای گذار بسوسیالیسم درپیش داریم .

آنچه تغییرنمیکند ونمیتواند تغییر کند همان نقش رهبری طبقه کارگروپیشوائی (هژه مونی) است کهبدون وجود آن سخنی هم درباره ساختمان سوسیالیسم نمیتواند درمیان باشد .

م . آسکاراف گفت من موافقم که در شرایط کنونی پایه اجتماعی رهبری دولتی جامعه ازطرف طبقهکارگر ، توسعه می یابد . ولی این نکته تمام وکمال درخودنظریه لنینی دیکتاتوری پرولتاریا قید شده است . برای درك میزان ظرفیت ونرمش این نظریه نقل گفته معروف لنین زائد نخواهد بود :

" اشکال دولتهای بورژوائی فوق العاده متنوع ولی ماهیت آنها یکی است : همه این دولتها باین شکل یا آن شکل ، ولی درتحلیل آخر بطورحتم دیکتاتوری بورژوازی هستند " .

دراینجافکرتنوع اشکال دولتهای بورژوائی درارتباط بادرجات مختلف وسعت پایه اجتماعی آن مطرح است (دامنه وسیع تنوع این اشکال را درنظرمجسم کنید) . لنین درادامه سخن میگوید :

" گذار ازسرمایه داری بهکمونیسم ، البته نمیتواند بافور وتنوع فوق العاده اشکال سیاسی همراه نباشد ... " . لنین تنها از " تنوع " اشکال سیاسی سخن نمیگوید ، بلکه " فور " این اشکال را نیز خاطرنشان میسازد . وماهیت آنهاهم یکیست : دیکتاتوری پرولتاریا . لذا این اندیشه که اعمال رهبری ازطرف طبقه کارگر میتواند برائتلاف بسیاروسیع نیروهای اجتماعی مبتنی باشد ، تمام وکمال دراین تعریف دیکتاتوری پرولتاریا داخل میشود .

من درعین درك محتوی فکر رفقای ایتالیائی ، درمصلحت آمیز بودن شکل بیان این فکر تردید دارم . زیراصراحت وروشنی اصطلاح نیز دراینجا اهمیت اندك ندارد . برای مااسپانیائی ها ذکرعبارت " تغییرمحتوی " معنایش باعبارت " تغییر پایه اجتماعی " فرق دارد . باینجهت بنظرمابهتراست بخصوص ازامکان توسعه پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریاصحبت شود تا هیچگونه تردیدی بوجود نیاید که طبقهکارگر بهنگام ساختمان جامعه سوسیالیستی باید رهبری دولت را به عهده داشته باشد .

ارد شیر آوانسیان : آیامحتوی وماهیت دیکتاتوری پرولتاریا تغییر کرده است ؟ بدون شك نه . آنچه تغییرکرده ودرآینده بازهم میتواند تغییرکند فقط اشکال دیکتاتوری پرولتاریا وپایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریااست .

لنین نوشته است : " دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از مبارزه طبقاتی پرولتاریای پیروزمندکه قدرت سیاسی را بدست آورده ، علیه بورژوازی شکست خورده ، ولی نابود نشده وازبین نرفته وازمقاومت بازنایستاده ، علیه بورژوازی کهمقاومت خود را تشدیدکرده است . دیکتاتوری پرولتاریا ـ شکل خاصی ازاتحاد طبقاتی میان پرولتاریاوپیشاهنگ زحمتکشان ازیکسو وقشرهای کثیرالعده غیر پرولتری زحمتکشان (خرده بورژوازی ، کاسبکاران خرده پا ، دهقانان ، روشنفکران وغیره) یعنی اکثریت زحمتکشان ازطرف دیگر ، اتحاد آنان علیه سرمایه ، برای سرنگونی کامل سرمایه ودرهمشکستن کامل مقاومت بورژوازی ودفع تلاش بورژوازی برای احیاء سرمایه داری ، اتحاد بمنظوراستقراروتحکیم قطعی سوسیالیسم است " .

پس دردیکتاتوری پرولتاریا تکیه اساسی بروی اعمال قهر نیست ، بلکه بروی دموکراسی است . دیکتاتوری پرولتاریا شکل عالی دموکراسی درقیاس باهرنوع دموکراسی بورژوائی است . وظیفه اساسی آن جلب میلیونهاتن ازتوده مردم بساختمان جامعه نوین وتامین دگرگونی هاوتحولات اساسی اجتماعی وپیشرفت سریع نیروهای مولده وفرهنگ وداناش است . واما درمورد اعمال فشار درسیستم دیکتاتوری پرولتاریا باید گفت کهاین امر جنبه موقتواجباری دارد وواکنشی است درقبال

اعمال فشارسرمایه داری .

بلشویک ها ازهمان آغاز انقلاب مسئله توسعه پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا وازجمله تشکیل دولت چند حزبی را مطرح ساختند . مید انیم که درنخستین هیئت کمیسرهای ملی علاوه بر بلشویک ها سوسیال رولوسیونرهای چپ نیز شرکت داشتند که سپس راه توطئه ضد انقلابی درپیش گرفتند وبهمین جهت هم تود مخلق دست رد برسینه آنان گذاشت . تکامل منطقی دیکتاتوری پرولتاریا در تجربه اتحاد شوروی منعکس است . ما میدانیم که اکنون در اتحاد شوروی مسئله دولت عموم خلق مطرح شده است وبعبارت دیگرمسئله دیکتاتوری پرولتاریا عملا منتفی میشود . واما دولت عموم خلق دولتی است که زمینه را برای زوال دولت بطورکلی فراهم میسازد .

اکنون تناسب قوا درجهان بسود سوسیالیسم ، دموکراسی وانقلاب ملی درتغییراست وپایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا در شرایط کنونی بدون تردید وسیعتر ازسابق خواهد بود .

دراینجا این مسئله مطرح شد که چرا اکنون مارکسیست ها اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا " را کم بکار میبرند ؟ علت این امر آنستکه گرچه اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا " بعنوان یك مفهوم علمی وسیاسی بقوت خود باقیست ، ولی خود لفظ " دیکتاتوری " درمیان مردم عادی جهان — وجهه ندارد . رژیم دیکتاتوری خونین هیتلر ، موسولینی ، فرانکو ، سالازار وسیاری ازمامداران مستبد وخودکام در آسیا باعث نفرت بیزاری توده عظیم مردم شده است . بهمین جهت اندیشه آزادی ودموکراسی بیش ازهر چیزد رمیان ملل وجهه دارد . این مفاهیم محتوی وسیعتری دارند ونقتنها طبقه کارگرپلکه عده بسیار زیادی ازنمایندگان دهقانان وپیشه وران وروشنفکران وقشرهای متوسط بدنبال این مفاهیم میروند .

باید این نکته راهم افزودکه دشمنان ما دهها سال است مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا راتحریف کرده وآنرا مورد انواع بهتانها قرارداده اند . بدینطریق هنوزافرادبسیاری ، حتی درمیان — زحمتکشان ، نیزوجود دارند که مفهوم واهمیت واقعی دیکتاتوری پرولتاریابرایشان روشن نیست . مگر رسوم کیش شخص پرستی کمك نکردکه افراد مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا رابصورت تحریف شده درك کنند ؟ مگر اشتباهات سکتاریستی دوران گذشته درداخل احزاب باین امرکمك نکرد ؟ باینجهت کمونیست ها شعارهای خومتر وجبهه تری نظیر دموکراسی ، آزادی ، سوسیالیسم واستقلال ملی رامطرح ساختند . این شعارها صدها میلیون زحمتکش وقشرهای مختلف جامعه را درمبارزه برای صلح وپیشرفت جامعه متحد میکنند .

س . درنبرگ (S. Dernberg) ضمن تشریح تجربه جمهوری دموکراتیك آلمان درباره توسعه پایه اجتماعی دولت پرولتری گفت البته خصوصیات اساسی تکامل انقلابی مارانباید ازنظردورکرد . بطورکلی میدانیم نقطه مید " تکامل انقلابی ما عبارت بود ازتاروومارشدن فاشیسم درجنك واکنون ما مسئله طرق پیشروی مسالمت امیز بسوی سوسیالیسم را بررسی میکنیم . مع الوصف روشن است که تجربه ما باوجود تمام خصوصیات آن شایان توجه است .

درد وران تحولات دموکراتیك ودردوران ساختمان سوسیالیسم درجمهوری دموکراتیك آلمان اتحاد طبقه کارگر باتمام دهقانان عملی میشد . کولاك ها امکان یافتند واردکئوپراتیوهای تولیدی شوند . قشرهای متوسط شهری بساختمان سوسیالیسم جلب شدند واین امر درشرایط آلمان ، که طبق آمارسال ۱۹٤٥ عده افراد قشرهای متوسط شهری ازعده دهقانان بیشتر بود ، اهمیت فراوان داشت . ناگفته نماندکه اکنون درآلمان غربی وبرخی ازکشورهای سرمایه داری دیگر

نسبت قشرهای متوسط شهری بازهم زیاد ترشده است .

ولی آیا این وضع بماحق میدهد ازتغییر محتوی دیکتاتوری پرولتاریا سخن گوئیم ؟ ظاهرا بهر حال دقیقتر است بخصوص ازتوسعه پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته شود .

لنین یکسلسله اظهارنظرد ارد درباره اینکه مهمترین عامل برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست ازبرقراری اتحاد محکم میان طبقه کارگر وقشرهای خرده بورژوازی واقناع وجلب این قشرها بساختمان سوسیالیسم . درشرایط روسیه خرده بورژوازی بطورکلی بدهقانان محدود میشد ومبارزه حادطبقاتی دراغازفقط اتحاد طبقه کارگر بابخش تهیدست دهقانان راممکن ساخت وفقط بعدها بعدکه دهقانان میانه حال هم بآنها اضافه شدند . همه اینها ازشرایط مشخصی ناشی میشد که انقلاب اکتبرسال ۱۹۱۷ دران جریان میبافت . اکنون شرایطی فراهم آمده که توسعه پایه اجتماعی دیکتاتوری رامکن میسازد ولی این امر بمعنای تغییرمحتوی آن نیست .

حال این سئوال پیش میآید که آیا شعار دیکتاتوری پرولتاریا امروزضرورت دارد یانه ؟ بدین مناسبت من میخواهم باختصار بیان کنم که درجمهوری دموکراتیک آلمان وضع برچه منوال بوده است . تاسال ۱۹۵۳ ما درهیچیک ازاسناد رسمی خود ازدیکتاتوری پرولتاریا نامی نبرده بودیم . وبعدها هم مواردی که ازآن نام برده شده معدود است ، زیراما آنرا بعنوان یك مفهوم علمی بکار میبریم . درعین حال ما شعار عامه فهم حکومت کارگری ودهقانی را بعنوان مترادف مفهوم علمی دیکتاتوری پرولتاریابکار بردیم . ضمنا باید گفت که این فکرازآن ما نیست ، بلکه لنین بارها آنرا بیان داشته است .

واما درمورد نقش اعمال قهردرسیستم دیکتاتوری پرولتاریا باید گفت کما ضمن تعریف وظائف دولت سوسیالیستی (مثلا دردومین کنفرانس حزبی حزب سوسیالیست متحده آلمان درسال ۱۹۵۲ ودربرخی اسناد دیگر) عدا سازمان ساختمان سوسیالیستی وتربیت تمام قشرهای اهالی باروح سوسیالیسم را دردرجه اول اهمیت قرارادیم . اینهم تازگی نداشت ، زیرا لنین ضمن توصیف مشخصات دیکتاتوری پرولتاریاهمواره خاطرنشان میکردکه این دیکتاتوری فقط شامل اعمال قهرنیست بلکه بیشترازآنکه اعمال قهرباشد برقراری انضباط جدید درکاراست .

۲ — دیکتاتوریهای نظامی ، حکومتهای فردی و دورنمای دموکراسی درکشورهای کم رشد

هادی مسواك
(مراکش)

مسئله دموکراسی درزمره مبرم ترین مسائل تکامل کشورهای نواستقلال است .

استقرارورژیم استعماردرعین حال ، هم استقلال مجموعه ملت را ازبین برد وهم ابتدائیترین حقوق وآزادیهای مردم را پایمال ساخت . مبارزه علیه تسلط اجنبی همواره بامبارزه درراه بدست آوردن حقوق اقتصادی ، سیاسی واجتماعی انسان توام بوده است . استقلال ودموکراسی دوجانب لاینفك جنبش آزادیبخش ملی هستند ، جنبشی که همراه قرن بیستم پدید آمده ونحت

تاثیرانقلاب سوسیالیستی اکتبرراه کمال پیموده است • این جنبش در بسیاری ازکشورها بانقلابهائی انجامیده که در آنها پرولتاریاودهقانان زمام حکومت را بدست گرفته اند • درموارد متعدد تردیگر انقلاب دموکراتیک فقط درمرحله ملی وآنهم ناقص آن باقی مانده است • علت اینکه مرحله دموکراتیک تماما یا جزئا متوقف میشود تمایلات مستبده ومطامع بورژوازی ایفاکننده نقش رهبری جنبش آزادیبخش است •

درجهان کنونی که عده زیادی کشورنواستقلال وجود دارد سیاست بیطرفی مثبت ، که توسط اکثریت این کشورها تعقیب میگردد وجنبه مترقی اپوزیسیون دائم آنها درقبال استعمار واستعمار " نوین " همه اینها شرایط بسیارمساعدی برای تکامل جنبش جهانی انقلابی پدید میآورد • در استراتژی ما که هدفش پیروزی سوسیالیسم است ، اشتباه فاحشی است اگر سهم جنبش آزادیبخش ملی درجنبش جهانی کارگری درنظرگرفته نشود • ولی درعین حال بهمان اندازه اشتباه فاحش خواهد بود اگر به گرایشهای ضد دموکراتیک ، که باوضوح روزافزون دراکثریت کشورهای نواستقلال بروزمیکند ، نیز کم بها داده شود • خودداری ازمبارزه علیه این گرایشها خطر برکنارماندن ازجریان های مترقی جدید را که درمیان توده مردم پدید میآید وهمچنین این خطررا بوجود خواهد آورد که رژیم های ارتجاعی درآسیاوافریقاکه دربهترین حالت درخدمت جناح ضد امپریالیستی بورژوازی محل ودربدترین حالت درخدمت جناح امپریالیست پرست این بورژوازی است ، مدت کم وبیش طولانی مستقرباقی بمانند •

اکنون پیشوائی سیاسی درکشورهای مستعمره سابق (باستثنای آن کشورهاکه سوسیالیسم درآنها پیروزشده) یابه فئودال های متحد بابورژوازی " معامله گر " تعلق دارد ویا بطبقه متوسط ولی درهیچ جا پرولتاریا پیشوائی را بعهده ندارد • البته درجه برکناری مردم ازشرکت درحکومت ، محرومیت آنها ازامکان کنترل دستگاه دولتی ومحدودیت آزادیهای دموکراتیک آن همه جایکسان نیست • رژیمهائی هستند ازنوع فاشیستی ، مثلا دربرخی ازکشورهای امریکای لاتین ، رژیمهائی هم هستندکه (لااقل بطورصوری) بدموکراسی بورژوازی نمونه غربی نزدیکند ، مثلا درهندوستان ، سرانجام رژیمهای سلطنتی مطلقه یانیمه مطلقه وجود دارند ، نظیر عربستان سعودی ، ایران و مراکش • ولی تمایزات میان رژیمهای مستبده راست ورژیمهای مستبده ایکه بورژوازی محل بمردم تحمیل میکند هراندازه باشد ، درتمام آنها حاکمیت مردم معدوم است وتوده ها عملا ازحکومت برکنارند •

اکنون سالهای زیادیست که رژیمهای مستبده موجود درکشورهای نواستقلال برسازمان نظامی پیوسته درحال توسعه متکی هستند • مورخین امریکای لاتین حساب کرده اندکه ازسال ۱۹۳۰ تاکنون درامریکای جنوبی بیش از ٤٠ کودتای نظامی انجام گرفته است • طی دهسال اخیرخاور میانه ونزدیک بعرصه اینقبیل حوادث بدل شده است • ازپی انقلاب نظامی مصردرسال ۱۹۵۲ کودتاهائی درسودان ، عراق ، پاکستان وترکیه انجام گرفت • همین چندی پیش درتوگو یکی از جمهوریهای افریقای مرکزی همین جریان روی داد • پروسه میلیتاریزاسیون ماشین دولتی وتاسیسات اجتماعی کشورهای نواستقلال ادامه دارد •

این پدیده برای آیندهٔ دموکراسی درافریقا ، آسیاوامریکای لاتین اهمیت بسیار دارد • ماکمونیست ها نباید نسبت بخصلت وجریان تکامل این پدیده لاقید بمانیم زیرا ما برای خود درقبال آنچه که درکشورهای ما روی میدهد وباید روی دهد مسئولیت قائلیم • باید محتوی دیکتاتوری

های نظامی وشرایط پیدایش آنها باتوجه بمناسب قوای طبقاتی ، هم درمقیاس داخلی وهم در مقیاس بین المللی ، مورد تجزیه وتحلیل عمیق قرارگیرد .

دیکتاتوری های نظامی قبل ازهمه درکشورهای آزاد شده درجریان انقلابهای ضد فئودالی وضد استعماری مستقر میگردند . استعمار وفئودالیسم ، درشکلهای سنتی آنها ، اکنون به نابودی محکومند ، زیرا شکل کهنه ومنسوخ استثماریکه توسط آنها انجام میگیرد بحکم خواستهای اخلاقی وپویژه بحکم نیازمندیهای فنی قرن مردود ومطرود اعلام شده است . ولی بجای نظامهای استعماری وفئودالی کهنه نظامهای تازه ای پدید گشته اند . استعمار " نوین " اشکال تازه ای برای برقراری ارتباط میان متروپولهای کهنه وکشورهای تازه باستقلال رسیده اختراع میکند : سربازاستیلاگر وژاندارم بیگانه سرزمین غیررا فقط هنگامی ترک میگویندکه ارتش وپلیس محلی بوجود آمده باشند . بجای حکومت آشکار معدوم شده متروپولها " کمک فنی " میآیدکه بوسیله سپاه جدیدکثیرالعده منصب داران محلی انجام میگیرد . درعین حال صاحب سرمایه صنعتی و مالی ، زمین دار وکارشناس صادرات ووارداتبرجای خود میمانند . تاراجگری استعماری وهمراه آن فقروبرهنه فقرتوده زحمتکش محفوظ میماند .

نیروهای فئودالی وارتجاعی نیزمجبورند باشرایط جدید دمسازشوند . برخی ازفئودالها به پیروی ازصاحبان خارجی خود وگاه بنا به توصیه آنها نقاب سیاسی لیبرالی بصورت میزنند ، تاسیسات پارلمانی رامی پذیرند وبابرخی ازآزادیهای صوری بشرط محفوظ ماندن نظام اقتصادی مستعمراتی وفئودالی وباقیماندن وسائل تولید یعنی زمین وکارخانه ومعدن در دست صاحبان سابق ــ موافقت میکنند . بدینطریق مناسبات طبقاتی دراینکشورها بطورعمده بصورت سابق باقی میماند واین امرموجب تشدید تضاد میان بهره مندان از امتیازات رژیم استعماری " نوین " ازیکسو وقربانیهای این رژیم ازسوی دیگر ، میان مدافعین نظام کهنه ازیکسو وهواداران تحول جامعه ازسوی دیگرمیشود .

بدینسان تصادم حتمی اجتناب ناپذیرخود میگیرد . فئودالها واستعمارگران ، حتی " نقابداران " آنهاونیز متحدین آنان ازمیان بورژوازی " معامله گر " برای دفاع ازامتیازات خود به بسیج نیرو میپردازند . طبقات زحمتکش یعنی قربانیهای اصلی رژیم ونیز بخش ناسیونالیست بورژوازی ، که تحت ستم فئودالها مجبوربرقابت باسرمایه انحصاری خارجی است مخالفانش در داخل وخارج کشورمدتی مدید آنرا ازحکومت برکنار نگاهداشته اند ، علیه این طبقات وگروههای اجتماعی ــ برمیخیزند . همینکه بحران ازنقطه نظر سیاسی واجتماعی پخته شود نوبت تصفیه حساب میان نیروهای مخافظه کاروتوده ای مترقی میرسد .

باستثنای موارد انقلاب نوع سوسیالیستی ، دربقیه موارد اینقبیل تصفیه حسابها غالبا بصورت کودتاهای نظامی انجام میگیرد وازپی آنها یانوکران مستقیم امپریالیسم سرکارمیآیند (همانطورکه دربرخی کشورهای امریکای لاتین که ارتجاع درآنها پیروزگردید مشاهده شد) ویا بخش ناسیونالیستی بورژوازی (همانطورکه دربرخی ازکشورهای خاورمیانه پس ازتارومار ارتجاع فئودالی مشاهد میگردید) .

چرابجای انقلاب ومبارزه توده ای ، کودتاوشورش انجام میگیرد ؟ برای آنکه هم فئودالها وهم بورژوازی ازمردم میترسند . حوادث دوران بسط میپذیرد که گوئی میان نیروهای بورژوازی ملی ونیروهای ارتجاع موافقت بی گفتگوانجام گرفته که تودههارا ازشرکت درتصادم برکنارنگاهدارند .

البته هم این دسته وهم آن دسته از " دعوت مردم " مضایقه‌نمیکنند ؛ فئود الها دعوت میکنند باین‌حساب که ازعدم آگاهی تود ها استفاده کنند وبورژوازی ملی باین‌حساب که ازتمایل صحیح مردم بتغییرات صحیح بسود خود استفاده کند . ولی بورژوازی بهیچ قیمتی موافقت ندارد که تود ها رهبری عده را در بر اندختن سیستم فئود الی واستعماری بعهده بگیرند ، زیرا موافقت با این امر یعنی موافقت با اینکه خود بورژوازی تحت الشعاع احزاب وسازمانهای کارگران ودهقانان قرارگیرد وبه " خطر " انجام انقلاب رادیکال تن دردهد .

چراکودتاهای نظامی ونه غیرنظامی ؟ محدودبودن پایه اقتصادی واجتماعی نیروهای پیش گفته وضعف نسبی تکیه‌گاه آنها درمیان تود ها آنهارا وادار میکند به چنین اسلوبهائی متوسل شوند . درکشورهای کم رشد بورژوازی ملی در دستگاه اداری وارتش ، که درآنهاکادرهای متعلق به طبقات متوسط تدریجاً جای کادرهای فئود الی واستعماری رامیگیرند ، نفوذ معینی دارد . درآن واحد برای بدستآوردن چنین‌نفوذی میان‌گروههای مختلف بورژوازی مبارزه در میگیرد .

درک این نکته دشوار نیست‌که اینقبیل اسلوبهای تصرف قدرت بخودی خود جنبه غیر دموکراتیک دارد وآینده دموکراتیک هم وعده نمیدهد . متاسفانه درکشورهای دیگرهم درمواردی که شعور وسطح سازمان سیاسی وتوانائی تود ها برای اقدام بحدی نباشدکه بتوانند بانیروی خود دستگاه اقتصادی وسیاسی ارتجاع رادرهم شکنند ودرچارچوب اتحاد عمومی اراد مخود را به بورژوازی ملی تحمیل نمایند وضع‌برهمین منوال خواهد بود .

درکشورهائی که دیکتاتوری راست موقتاً پیروزشده است مبارزه ادامه دارد . این‌مبارزه دشواری بیشتری دارد ولی درعین حال خصلت آنهم روشن‌تراست . اینقبیل دیکتاتوری ها آشکارا علیه‌مردم متوجه اند وازمنافع استعمارگران وفئود الها دفاع‌میکنند وازنظر بین المللی هم ضد انقلابی هستند زیرا رهبران آنها سرنوشت خود را بطورمحکم باسرنوشت حامیان اروپائی یاامریکائی خود مربوط میسازند . باینجهت‌در برابرباتیستاها وتروخیلوهاتمام‌نیروهای هوادار دموکراسی متحد میشوند وباتفاق هم دریکسوی باریکاد گرد میآیند .

ولی ناصر باتیستا نیست . برخی ازدیکتاتوری های نظامی درخاورمیانه ، که دارای محتوی ضد امپریالیستی هستند ، باد یکتاتوری های راست تفاوت دارند . دراین رژیم هاکه مبین حکومت طبقات متوسط هستند واسلوبهای اعمال قهردرآنها باقی مانده وباد موکراسی هیچ وجه مشترکی ندارند خرده بورژوازی ، که بلباس‌نظامی درآمده است ، میکوشد نظام سیاسی واقتصادی فئود الی رابکلی درهم شکند واستعمار واستعمار " نوین " را کلا یا جزئابیراند ازد .

بد یهیست که کودتای دولتی ، که بورژوازی ملی مصر بآن متوسل شد نمیتوانست بدون شرکت مردم پیروزشود . مردمی که ازخود سربهای رژیم کهنه بجان آمد بودستخوش استثمارفئود الها وانحصارات اجنبی بودند این‌تغییر رژیم را باوجد وشعف تلقی کردند وامیدوار بودند که وضع آنها بطورقابل ملاحظه ای بهبود یابد . زمامداران جدید مصرکه خود را " فرزندان خلق درلباس‌نظامی " مینامیدند گامهائی بسوی مردم برداشتند . ولی درهیچیک ازفرمهائی که بآن دست زدند جرئت نکردند زیاد دور بروند . هیچیک از اقدامات بزرگ مثبت (مثلا اصلاحات ارضی ، صنعتی کردن ومقاومت دربرابرسرمایه خارجی) بطورکامل عملی نشد وبخصوص آنکه هیچیک ازآنها باشرکت‌وکمک سازمان های توده انجام نگرفت .

مثلا جنبه بورژوکراتیک اصلاحات ارضی اثربخشی آنرا محدود کرد . در مصر فقط قسمت کمی از زمین ها تقسیم شد وضمنا زمین داران سابق پول زمین های خود را گرفتند ودهقانانی که زمین دریافت کردند مجبور شدند قیمت زمین را باضافه ربح سالانه بپردازند . در عراق دهقانی که زمین گرفته بود مجبور شد قیمت زمین را باضافه ۲۰٪ این قیمت بابت هزینه انجام اصلاحات ارضی بپردازد . اگر اصلاحات ارضی در این کشورها توسط خود توده ها انجام میشد ، بیشك دامنه وسیع بخود میگرفت ومثل چین یا کوبا زمین برایگان واگذار میگردید . در شرایط دموکراتیک اصلاحات ارضی رامیتوان بطور اساسی انجام داد . ولی بورژوازی مصر وعراق بخصوص شرکت فعال وآگاهانه توده مردم را برای خود بسیار خطرناك میدانست ، زیرا در آنصورت انقلاب ممکن بود جنبه واقعا توده ای بخود بگیرد یعنی بتصرف قدرت ازطرف مردم استقرار دیکتاتوری طبقات زحمتکش منجر گردد .

باینجهت برخی موفقیت های اقتصادی که اکنون برخی از دیکتاتوری های نظامی بدست آورده اند ، بعقیده متخصصین (مارکسیست ها وغیر مارکسیست ها) موفقیت های ناقص وبدون آینده هستند . این رژیمها بدون تعمیم دموکراسی بشکست محکومند .

رژیمهای " طبقات متوسط در لباس نظامی " در مسائل کشورداری به اسلوبهای دیکتاتوری متوسل میشوند . نقش ارتش بسط فوق العاده میابد ومداخله آن در امور کشاورزی ، صنایع ودستگاه اداری تشدید میگردد . نظامیگری که از خلاقیت هیچگونه بهره ای ندارد علا بدستگاه دولتی درمیآمیزد . هرگونه انتقاد وتذکر ، هرگونه امکان اقدام ازطرف توده ها واحزاب مترقی ، آشکارا یا پنهانی سرکوب میشود . آزادیهای دموکراتیک نخست محدود میشود وسپس صاف وساده پایمال میشود . مردم هرگونه امکان علنی تشکیل جلسه ، نمایشهای خیابانی تشکیل احزاب سیاسی وسایر سازمانهای اجتماعی وحتی فرهنگی را از دست میدهند . جرائد تحت کنترل قرارمیگیرند وگاه حتی تمام وکمال در دست دولت هستند . رهبران نظامی جامعه را براساس منافع طبقاتی خود سازمان میدهند ومیکوشند عقاید ونظریات خود را بزور بمردم تحمیل کنند . اجحاف وتضییق باکشورداری مترادف میشود .

متاسفانه فقدان دموکراسی تنها علامت خاص رژیمهای نظامی (طرفدار یا ضد امپریالیسم) درکشورهای کم رشد نیست . رژیمهای غیرمیلیتاریستی هم در این کشورها بحدی برای دموکراسی محدودیت ایجاد میکنند که هرگونه آزادی جنبه گذرا بخود میگیرد ویا صاف وساده مختنق میگردد . درقانون اساسی کشورهای متعددی در آسیا وافریقا آزادیهای عمومی تصریح شده وبرخی از آنها از آزادیهای اقتصادی واجتماعی نیز سخن میگویند . ولی هیچکدام از آنها تدابیر مشخصی برای اثربخشکردن آزادیهای اقتصادی واجتماعی پیشبینی نمیکنند . این آزادیها اکثرا سخن آرائی هائی است بکلی دور از واقعیت زندگی روزمره مردم .

اکنون دهها کشور نواستقلال ، دموکراسی سیاسی واجتماعی اعلام میکنند . ولی چند کشور را میتوان نام برد که در آنها فعالیت احزاب کمونیست بموجب قانون مجاز شمرده شود ؟ چند کشور را میتوان نام برد که در آنها سازمان های مترقی میتوانند زحمتکشان ، کارگران ودهقانان را متحد کنند وآنها را برای دفاع از منافع خود بحرکت درآورند ؟ این کشورها انگشت شمارند .

علاوه بر این در اکثریت این کشورها یك حزب واحد یا حزب حاکمه وجود دارد که مبتنی بائی بازیگر عرصه سیاست است . در کشورهائیکه بورژوازی ملی در حکومت است ایدئولوژی ناسیونالیستی —

بورژوائی تسلط دارد وبا آنکه بورژوازی خود را طرفدار " دموکراسی رهبری شونده " یا " دموکراسی اجتماعی " یا " دموکراسی مستقیم " معرفی میکنند ، عملا ازامتیازات اقتصادی قدیمی یاامتیازات تازه بدست آمده خود ونیزازامتیازات سیاسی خود، گاه درقبال امپریالیسم وفئودالیسم وگاه درقبال توده مردم ودربرخی موارد درآن واحد درقبال هردو، دفاع میکند .

روش ضد دموکراتیک بورژوازی آنرا بسوی تصرف وحفظ قدرت علیه اراده توده ها سوق میدهد . ازتوده ها " تائید بی چون وچرا "، " تبعیت خودبخود " و " کفزدنهای پرشور " طلب میگردد . مردم فقط برای آن خوبند که رهبر " نابغه " خود را بستایند وبه نقشه های او به پیوندند . ولی تدارک این نقشه ها وشرکت درتدوین آنها وکنترل اجرای آنها کاریست که بعقیده بسیاری ازرهبران کنونی جنبش ملی ، ازعهده توده ها ساخته نیست ، واگر آزادی ملل مستعمره سابق باخیزهای سریع انجام میگیرد ، درعوض دموکراتیزه کردن رژیم های آنان نه فقط ازطرف هواداران استعمار " نوین " بلکه همچنین بیش ازپیش ازطرف بورژوازی ملی بامخالفت شدید مواجه میگردد .

ماکمونیستها باید راه رهائی ملی را نیز براه رهائی خلق بدل کنیم . ماباید مراقبت کنیم که آرمان دموکراتیک از آرمان ملی جدا نشود .

برای حصول اینمقصود ماچه باید بکنیم واقدام ما چگونه باید باشد ؟

من تصورمیکنم که اعلامیه نوامبرسال ۱۹۶۰ جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری — وظائفی راکه دربرابرما قرارداردمعین کرده است : " دراوضاع واحوال تاریخی کنونی دربسیاری ازکشورها برای تشکیل دولت مستقل دموکراسی ملی یعنی دولتی که بطور پیگیرازاستقلال سیاسی واقتصادی خود دفاع کند وعلیه امپریالیسم وبلوک های آن وعلیه پایگاههای نظامی درخاک خود ، علیه اشکال تازه استعمار وعلیه نفوذ سرمایه امپریالیستی مبارزه نماید ، دولتی که اسلوبهای دیکتاتوری واستبدادی را درکشورداری مردود اعلام کند ، برای مردم حقوق وآزادیهای دموکراتیک وسیع تامین نماید (آزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، دمونستراسیون ، تشکیل احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی) ، امکان انجام اصلاحات ارضی وتحقق خواستهای دیگررا درامردگرگونی های دموکراتیک واجتماعی برای آنها فراهم سازد وشرکت آنان را درتعیین سیاست دولت تامین کند — برای تشکیل چنین دولتی اکنون شرایط بین المللی وداخلی مساعدی بوجود میآید "

انجام این وظائف ملی شرط حتمی استقلال سیاسی کامل ما وآزادی اقتصادی ما است . واین امر وابسته بآنستکه چگونه برای انجام این وظائف اقدام بعمل آید . تجربه اخیرنشان داده است که نیروهای دیکتاتوریهای نظامی یا رژیم های حکومت فردی اینقبیل وظائف را بدون شرکت مردم نمیتوانند باموفقیت انجام دهند . همین تجربه اخیر واقعیت دیگری راهم نشان داده است : این وظائف درکوبا باموفقیت بیسابقه انجام گرفت ، زیرادرآنجا اینکاربدست خود مردم داده شد .

اصلاحات ارضی کاریست که دهقانان باید آنرا طلب کنند وبرای انجام آن متشکل شوند ودر انجام آن مستقیما شرکت ورزند . انحلال پایگاههای خارجی وطرد سرمایه انحصاری وظیفه مردم است وفقط آنها باید ازنتایج حاصله برخوردارشوند . پیشرفت اقتصادی وظیفه تمام ملت است وفقط ملت قادراست نیروهای خود را تمام وکمال برای انجام این وظیفه باعظمت ، که آینده درخشانی رانوید میدهد ، بسیج کند . خلاصه مطلب آنکه ملل کشورهای نواستقلال باید استبداد وحکومت فردی را براندازند وبرای دفاع ازدموکراسی انقلاب ملی دموکراتیک خود را باخر رسانند . مردم باید بنیروی خود معرفت حاصل کنند وبرای اقدام متشکل گردند تانه تنها ازادی سیاسی کشور ، بلکه

استقلال اقتصادی آن وحقوق دموکراتیك مردم رانیز اثربخش سازند .

(بقیه این تبادل نظر در شماره آینده بچاپ خواهد رسید .)

*

تصحیح لازم

در شماره ۲ (تیرماه ۱۳٤۲) نشریه " مسائل بین المللی " غلط چاپی وجود دارد که در زیر بآنها اشاره میشود .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱٤	۱	" توصیه تئوریك "	" توجیه تئوریك "
۵۳	۳۱	بـرای رشد آگاهی	برای جلوگیری از رشد آگاهی

در این شماره

سانتیاگوکاریلیو
دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا
پیرامون برخی مسائل مبرم بین المللی

یوری کاریاکین
مورخ شوروی
آنتی کمونیسم ود استویفسکی

ویله په سی
دبیرکل حزب کمونیست فنلاند
مارکسیسم خلاق وسیاست انقلابی

لوئیجی د ومیکلی
موفقیت بزرگ کمونیستهای ایتالیا

تبادل نظر
کمونیست ها ود موکراسی

والنتینوجراتانا (ایتالیا)
۱ ــ مبارزه درراه د موکراسی جزء لاینفك مبارزه درراه سوسیالیسم است .

هادی مسوآك (مراکش)
۲ ــ دیکتاتوریهای نظامی ، حکومتهای فردی ود ورنمای د موکراسی در کشورهای کم رشد